

نخستین فرستادگان پر تغال

به دربار شاه اسماعیل صفوی

رونالد یشاب اسمیت

ترجمه : حسن زنگنه

تبرستان

tabarestan.info



به نام خداوند جان و خرد

تبرستان
www.tabarestan.info

نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی

ترجمه:

حسن زنگنه

رونالد بیشاب اسمیت

اسمیت ، رونالد بیشاب

Smith, Ronald Bishop

نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی / نوشته رونالد

بیشاب اسمیت ؛ ترجمه حسن زنگنه . - تهران: به دید، ۱۳۸۱.

ص. ۱۳۷

ISBN 964-6995-92-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.

عنوان اصلی:

The first age of the Portuguese embassies,...

۱. پرتغال -- روابط خارجی -- ایران. ۲. ایران -- روابط خارجی --

پرتغال. ۳. اسماعیل صفوی اول ، شاه ایران، ۸۹۲ - ۹۳۰ ق. ۴. ایران --

تاریخ -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق.

الف. زنگنه، حسن، مترجم. ب. عنوان.

۳۲۷/۵۵۰۴۶۹

DSR ۱۲۰۲/الف ۱۵ ن ۳

۸۱-۲۸۹۳۴ م

کتابخانه ملی ایران

نشر : به دید

نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی

نوشته : رونالد بیشاب اسمیت

ترجمه : حسن زنگنه

چاپ دوم : ۱۳۸۶

۲۰۰۰ نسخه

قیمت : ۲۵۰۰۰ ریال

چاپ : ملاصدرا

عکس روی جلد : قلعه پرتغالی ها - جزیره قشم

فهرست

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار.....
۳	مقدمه دکتر محمد باقر وثوقی.....
	فصل نخست
۱۲	تماس‌های آزمایشی پرتغالی‌ها با کشور شاهنشاهی ایران دوره صفوی.....
	فصل دوم
۲۰	سفارت نافرجام روی گومز دو کاروال هوسا.....
	فصل سوم
۲۹	سفارت میگل فریرا.....
	فصل چهارم
۴۷	مسافرت پدرو دوآلبروک به جزیره بحرین و خلیج فارس.....
	فصل پنجم
۵۱	استقبال آلفونسو دو آلبوکرک از فرستاده‌ی ایران.....
	فصل ششم
۵۷	سفارت فرنانو گومز دو لومز.....
	فصل هفتم
۷۹	مسافرت فرنانو مارتینز اوانجلو به لار.....

فصل هشتم

۸۱ تماس پرتغالی‌ها با بحرین، بصره و سایر نقاط خلیج فارس

فصل نهم

۸۲ مسافرت جوائو دو میرا به بصره و به دهنه دجله و فرات

فصل دهم

۸۴ سفارت بالتاسار پسوا

فصل یازدهم

۱۰۸ امارت و شهر لار به روایت آنتونیو تنریرو

فصل دوازدهم

۱۱۱ شهر شیراز به روایت آنتونیو تنریرو

فصل سیزدهم

۱۱۴ شرح به شکار رفتن شاه اسماعیل و شرکت فرناؤگومز دو لومز

۱۲۱ فهرست اعلام

۱۴۲ ضمیمه

پیش گفتار

کتابی که اینک با عنوان «نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی» تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد، ترجمه‌ای است از اثر مورخ امریکایی، رونالد بیشاب اسمیت که در سال ۱۹۷۰ در مریلند به چاپ رسیده است.^{*} نویسنده براساس اسناد پرتغالی‌ها و از جمله مکاتبات اداری و مندرجات سفرنامه‌ها به بررسی نخستین روزهای ارتباط ایران و پرتغال در عصر شاه اسماعیل صفوی پرداخته است. با توجه به اینکه بخش بزرگی از مکاتبات اداری پرتغالی‌ها و نیز بخش‌هایی از سفرنامه‌های چاپ نشده پرتغالی‌ها پیرامون هرمز، خلیج فارس و ایران در این کتاب به چاپ رسیده، لذا این اثر می‌تواند برای پژوهشگران و دانشجویان عزیز قابل استفاده باشد.

وظیفه خود می‌دانم از استاد گرامی جناب آقای دکتر محمد باقر وثوقی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران که نسخه اصلی را در اختیارم گذاشت و بنا بر درخواست اینجانب، مقدمه عالمانه‌ای بر این کتاب نوشت صمیمانه سپاسگزاری کنم. دوستانم در مرکز گرافیک نی لبک که با شور و علاقه کار حروف چینی، صفحه آرایی، غلط‌گیری و همچنین تهیه فهرست اعلام را به عهده گرفتند تشکر و امتنان را دارم.

* - Ronald Bishop Smith "The First Age, On the Portuguese Embassies, Navigations and Peregrinations in Persia", Merryland, 1970.

ضمناً با کمال فروتنی از جناب آقای مهندس عبدالزهرا وطن دوست مدیر عامل
محترم گروه صنعتی پلیمر بوشهر که از روی فرهنگ دوستی و معارف پروری کلیه
امکانات مادی و هزینه چاپ این کتاب را فراهم آوردند، کمال قدردانی و
سپاسگزاری می‌کنم. امیدوارم این خدمت ناچیز مورد توجه محققین، مورخین و
علاقمندان به تاریخ کشور عزیزمان ایران، واقع شود.

حسن زنگنه

تابستان ۱۳۸۶

بندر بوشهر

مقدمه دکتر باقر وثوقی

شرایط جهانی در آستانه قرن شانزدهم میلادی به هیچ وجه به نفع تجارت پر رونق مسلمانان در خلیج فارس و اقیانوس هند نبود. شکل گیری امپراتوری عثمانی و توسعه قدرت سلاطین آن به سمت اروپای شرقی تسلط این نیروی جدید را بر بنادر دریای مدیترانه و راههای زمینی شرق به غرب تثبیت کرد و اروپا را در وضعیتی جدید قرار داد. پیش از آن پرتغالی‌ها در یک تلاش همگانی و طاقت فرسا قاره جدید را کشف کردند. آنان به دنبال توسعه قدرت خود به طرف شرق و تسلط بر آبراههای مهم آن بودند. در آستانه قرن شانزدهم پرتغالی‌ها سواحل جنوبی آفریقا را دور زدند و خود را به شرق هندوستان رسانیدند. هدف بعدی آنان دستیابی به سرزمینهای «ادویه» و به دست گرفتن گذرگاههای مهم دریایی بود. وضعیت نامتعادل سیاسی حکومت‌های گوناگون حوزه اقیانوس هند و خلیج فارس زمینه مناسبی برای حضور پرتغالی‌ها فراهم ساخت. حکومت‌های مسلمان جنوب هند در بدترین شرایط سیاسی، خود را مواجه با ارتشی مجهز با ناوگانهای قدرتمند دیدند و به سرعت تسلیم قدرت توپخانه‌ای پرتغالی‌ها شدند. حضور اروپاییان در حوزه اقیانوس هند شرایط جدیدی را برای خلیج فارس و نواحی پس کرانه‌ای آن به وجود آورد. این امر با ورود «آلبوکرک» فرمانده قدرتمند پرتغالی به صحنه نظامی و سیاسی خلیج فارس، شکل تازه‌ای به خود گرفت. او که تحت فرماندهی یکی از افسران ارشد پرتغالی به ساحل شرقی آفریقا رسیده بود بر اثر اختلاف با

فرمانده، مسیر خود را به طرف سواحل شرقی عمان و تنگه هرمز تغییر داد و سفر خود را در امتداد ساحل شرقی آفریقا دنبال نمود و برای کسب غنائیم و جمع‌آوری آذوقه به سواحل عمان رسید و بنادر آباد آن ناحیه را یکی پس از دیگری فتح کرد. حکام محلی امکان مقابله با توپخانه ناوگان جنگی «آلبوکرک» را نداشتند. کلیه شهرهای ساحل عمان در این دوره تحت قلمرو «ملوک هرمز» قرار داشتند که از امرای دست‌نشانده حکومت صفوی به شمار می‌رفتند. «آلبوکرک» پس از فتح شهرهای آباد سواحل عمان به سوی خلیج فارس و جزیره مشهور آن «هرمز» حرکت کرد. ورود نیروهای پرتغالی به خلیج فارس آغاز دوره جدید از تحولات این منطقه مهم به شمار می‌رود. این حادثه در سال ۱۵۰۷ میلادی به وقوع پیوست. امیر خردسال هرمز و سیاستمداران او با تهاجم گسترده نیروی دریایی «آلبوکرک» مواجه شدند و ناگزیر به مقابله پرداختند. مقابله سرسختانه «خواجه عطا» وزیر هرمز در اولین روزهای ورود «آلبوکرک» به منطقه و بکارگیری شیوه‌های سیاسی «صبر و انتظار» باعث شکست مهاجمین و عقب‌نشینی آنان شد. این امر در حالی بود که اولین قرارداد رسمی بین «آلبوکرک» و «پادشاه هرمز» در همین دوره به امضا رسید. تهاجم اول نیروهای پرتغال با موفقیت قطعی همراه نبود. فتح نهایی «هرمز» و مناطق پس‌کرانه‌ای خلیج فارس هشت سال پس از تهاجم اول به وقوع پیوست. «آلبوکرک» در این مقطع، از سیاست نزدیکی امرای هرمز و شاه اسماعیل صفوی به شدت نگران بود و به همین دلیل با تمام توان نظامی خود به خلیج فارس لشکرکشی کرد و جزیره هرمز که کانون تحولات اقتصادی و سیاسی منطقه به شمار می‌رفت را به تصرف در آورد. «خلیج فارس» از اولین روزهای استقرار پرتغالی‌ها تا سال ۱۵۳۳ میلادی هیچ‌گاه به طور کامل در اختیار آنان قرار نگرفت. اگر چه «هرمز» براساس قرارداد منعقدۀ تحت‌الحمایه پرتغال محسوب می‌شد، اما در کلیه امور روزمره خود مستقل بود. تنها ارتباط هرمز و پرتغالی‌ها از طریق پرداخت خراج سالیانه بود که «خواجه عطا» بارها و بارها از پرداخت آن خودداری

نمود. طی همین دوره اولین قیام گسترده علیه پرتغالی‌ها در مناطق مختلف خلیج فارس به وقوع پیوست. «قلهات»، «بحرین» و «هرمز» کانونهای اصلی این قیام بودند. رهبری این قیام بر عهده یکی از اعضای خاندان قدرتمند «رؤسای فال» به نام «رییس شرفالدین فالی» بود. علت اصلی این قیام‌ها ظلم و ستم بیش از حد کارگزاران پرتغالی در خلیج فارس بود که از دوره نیابت سلطنت «لوپو سوارز» (Lopo soarez) شدت بیشتری گرفته بود. یک مورخ پرتغالی در این مورد می‌گوید: «تا این زمان نجبا و اصیل‌زادگان به رسم شرافت و افتخار رفتار می‌کردند و سلاح و شمشیر خود را بر ثروت و تمول ترجیح می‌دادند، لیکن از آن به بعد تجارت و سوداگری چنان آنان را به خود مشغول ساخت که صاحب منصبان و رؤسای قشون هم به تجارت افتادند و قدر و منزلت واقعی خویش را فراموش کردند».

پس از مرگ «آلبوکرک» تغییر محسوسی در سیاستهای اجرایی پرتغالی‌ها در خلیج فارس به وجود آمد. گرایش به سمت بهره‌وری اقتصادی سرشار با اعمال انواع فشارهای نظامی و سیاسی از جمله این تغییرات بود. سیستم اداری پرتغالی‌ها در شرق قادر به کنترل کامل نیروهای خود نبود و کارگزاران استعماری در خلیج فارس استقلال عمل داشتند. از آنجایی که مقر اصلی اداری و سیاسی پرتغالی‌ها در بندر «گوا» فاصله بسیار زیادی با خلیج فارس داشت، نظارت بر اعمال کارگزاران بسیار دشوار بود. از این رو مأمورین پرتغالی بدون نظارت دولتمردان خود با تشدید فشارهای نظامی و سیاسی در مناطق تحت سلطه به کسب درآمدهای سرشار اقتصادی می‌اندیشیدند و در بسیاری از موارد موجبات قیام و اعتراض گسترده مردم را فراهم آوردند. قیام‌های گسترده مردم در خلیج فارس و بنادر آن به مدت دو دهه ادامه یافت و مشکلات بسیاری را برای تجار این نواحی به وجود آورد. در یک مورد از این قیام‌ها شهر «هرمز» و تأسیسات آن به آتش کشیده شد و خسارات جبران‌ناپذیری بر جای گذاشت. بحرین و نواحی مجاور آن به رهبری

«سلطان مقرن بن زامل» در مقابل پرتغالی‌ها به شدت مقابله نمود. نیروهای پرتغالی در «قلهات» شکست خوردند. مردم سواحل و بنادر نیز به این قیام‌ها پیوستند و این حالت بحرانی پس از سرکوبی شدید حرکت‌های مردمی و با کشته شدن پادشاه هرمز و تبعید شدن «رئیس شرف‌الدین قالی» به لیسبون خاتمه یافت. طی سال ۹۴۰ هـ.ق/ ۱۵۳۳ میلادی، پرتغالی‌ها در مواجهه با این قیام‌ها مشکلات بسیاری را از سر گذراندند و پس از آن به تجربه دریافتند که باید جهت جلوگیری از بروز مشکلات بعدی به شیوه‌های جدید سیاسی متوسل شوند. از آن پس نحوه عملکرد پرتغالی‌ها در خلیج فارس تغییر عمده‌ای یافت.

با روی کار آمدن «سلغر شاه دوم» در سال ۹۴۰ هـ.ق/ ۱۵۳۳ میلادی امتیاز بهره‌برداری از درآمدهای گمرکی به فرماندار پرتغالی هرمز واگذار گردید. این عمل به معنای از دست دادن بخش عمده درآمدهای امیر هرمز و افول قدرت اجرایی او بود. واگذاری این امتیاز تسلط اقتصادی پرتغال در خلیج فارس را کامل می‌کرد. تا پیش از آن گروه‌های قدرتمند تجار در خلیج فارس با اتکاء به روش‌های منطقی و با دخالت مستقیم در امور سیاست‌گذاری مالی در جهت بهبود شرایط، تلاش می‌کردند و در یک جمله منافع اقتصادی در راستای منافع سیاسی نخبگان تجاری خلیج فارس قرار داشت و همین امر تعادلی ظریف و در عین حال استوار در روابط بازرگانی منطقه به وجود می‌آورد. در نیمه دوم قرن شانزدهم، سیاست کارگزاران پرتغالی در جهت کاهش هر چه بیشتر قدرت سیاسی و اقتصادی نخبگان اقتصادی و سیاسی پیش می‌رفت و همین امر باعث شد تا منافع گروه‌های اقتصادی سنتی در خلیج فارس به شدت در معرض تهدید قرار گیرد و آنان برای به دست آوردن موقعیت پیشین خود تمام توانشان را صرف مبارزه با پرتغالی‌ها کردند. جدا شدن این گروه‌ها از نظام اقتصادی خلیج فارس به معنای از کار افتادن بخش عظیمی از سرمایه‌های در گردش بازرگانی بود که اثرات منفی خود را بر اقتصاد منطقه نشان داد و توان مالی جزیره «هرمز» را روز به روز کاهش داد. واگذاری کامل حقوق

درآمدهای گمرکی به پرتغالی‌ها موجب بالا رفتن قدرت سیاسی فرماندار پرتغالی و دیگر نظامیان مستقر در خلیج فارس گردید. از آنجایی که این کارگزاران پس از یک دوره سه ساله به دیگر نواحی مستعمراتی منتقل می‌شدند، آنان در این دوره کوتاه به فکر کسب درآمدهای بیشتر بودند. در همین راستا فساد اداری و رشوه‌خواری در میان نظامیان به شدت رواج یافت. نظامیان در این دوره در امور تجاری وارد شدند و وظیفه اصلی خود را به فراموشی سپردند.

شرایط سیاسی جهانی در نیمه دوم قرن شانزدهم تأثیراتی منفی بر روند قدرت پرتغالی‌ها در شرق بر جای گذاشت. دو دهه جنگهای طولانی در عرصه اقیانوس هند و خلیج فارس با عثمانی‌ها هر چند به پیروزی پرتغالی‌ها انجامید، اما ضعف ساختاری نظامی آنان را برای دشمنان‌شان آشکار ساخت. ظهور رقبای قدرتمندی همچون انگلیس و هلند در تجارت دریایی یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر تضعیف قدرت آنان محسوب می‌شد. شرایط داخلی پرتغال و دخالت‌های اسپانیا در امور آن نیز مزید بر علت شد. این تحولات منجر به تسلط کامل اسپانیا در امور پرتغال گردید و شکافی عمیق در میان کارگزاران آنان در شرق به وجود آورد. روی کار آمدن شاه عباس بزرگ، پادشاه قدرتمند صفوی در ایران و توجه او به مسائل خلیج فارس آخرین رویداد مهمی بود که در آستانه قرن هفدهم میلادی به زیان حضور پرتغالی در خلیج فارس منجر شد. در سال ۱۶۰۰ میلادی «الیزابت اول» شرکت انگلیسی هند شرقی را تأسیس کرد، اقدامی که مفهومش به معنای تلاش گسترده انگلستان برای پایان دادن به سلطه پرتغالی‌ها در خلیج فارس و اقیانوس هند بود. بدین گونه دوران برپایی شرکت‌های تجاری اروپا در شرق آغاز شد، شرکت‌هایی که با هدف فعالیتهای تجاری و اقتصادی بین اروپا و آسیا تشکیل شدند.

در دهه اول قرن هفدهم میلادی تحولاتی در خلیج فارس و نواحی پس کرانه‌ای آن به وقوع پیوست که نشانه‌های قطعی افول سیاسی پرتغال محسوب می‌شد. فتح بحرین در سال ۱۶۰۲ میلادی با حمایت گسترده نیروهای نظامی خاندان رؤسای

«فال» تحقق یافت. نیروهای وفادار به شاه عباس توانستند مقاومت نیروهای مشترک هرمز و پرتغال را در هم شکسته و بحرین و نواحی مجاور آن را تصرف نمایند. در همان ایام «الله وردی خان» با فتح «لارستان» و قلمرو امرای آن به ساحل خلیج فارس رسید و نیروهای ایران قلعه «گمبرون» را به تصرف خود در آوردند. حضور نیروهای «شاه عباس» در ساحل خلیج فارس و تضادهای روز افزون پرتغال و انگلیس در تجارت دریایی اتحاد ایران و انگلیس علیه پرتغالی‌ها را عملی می‌ساخت. طراح و مجری این سیاست «ادوارد مونوکس» بود که در سال ۱۶۲۰ میلادی به سمت ریاست دفتر تجاری کمپانی هند شرقی انگلیس در «جاسک» منصوب شده بود. قرارداد «میناب» که توسط «امام قلی خان» و «مونوکس» به امضا رسید جزئیات همکاری انگلیس و ایران را برای اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس مشخص می‌نمود. در همین حال نیروهای ایرانی توانستند با نفوذ در جزیره قشم، قلعه پرتغالی‌ها را به طور کامل محاصره نمایند. کشتی‌های جنگی انگلیسی در لحظات پایانی وارد صحنه نبرد شدند و جزیره به تصرف نیروهای ایرانی در آمد. این حملات به «هرمز» کشیده شد و این جزیره پس از یک جنگ کوتاه مدت با تلاش نیروهای ایران و کمک‌های نه چندان مؤثر ناوگان انگلیس به تصرف «امام قلی خان» در آمد. فتح «هرمز» به عنوان سرآغاز افول قدرت سیاسی پرتغالی‌ها در خلیج فارس به شمار می‌رود. پرتغالی‌ها پس از این شکست تلاش گسترده خود را برای به دست گرفتن مجدد قدرت در خلیج فارس از سر گرفتند، اما موفقیت چندان‌ی به دست نیاورده و بعدها مقر خود را به بندر «کنگ» منتقل ساختند.

حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس طی حدود یک قرن و نیم، تأثیرات مخربی بر تداوم قدرت اقتصادی و سیاسی ایران در منطقه بر جای گذاشت. خارج شدن جزیره مهم و استراتژیک «هرمز» از صحنه اقتصادی حوزه اقیانوس هند از مهمترین و مخرب‌ترین این تأثیرات بود. تجار و بازرگانان این جزیره پس از ورود نیروهای ایرانی به «هرمز» ناگزیر به مهاجرت شدند. بندر «مسقط» و «سورات» از

این حوادث استفاده شایانی بردند. سرمایه‌های هنگفتی از تجار «هرمز» به این بنادر منتقل شد و آبادی و رونق بخش‌های ساحلی شمال خلیج فارس روز به روز ضعیف‌تر می‌شد و بنادر جنوبی در حاشیه سواحل عمان و هندوستان از آن پس موقعیت بهتری نسبت به بنادر ایرانی پیدا کردند. سیاست‌های مقتدرانه «شاه عباس» و فرمانده قدرتمندش «امام قلی خان» توسط جانشینان آنان تداوم نیافت و مرگ زود هنگام شاه قدرتمند ایران باعث شد که بنادر و سواحل خلیج فارس بر اثر اعمال سیاست‌های نادرست اقتصادی و سیاسی پادشاهان صفویه قادر به رقابت با مناطق تجاری «عمان» و «هند» نبوندند. افول بنادر ایرانی خلیج فارس بلافاصله پس از مرگ شاه عباس آغاز و با کشته شدن «امام قلی خان» تشدید یافت و تا عصر حاضر نیز تداوم داشته است. بررسی علل و عوامل اصلی این رویداد در این مختصر نمی‌گنجد و شایسته تحقیق و تفحص دقیق‌تر و جزئی‌تری است.

جدای از خسارات و لطامات شدیدی که حضور پرتغالی‌ها در منطقه به بار آورد و اثرات آن بعدها در حضور تجار ایرانی در حوزه اقیانوس هند خود را نشان داده است، بایستی افزود که اولین اطلاعات مدون و جزئی از تحولات سیاسی - اقتصادی خلیج فارس همزمان با حضور پرتغالی‌ها به رشته تحریر در آمده است. حضور استعمارگران در خلیج فارس موجب شد تا بسیاری از نویسندگان، مورخین، سیاحان غربی به این منطقه مسافرت نموده و اطلاعات ذیقیمتی را از خود بر جای گذارند. محتوای یادداشت‌ها، سفرنامه‌ها، مکاتبات اداری و گزارش‌های رسمی پرتغالی‌ها در خلیج فارس موضوعات بسیار جالب و کم نظیری را در بر می‌گیرد که برای شناخت تحولات اقتصادی و سیاسی ایران در خلال قرن شانزدهم میلادی از اهمیت بسیاری برخوردار است. مهمترین ویژگیهای این منابع را می‌توان در موارد ذیل بر شمرد:

۱ - اطلاعات جغرافیایی و اجتماعی مندرج در مجموعه یادداشت‌ها و مکاتبات اداری و رسمی پرتغالی‌ها مهمترین منابع پیرامون تحولات اجتماعی حوزه اقیانوس

هند و خلیج فارس به شمار می‌آیند. دقت نظر و تا حدودی صداقت نوشتاری این منابع در دیگر منابع غربی کمتر به چشم می‌خورد و از این رو می‌توان منابع پرتغالی را مهمترین اسناد قرن شانزدهم به ویژه در موضوع اقتصاد دریایی ایران دانست.

۲ - منابع پرتغالی به عنوان نخستین برداشت‌ها و نگرش جوامع غربی به دنیای شرق مورد توجه محققین است و اولین برخوردهای جدی نیروهای استعماری با قدرتهای اجتماعی و سیاسی منطقه خلیج فارس و کیفیت این رویکرد را می‌توان از خلال این منابع به خوبی نشان داد.

۳ - از آنجایی که منابع فارسی و عربی در قرن شانزدهم کمتر به مسایل خلیج فارس و تجارت دریایی حوزه اقیانوس هند پرداخته‌اند و خلاء بزرگی در این مورد به وجود آمده است، از این رو منابع پرتغالی از اهمیت بسزایی برخوردار شده و در این مورد منابع مختصری را در اختیار محققین قرار داده است.

۴ - منابع پرتغالی بر خلاف اسناد و مدارک بریتانیا، کمتر به مسائل سیاسی آلوده است و گزارشگران و نویسندگان پرتغالی به دلیل شیوه‌های اجرایی خود، صداقت و صراحت بیشتری داشته و از این نظر بر دیگر مراجع غربی ارجح می‌باشند.

۵ - قرن شانزدهم یکی از مهمترین ادوار تاریخی ایران است که فقر منابع داخلی مانع شناخت دقیق و بهتر آن شده است از این نظر منابع پرتغالی‌ها و ترجمه متون آنان کمک شایانی به محققین داخلی و پژوهشگران این دوره خواهد نمود.

۶ - محققین ایرانی دوره صفویه بیشتر تحت تأثیر منابع انگلیسی قرار گرفته و در حوزه تحقیقاتی نیز بخش عمده‌ای از ترجمه‌های متون غربی اختصاص به سفرنامه‌ها و یادداشت‌های رسمی بریتانیا دارد. تحقیقات پیرامون خلیج فارس بیش از بخش‌های دیگر از این گرایش لطمه دیده است. ترجمه متون پرتغالی کمک بسیار بزرگی به تصحیح اشتباهات محققین داخلی خواهد بود که منحصراً از منابع انگلیسی استفاده نموده‌اند.

با همه اهمیتی که منابع پرتغالی در شناخت تاریخ ایران داشته است، مترجمین داخلی توجه شایانی به این متون ننموده‌اند و بسیاری از سفرنامه‌ها، مکاتبات رسمی و اداری و گزارش‌های آنان به فارسی برگردانده نشده و از این رو کمتر مورد استفاده محققین قرار گرفته است. تلاش بجا و ستودنی مترجم پرکار و ارجمند جناب آقای حسن زنگنه در ترجمه این اثر می‌تواند سرآغاز خوبی برای توجه هر چه بیشتر به متون پرتغالی باشد. اهمیت اصلی این اثر به دلیل چاپ بخش عمده‌ای از مکاتبات اداری و سیاسی و سفرنامه‌های پرتغالی‌ها در سالهای نخستین ورود آنان به حوزه خلیج فارس است و از این نظر در شناخت هر چه بیشتر روابط ایران در دوره شاه اسماعیل صفوی حائز اهمیت بسیاری است. ترجمه روان و رسای جناب آقای حسن زنگنه که بخش عمده‌ای از تلاش خود را به ترجمه متون خارجی در موضوع خلیج فارس اختصاص داده است، کمک شایانی به محققین و پژوهشگران داخلی است که تاکنون از دسترسی به منابع دست اول تاریخ صفویه محروم مانده‌اند. بررسی و نقد این اثر را به وقتی دیگر موکول نموده و در پایان از تلاش خالصانه محقق و مترجم ارجمند که با زحمات شبانه روزی خود خدمات ارزنده‌ای را به جامعه علمی ایران زمین نموده است، تشکر و سپاسگزاری نموده آرزوی توفیق ایشان را از درگاه خداوند متعال خواهانم.

تابستان ۱۳۸۱

دانشگاه تهران

فصل نخست

تماس های آزمایشی پرتغالی ها با کشور شاهنشاهی ایران دوره صفوی

ملوک هرمز در سده های میانه، تجارت خلیج فارس و پس کرانه های ایران را در تسلط خود داشت. دولت شهر هرمز، مانند ملوک ماکالا (که هر دو از شهرت و گمنامی یکسانی برخوردار بودند) به علت فعالیت های بازرگانی و موقعیت ارتباطاتی - چرا که هم هرمز و هم ماکالا خطوط ارتباطاتی مهمی را در کرانه های مختلف و مقابل اقیانوس هند بوجود می آوردند و هنوز هم بوجود می آورند - ثروتمند، قدرتمند و پررونق شده بود.

این موقعیت جغرافیایی به هرمز و ماکالا امتیازی ویژه می داد. ثروت و شهرت هرمز درست مثل نیروی مغناطیس، پرتغالی ها را به سوی خود می کشید، اما آن نیروی کششی که پرتغالی ها بکار بردند - همانگونه که در مورد ماکالا هم بکار بستند - یوغی بود که آلفونسو دو آلبوکرک برای مهار کردن آنجا بکار بست و بدینوسیله آنها را به زیر سلطه امپراتوری پرتغال در آورد.

آلبوکرک در دوران حکمرانی اش بر هند (۱۵۱۴ - ۱۵۰۹) با شور و شوقی ظالمانه با هرمز و ماکالا رفتار کرد و ظاهراً بی باکانه آنجا را ترک گفت. در این مقال سر آن نداریم که راجع به اشغال هرمز و شرایطی که موجب شد تا پای پرتغالی ها به آنجا کشیده شود، چیزی بگوییم، زیرا آن را امری اثبات شده و صورت گرفته فصل

می‌دانیم. با وجود این بطور گذرا به آن خواهیم پرداخت. همانگونه که در کتابی هم که راجع به فرستادگان پرتغال به جنوب آسیا به رشته تحریر در آورده‌ایم، موضوع اشغال ماکالا را در آن، موضوعی مسلم، قلمداد کرده‌ایم. روایتی که در اینجا می‌آوریم راجع به دولت شاهنشاهی ایران در سده‌های میانه و قرون وسطی است و با وجودی که امروز هرمز بخشی از خاک ایران نوین است، مع‌الوصف چیزی نیست جز صخره‌ای متروک و دوره افتاده در دریای ایران و دیگر نه تنها به عنوان ملوک هرمز به حساب نمی‌آید، بلکه در میان شاهزاده‌ها و سرزمینهای نسل کنونی چون مرغی دریایی است که به ندرت شناخته می‌شود. ثروت و تمول هرمز ما را به وسوسه نخواهد انداخت، چه در آنجا دیگر ثروت و تمولی وجود ندارد.

مانوئل اول (۱۵۲۱ - ۱۴۹۵) پادشاه پرتغال در سال ۱۵۰۶ ناوگان بزرگی متشکل از چهارده، پانزده و یا شانزده کشتی، به فرماندهی تریستانو داکونها (Tristao Da Chounha) به هندوستان فرستاد تا برای تدارک رسانی و تغذیه مستملکات خود در هند - تدارک سرباز و وسایل لازم - دژی را در جزیره سوکوتورا - واقع در دهنه ورودی خلیج عدن - بر پا دارند.

ضمناً ناو گروه کوچکتری هم که فرماندهی آن به عهده آلفونسو دو آلبوکرک بود، تحت امر تریستانو داکونها قرار داشت: پادشاه پرتغال به آلبوکرک دستور داده بود تا به منظور جستجوی غنائم دریایی در امتداد ساحل عربستان به گشت زنی دریایی بپردازد. بنابر این افراد تحت امر تریستانو داکونها و آلفونسو دو آلبوکرک با جنگ افزارهای سرد و گرم از ساحل آفریقای شرقی بازدید کردند و در قسمتی از جزیره ماداگاسکار به کاوش پرداختند و مسلمانان - Fartak - ساکن سوکوتورا را از آنجا بیرون رانده و در سال ۱۵۰۷ قلعه پرتغالی‌ها را در آن جزیره بر پا داشتند. بعد از انجام و سامان یافتن کارها، ناو گروه تحت امر آلفونسو دو آلبوکرک - متشکل از هفت فروند شناور با ۴۶۰ نفر ملوان - حدوداً در روز بیستم اوت سال ۱۵۰۷ سوکوتورا را ترک کرد. ناخداهای این ناو گروه به غیر از خود آلبوکرک عبارت بودند

از فرانسیکو دوتاوورا "Fransico De Tavora"، مانوئل تلس "Manuel Teles"، آلفونسو لوپز داکوستا، آنتونیو دو کامپو و جوا دانا "Joa Da Nova". همه این افراد ناخدای کشتی های جنگی بودند در حالی که نونوواز دو کاستلورانکو، کشتی های تدارکاتی را فرماندهی می کرد. ضمناً پیش از این در روز دهم ماه اوت سال ۱۵۰۷ (یا احتمالاً زودتر) کریستانودا کونها به مقصد هند بادبان افراشته بود.

گفتنی است آلبوکرک مصمم شده بود تا به مقصد هند حرکت کند و آنجا را به اشغال درآورد، زیرا او بر این باور بود که با الحاق این امارت ثروتمند به قلمرو رو به گسترش پادشاه پرتغال در آسیا، خدمتی شایسته و ارزنده به مانوئل خواهد کرد. از این روی آلبوکرک و ناو گروه تحت امرش کرانه های عمان را غارت و ویران ساخت و بنادر واقع در مسیر خود - که همگی خراجگزار ملوک هرمز بودند - یا با خاک یکسان گردید و یا اینکه آنجا را به انقیاد پادشاه پرتغال درآورد.

بنابر این آلبوکرک مخوف همچون جدعون* دیگری سرزمین عمان را نیست و نابود ساخت و با شمشیر قدرتمندش آن سرزمین را از دست میدیانت ها** و عمالقه*** در آورد

* - جدعون (گیدئون) قاضی بهیود و کسی که یهود را در پیروزی بر میدیانت ها رهبری کرد. مترجم

** - مدین یا مدیان (عبری = دشمن) فرزند ابراهیم از قطوره (پیدایش ۲۵، ۲ و ۴) سرزمین مسکن اخلاف او که بعضی آن را از خلیج عقبه تا مواب و طور سینا می دانند و بعضی می گویند شبه جزیره سینا تا فرات ادامه داشته است. حضرت موسی مدتی با مدینها به سر برد. مدینها دشمن بنی اسرائیل بودند و از جدعون شکست خوردند. (پیش ۲۵، ۲ و ۴؛ ۳۷، ۲۸ و ۳۶ خروج ۲، ۱۵ - ۲۲؛ اعداد ۱۰۱۳۱ - ۹ داوران ۸۰۶ قرآن کریم اعراف ۸۳، توبه ۷۱، هود ۸۵، ۹۸، طه ۴۲، حج ۴۳، قصص ۲۱ و ۲۲، عنکبوت ۳۵) - مترجم

*** عمالقه یا عمالیق قوم قدیم صحرا گرد و جنگجو که با بنی اسرائیل دشمنی موروثی داشتند و در کتاب عهد عتیق، مقارن مهاجرت بنی اسرائیل ذکر شان مکرر در بیابان بین مصر و فلسطین آمده است. در قرآن کریم نامی از عمالقه نیامده است، اما در روایات اسلامی از نسل سام یا حاد شمرده شده اند. در تاریخ افسانه ای عمالقه، طسّم، جدیس و ثمود از نخستین قبایل متکلم به زبان عربی شمرده شده اند - مترجم

گزیده ای از نامه آلفونسودو آلبوکرک به نایب السلطنه هند دام فرانسیسکو دوالمیدا - مورخه دوم فوریه ۱۵۰۸ - هرمز

سوکوتورا را که ترک گفتم خداوند چنان بادی موافق و سفر دریایی‌ای مناسب
برایم فراهم آورد که توانستم به آسانی وارد بندر قلّهات شوم و آنجا را مجبور سازم
تا تسلیم شوند و بدون پرداخت وجه، آذوقه و خواربار در اختیارم گذارند. اما به
علت توصیه‌های ناپسند ناخداها آنجا را به اشغال در نیاوردم، با وجود این آنجا
مطیع و فرمانبردار ولی نعمت‌مان پادشاه پرتغال شدند. سپس آنجا را ترک و وارد
شهر قوریات شدم و آنجا را با نیروی نظامی به زیر سلطه در آوردم و تمام ساکنانش
را از دم تیغ گذرانیدم. در آنجا نیز آذوقه مورد نیاز را بازرگیری کردم و به افراد اجازه
دادم تا شهر را غارت کنند، بنابر این آنها به منافع سرشاری دست یافتند. آنگاه
لنجر برداشته، عازم مسقط گردیدم و با آنجا به نبرد پرداخته و با قدرت نظامی وارد
شهر شدم و ساکنان را همگی قتل عام نموده و شهر را به آتش کشیدم. در آنجا نیز
آذوقه زیادی بدست آوردم و افراد تحت امرم هم به ثروت زیادی دست یافتند. آنگاه
لنجر برداشته و به سوی شهر و قلعه سحر حرکت کردم. در سحر مصمم شدم که
واحدهای توپخانه را در خشکی مستقر کرده و وارد نبرد گردم. ساکنان سحر
جرات نکردند تا شروع جنگ صبر کنند، لذا همگی آمدند و خود را تسلیم
نمودند... بعد از آنجا یگانهای جنگی به مقصد خور فکان بادبان افراشتند. در آنجا
نیز با استفاده از نیروی نظامی وارد شهر شدم و دشمن فراری را تا مسافت یک
لیگ* تعقیب نمودم و تعداد زیادی را به هلاکت رسانده و شهر را به آتش کشیدم.
سپس عازم شهر هرمز شدم و ناو گروه تحت امر را در نزدیکی ناوگان عظیم آنها -
که تعداد زیادی ملوان بر روی آن مستقر بودند - متوقف ساختم. ظهر روز بعد بنا

* - یک لیگ تقریباً مساوی با یک فرسخ است.

به دستور من شناور سر فرماندهی - که خود بر روی آن مستقر بودم - لنگر برداشت و در وسط ناوگان دشمن مستقر گردید، سپس به ناخداهای تحت امر دستور دادم تا آنها نیز همین کار را انجام دهند. آنگاه با ناوگان دشمن، به نبرد پرداختم. در این عملیات تعداد زیادی از افراد آنها را به هلاکت رسانیدم و جهازاتشان را به قعر دریا فرستادم که در نتیجه تعداد زیادی از سرنشینان آنها در آب غرق و نابود شدند. سپس حومه شهر - که تعداد زیادی شناور در آن مستقر بود - به آتش کشیدم. در نتیجه ساکنان شهر خود را تسلیم کردند و من از آنها به عنوان خراج مبلغ ۱۵۰۰۰ سرافین و همچنین به عنوان هزینه عملیات ناو گروه مبلغ ۵۰۰۰ سرافین، دریافت نمودم.^۱

بنابر این پرتغالی ها با این شیوه خود را به نزدیکی حوالی ایران رسانیدند و علیه نیروهای ملوک هرمز به نبردی خونین و بی امان پرداختند که این موضوع در نامه آلفونسو دو آلبوکرک - که بطور موقت هرمز را به اشغال در آورده بود - بگونه ای آشکار هویدا است. اما شعله های نبرد جدید با هرمز چندان پایدار نبود و علتش این بود که: چهار نفر از پرتغالی ها - ابواب جمعی آلبوکرک - به شهر فرار کرده بودند و خواجه عطا - وزیر و فرد متنفذ هرمز - از تسلیم آنها به آلبوکرک خودداری می کرد. بنابر این آلبوکرک می خواست انتقام بگیرد. اما سایر ناخداها این جنگ جدید را ناعادلانه و غیرضروری می پنداشتند و سه نفر از آنها به اسامی مانوئل تلس، آلفونسو لویز داکوستا و آنتونیو دو کامپو، با کمال میل خطر عدم رضایت آلبوکرک و ناخشنودی مانوئل اول - پادشاه پرتغال - به جان خریدند و به عنوان اعتراض آنجا را ترک و با شناورهایشان رهسپار هند شدند. بنابر این آلفونسو دو آلبوکرک با سرافکندگی از آنجا عقب نشینی کرد و رهسپار سوکوتورا شد و این در

1- Cartas De Alfonso De Albuquerque, Tomo I , Carta II 1500, Fevereiro 2. Letter of Afonso De Albuquerque to Dom Fransisco De Almeida-Ormuz

حالی بود که ساخت قلعه هرمز ناتمام ماند و اشغال نظامی هرمز نیز به پایان نرسید.

از این روی آلبوکرک در سپتامبر ۱۵۰۸ از جزیره سوکوتورا به راه افتاد تا علیه هرمز دست به اقدام نظامی بزند، اما به زودی دریافت که برای اشغال آنجا از نیروی کافی برخوردار نیست، لذا بعد از تأمل و ژرف‌نگری بسیار دست به عقب‌نشینی زد، اما این بار راهی هند شد. آلبوکرک هرمز را وادار ساخته بود تا به خراج‌گزاری پادشاه پرتغال گردن نهد، با وجود این ضروری می‌دانست - برای اینکه هرمز برای همیشه زیر سلطه پرتغال در آید - در آنجا قلعه‌ای را بنا کند. به هر تقدیر اشغال هرمز توسط پرتغالی‌ها تا سال ۱۵۱۵ که آلبوکرک به عنوان حکمران هند به مقصد این جزیره بادبان افراشت - و این سال هم سال مرگ او بود - به درازا کشید. گفتنی است که آلبوکرک این بار ضمن اینکه نیرو و توان لازم را در اختیار داشت از وفاداری ناخداها هم برخوردار بود، در نتیجه هرمز را چنان به زیر یوغ در آورد که هرگز نتوانست خود را از آن رها سازد.

آلبوکرک پیش از این نیز دوبار به هرمز آمده بود، اولین دیدارش از هرمز از سپتامبر ۱۵۰۷ تا فوریه ۱۵۰۸ بطول انجامید و دومین دیدارش از سپتامبر ۱۵۰۸ تا نوامبر همان سال به درازا کشیده بود.

در هر دو مورد پای پرتغالی‌ها به سرزمین اصلی ایران رسید، زیرا عملیات جنگی ایجاب می‌نمود که آنها آذوقه و خواربار تهیه کنند و هم اینکه دشمن را تعقیب نمایند. یادآوری می‌گردد در خلال عملیات دوم، پرتغالی‌ها با فرستادگان شاه اسماعیل در کرانه مقابل هرمز، تماس و ارتباط برقرار کردند.

مهمتر اینکه پرتغالی‌ها در خلال نخستین سفر دریایی آلفونسو دو آلبوکرک به هرمز درصدد برآمده بودند تا با دربار شاه اسماعیل اول (۱۵۲۴ - ۱۵۰۲)، روابطی بوجود آورند، اما به هر حال چند روز بعد از اینکه آلبوکرک امیر هرمز و نخست وزیرش، خواجه عطا، را مجبور ساخت تا سالانه مبلغ ۱۵۰۰۰ سرافین طلا به عنوان

خراج به مانوئل، پادشاه پرتغال بپردازند و درست بعد از اینکه آلبوکرک بنای قلعه را در هرمز آغاز کرد - اکتبر ۱۵۰۷ - خواجه عطا به او مراجعه و اظهار نمود که در ساحل مقابل هرمز و در کرانه ایران دو نفر فرستاده از طرف امیر شیراز آمده و درخواست خراج می کنند - که در گذشته هرمز بطور مرسوم به شاهان ایران می پرداخته است. این فرستادگان از طرف شاه اسماعیل - ولی نعمت امیر شیراز - آمده بودند. لذا خواجه عطا از آلبوکرک کسب تکلیف کرد که چه پاسخی باید به این فرستادگان داده شود:

به همین منظور دو نفر مرد محترم به حضور آلبوکرک رسیدند. او ضمن اینکه آنها را به کتاب آسمانی اشان - قرآن - قسم داد مقداری گلوله توپ، نارنجک و تکه های نیزه به آنها داد و گفت بنا به سوگندی که خورده اند موظفند این اقلام را به فرستادگان بدهند و از طرف فرمانده پرتغالی جزیره به آنها بگویند که هر وقت کسی از شاهان و خراجگزاران تحت الحمایه پادشاه پرتغال درخواست خراج کند، سکه هایی از این دست به آنها داده می شود زیرا زرادخانه جنگی اشان برای دشمنان آنها پُر و خزانه اشان - در صورت نیاز - برای دوستان باز است. در صورتی که امیر شیراز چیز دیگری از سیف الدین - امیر هرمز - بخواهد، آلبوکرک اینجا خواهد ماند و قلعه ای بنا خواهد کرد و آن را با این سکه ها پر خواهد نمود و در صورتی که از او درخواست پرداخت خراج شود، سربازان قدرتمند و دلیر پرتغالی از سوی سیف الدین واکنش نشان خواهند داد.^۱

جای بسی شگفتی است که جانو دو باروس "Jao De Barros" که در این گفتار از اثرش موسوم به "Decadas" یا "Da Asia" نقل قول کرده ایم، اشاره دارد که موضوع فرستادگان شاه اسماعیل، موضوعی جعلی و ساخته و پرداخته خواجه عطا بوده و او با این ترفند می خواسته آلبوکرک را از انجام مقصودش - بنای قلعه در

هرمز - باز دارد، چرا که تصور می‌کرده است با این فریب احتمالاً آلبوکرک به هراس خواهد افتاد. اما علیرغم آگاهی‌های باروس، این گفته او مورد تأیید مانوئل، پادشاه پرتغال، برازدو آلبوکرک^۱، کاستانهدا^۲، کوریا^۳ و یا گووز^۴ - که همگی اساساً راجع به این فرستادگان اشاره می‌کنند - نمی‌باشد، بلکه بر عکس آنها مدلل می‌دارند که موضوع فرستادگان ساخته و پرداخته خواجه عطا نبوده و واقعیت داشته و آلبوکرک نیز جوابی تند و شدیدالحن به آن داده است. گووز "Goes" تصریح می‌کند که فرستادگان ایران نسبت به این پاسخ احساس بی‌حرمتی کردند و کاستانهدا هم بیان می‌دارد که این فرستادگان با شگفتی هر چه بیشتر این پاسخ را دریافت کردند و نتوانستند واکنشی در خور به آن نشان دهند.

1- Albuquerque, Pare I Capitulo XXXVIII.

2 - CastanHeda, Livro II Capitulo LXIII

3- Correa, Tomo I Capitulo VII-Terceiro Anno Do Visorey Dom Fransisco De Almeida

4- Goes, Parte II Capitulo XXXIII.

سفارت نافرجام روی گومز دو کاروال هوسا - ۱۵۱۰

در سال ۱۵۱۰ سفیری با اعتبارنامه از سوی ایران به دربار پادشاه دکن (یوسف عادل شاه ۱۵۱۰ - ۱۴۹۰) فرستاده شد. این فرستاده در ماه فوریه یا مارس وارد گوا - بندر مهم دکن - شد و دریافت که عادل شاه روی در نقاب خاک کشیده و آلفونسو دو آلبوکرک (۱۵۱۵ - ۱۵۰۹) گوا را زیر سلطه خود در آورده است. بنابر این، این فرستاده - که نامش در منابع پرتغالی به صورتهای متفاوتی چون میر ابو کاکا، یا میر بو کاکا آمده و در نسخه‌های جدید «امیر ابو اسحاق» ضبط شده است - تصمیم گرفت که اعتبارنامه و هدایایی را که آورده بود به آلفونسو دو آلبوکرک تسلیم کند. بنا به نوشته جانو دو باروس^۱ و نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا^۲، این فرستاده تعداد ۸۰ رأس اسب از هرگز به گوا آورده بود تا در آنجا بفروش برساند. حکمران هند تعداد ۲۰ رأس اسب از او خریداری کرده بود. آلبوکرک پسر اظهار می‌دارد که سفیر فوق چند روز پیش از آنکه آلبوکرک پدر، گوا را برای بار نخست به اشغال در آورد، به آن بندر وارد شده بوده در حالی که دو مانوئل - پادشاه پرتغال - به صراحت می‌گوید که این فرستاده بعد از اشغال گوا، به آنجا وارد شده بوده است.

1- Barros, Jao De Asia, vol. 3 Lisbon, 1777.

2- Additional Manuscript 2090 of the British Museum

فرازی از نامه دو مانوئل پادشاه پرتغال به اسقف سگوویا

۱۲ جولای ۱۵۱۱ - لیسبون

نامه‌های دیگری هم از حکمران خود - آلبوکرک - دریافت کرده‌ایم که به موجب آن او به اطلاع ما می‌رساند که به چه نحو سفیر شیخ اسماعیل - که در آن نواحی به او صوفی می‌گویند و بر ایران حکم می‌راند و راجع به کارهای بزرگی که انجام داده، صحبت‌های زیادی می‌شود - وارد شهر گوا شده است. سفیر فوق که به دربار یوسف عادل شاه اعزام شده و پیام‌ها و هدایاهایی برای او آورده بود در می‌یابد - که به فضل الهی - حکمران پرتغالی، تمامی خاک گوا را به اشغال در آورده است، لذا او به حکمران پرتغالی می‌گوید که از طرف ولی نعمتش به دربار گوا فرستاده شده است. اما چون او در می‌یابد که آلبوکرک، گوا را به زیر سلطه خود در آورده است، لذا بنام ما هدایا را به او داده و استوار نامه‌اش را نیز به ایشان تسلیم می‌کند. این هدایا که عبارتست از مقداری روانداز اسب - که از پارچه‌های نفیس ساخته شده و با طلا و ابریشم بطرزی استادانه و با نقش و نگار گلدوزی شده است -، لباسهای گران قیمت ابریشمی - که پوشیدن آن در آن نواحی مرسوم است -، تعداد زیادی دستار اشرافی و سایر اشیاء و نیز یک عدد کلاه قرمز رنگ - که دارای دستاری بلند و زیبا است و مردان جنگی شیخ اسماعیل در میدانهای جنگ بر سر می‌نهند تا از سایرین متمایز باشند - حکمران برای ما فرستاده است. سفیر فوق از طرف شاه و ولی نعمتش نزد حکمران ما اظهار دوستی و مودت نموده و در مقابل حکمران ما نیز یکی از پرتغالی‌ها موسوم به «روی گومز کاروال هوسا» به همراه او به ایران فرستاده تا از قدرت و اوضاع و احوال آنجا، اطلاعات بیشتری به دست آورد. ضمناً حکمران ما می‌نویسد که شیخ اسماعیل سلطان مصر را در شهر حلب - که بنا به گفته او شهری بزرگ در قلمرو او است - محاصره نموده و آنجا را تحت فشار

قرار داده و این در حالی است که با ترک‌ها هم بطور مستمر در حال جنگ می‌باشد^۱.

یادآوری می‌گردد که هم برازدو آلبوکرک و هم گاسپار کوریا می‌نویسند که فرستاده ایران - که به همراه سفیر هرمز به آنجا آمده بود - بعد از بیان شکوه و عظمت مقام همایونی و علاقه شاه - دایر بر اینکه در همه جا صاحب شهرت شود - با آلفونسو دو آلبوکرک دو خواسته عنوان کرد: نخست از حکمران - که اکنون گوا هم در سیطره خود داشت - درخواست کرد که مسلمانان آنجا را وادار سازد تا به قانون شیخ اسماعیل گردن نهند - به این معنی که از اصول اعتقادی مذهب شیعه پیروی کنند - و اهالی گوا را مکلف سازد تا در مساجدشان مطابق با کتابهای مقدس شیخ اسماعیل مراسم دعا و نماز بجای آورند. در ثانی فرستاده شاه اسماعیل از حکمران تقاضا کرده بود تا در بندر گوا سکه‌ای ضرب شود که نشان شاه اسماعیل در آن منقوش باشد. درخواست‌های فرستاده ایران بسیار سنگین و غیرقابل اجرا بود. لذا آلبوکرک به هیچ یک از این دو درخواست ترتیب اثر نداد، به این دلیل که: موقعی که مسلمانان ساکن در بندر گوا، بندر را تسلیم کردند بنا به فرمان شاه پرتغال به آنها اطمینان داده شد که در انجام آیین مذهبی خود آزاد می‌باشند و در مورد ضرب سکه - بنام شیخ اسماعیل - حکمران هند به فرستاده گفته بود که از طرح چنین درخواستی اظهار شگفتی می‌کند، چه تمام شاهان به علائم و نشانه‌های خود بر روی سکه‌ها به عنوان نمادی از اقتدار خود احترام می‌گذارند و هیچ شاهی نمی‌تواند تحمل کند که شاه دیگری در قلمرو او مبادرت به ضرب سکه کند.

فرستاده ایران هم به او پاسخ داده بود که او به این منظور به گوا آمده تا استوار نامه‌اش را به یوسف عادل شاه - پادشاه بیجاپور - تقدیم کند و لذا آنچه که او

عنوان کرده مطالبی بوده که در اجرای دستور شاه ایران می‌بایست با او در میان گذارد، اما چون او دیار فانی را وداع گفته و آن عالیجناب، گوا را در سیطره خود گرفته، بنابر این آنچه را که شیخ اسماعیل دستور داده بود، من به عنوان فرستاده او با آن عالیجناب در میان می‌گذارم و چنانچه در این مورد مرتکب خلافتی شده، درخواست بخشش می‌کنم، از طرفی نظر به اینکه وظایف و تکالیف سفرا این است که از دستورالعمل‌های شاهان متبوع خود پیروی کنند، لذا آنچه را که من انجام داده‌ام در راستای خدمت به ولی نعمتم بوده است.

به هر حال سفیر بعد از اینکه به این موضوع خاتمه داد از آلبوکرک درخواست نمود تا به او اجازه مرخصی داده شود، زیرا می‌خواست آنجا را ترک کند.^۱

آلفونسو دو آلبوکرک دوست داشت که فرستاده ایران را از علائق و گرایشات دوستانه خود نسبت به او مطمئن سازد، زیرا در واقع می‌خواست قاصدی را به نام «روی گومز کاروال هوسا» به همراه او به ایران اعزام کند.

به نقل از برازو آلبوکرک و گاسپار کوریا - که آثارشان منابع تاریخی عمده این سفارت است - روی گومز همراه با ناوگان مارشال به فرماندهی «دم‌فرناندو کوئین‌هو» - که در مارس ۱۵۰۹ لیسبون را ترک کرده و در اکتبر همان سال وارد هند گردیده بود - به هند آمده بود. ضمناً او بدون اینکه علتش معلوم باشد از پرتغال به هند تبعید شده بود. از طرفی، هم آلبوکرک پسر و هم آلبوکرک پدر - در نامه‌هایی که راجع به این موضوع نوشته بودند - تصریح می‌کنند که روی گومز خدمتکار پادشاه پرتغال بوده است. با وجود این با تمام دقت و موشکافی‌هایی که در منابع پرتغالی صورت گرفته، این ناهمخوانی که در این گفته‌ها دیده می‌شود، بر طرف نشده است. در هر حال آلبوکرک او را به عنوان سفیر در دربار ایران انتخاب کرد و در این مورد نامه‌هایی را به شاه اسماعیل و امیر هرمز فرستاد و

به روی گومز نیز راجع به مأموریتش دستورالعملی صادر کرد - که او می‌بایست به اجرا در آورد - که به هر حال این مسافرت به قیمت جانِ روی گومز، تمام شد.

گزیده‌ای از نامه آلبو کرک به شاه ایران که توسط روی گومز فرستاده شده بود

اعلیحضرت قوی شوکت و در میان مسلمانان صاحب قدرت، شیخ اسماعیل صفوی اینجانب آلفونسو دو آلبوکرک حکمران و نایب السلطنه هند از طرف اعلیحضرت دو مانوئل، پادشاه مقتدر پرتغال و الگارو* بحار - در آفریقا مالک گینه و فاتح دریانوردی و تجارت حبشه، عربستان، ایران و هند و مالک ملوک و حکومت‌های هرمز و گوا، به اطلاع می‌رساند که به چه صورت به شهر و پادشاهی گوا دست یافتیم و در آنجا با فرستاده شما دیدار نمودم و به او احترام زیادی قائل شدم و مانند فرستاده پادشاهی عظیم‌الشأن با او رفتار کردم و با دقت و کنجکاوی از همه اوضاع و احوال شما جويا شدم، طوری که گویی او برای دیدار از پادشاه پرتغال فرستاده شده است و چون اطمینان دارم که ولینعمتم، اعلیحضرت دو مانوئل، برایش موجب کمال مسرت خواهد بود که راجع به آن عالیجناب اطلاعاتی بدست آورده و با شما باب دوستی و مراوده باز کند این قاصد را اعزام می‌دارم و هر آنچه را که او اظهار می‌دارد مورد قبول ما است و شما نسبت به آن توجه مبذول فرمایید، زیرا مشارالیه فرستاده اعلیحضرت، ولی نعمت من است و در امور جنگی خبره و راجع به مهمات و جنگ‌افزار - آنگونه که در سرزمین ما متداول است - فارغ التحصیل می‌باشد و می‌تواند بطرزی شایسته راجع به کشور پرتغال و پادشاهی آنجا بطور مفصل به شما شرح دهد. از طرفی شما آگاه خواهید شد که به چه نحو اینجانب بنا به دستور ولی نعمتم به شهر و قلمرو هرمز دست یافتیم و اینکه بعدها کوشیدیم راجع به توان، کشور و فرماندهی شما اطلاعاتی بدست آورم و اگر اوضاع هرمز دچار نابسامانی نمی‌گشت دوست می‌داشتم قاصدی را نزد عالیجناب بفرستم که امیدوارم خداوند کمک کرده، اوضاع آنجا سر و سامان

* - «الگارو» "Algarve" ایالتی است به مساحت ۱۹۵۸ میل مربع واقع در پرتغال و این نام مأخوذ از کلمه المغرب است، زیرا این ایالت از قرن هشتم الی یازدهم در تسلط مسلمانان بود و بعدها توسط آفرنسو سوم، پادشاه پرتغال از دست مسلمانان خارج شد. مترجم

یابد چرا که انتظار دارم خود شخصاً راهی آنجا شوم و در ساحل (در بنادر) قلمرو کشور شاهنشاهی ایران با جنابعالی ملاقات کنم، زیرا قوای نظامی اعلیحضرت - ولی نعمت من - از کشتی گرفته تا افراد جنگجو - که تحت امر من خدمت می‌کنند - به منظور اخراج و انهدام قوای سلطان مصر - که به هند می‌آیند و می‌خواهند در آنجا مستقر شوند - اعزام شده‌اند و به فضل خدا این کار انجام گرفته، چه نیروهای ما جهازات مصری را به فرماندهی میر حسین در دیو "Div" شکست داده و شناورهایشان را به غنیمت گرفته و تمام افرادشان را به هلاکت رسانده است و اکنون مسلمانانی که تحت حمایت سلطان مصر بودند، شکست داده و شهر گوا را اشغال کرده‌ام و جهازاتشان را در آنجا به غنیمت گرفته‌ام و همه را از آنجا بیرون کرده‌ام که فرستاده عالیجناب، جریان امر را به اطلاعاتان خواهد رسانید. چون با اطلاع شده‌ام که سلطان مصر، دشمن و در حال جنگ با شما است، لذا هم خودم و هم ناوگان تحت امرم و نیز رعایای اعلیحضرت پادشاه پرتغال - ولی نعمتم - پیشنهاد کنم به شما می‌کنیم تا بتوانی او را نابود کنی و در ضمن هر زمان که خواسته باشید ما با آنها وارد جنگ خواهیم شد و در صورتی که از طریق زمینی خواسته باشی، سلطان را شکست دهی از کمک‌های شایان توجه ناوگان پرتغال برخوردار خواهید شد و لذا من بر این باورم که شما بی هیچ دشواری می‌توانید شهر قاهره و کلیه سرزمین‌ها و قلمرو سلطان مصر را به اشغال خود در آورید. افزون بر این ولی نعمت من می‌تواند از طریق دریا به شما علیه ترک‌ها هم یاری رساند و شما می‌توانید از کمک ناوگان پرتغال بهره‌مند گردی. آن عالیجناب با قدرت عظیم و یگانهای توانمند سواره نظام خود از طریق خشکی می‌تواند چنان برای او دشواری بوجود آورد که سلطان ترک نتواند از خود دفاع کند.

لذا در صورتی که بخواهی با پادشاهی چون ولی نعمت من - که هم در دریا و هم در خشکی قدرتمند است - روابط دوستانه برقرار کنی شایسته است که فرستاده خود را نزد او بفرستی، زیرا او دوست دارد با کسی دیدار کند که بتواند

راجع به قلمرو شاهنشاهی جنابعالی اطلاعاتی در اختیارش بگذارد. اگر مشیت الهی بر این قرار باشد که چنین دوستی و رابطه‌ای برقرار گردد، شما می‌توانید با نیروهای تحت امر خود به شهر قاهره و سرزمین‌های سلطان بزرگ مصر - که با شما دشمن است - حمله کنی و پادشاه پرتغال - ولی نعمت من - هم به اورشلیم هجوم آورده و در این صورت تمام سرزمینهای آن دیار تحت سلطه شما در خواهد آمد: بی تردید با توجه به آنچه که شما انجامش را انتظار دارید کمال مطلوب این است که قاصدتان را اعزام دارید و آنگاه ولی نعمتم - پادشاه پرتغال - به شما پاسخ خواهد داد و در این اثنا به من نیز امر خواهد کرد تا آنچه را که شما می‌خواهید، انجام دهم و یا اینکه چه قسمت از ناوگان پرتغال را اعزام دارم. بنابر این زمانی که این ناوگان در خدمت شما قرار گرفت، صدمات زیادی به سلطان مصر وارد خواهد آمد!

بنابر این حکمران هند با اعزام این فرستاده - روی گومز - در صدد برآمد تا پرتغال را به شاه اسماعیل اول، پادشاه ایران، معرفی کند، اما افسوس که در این مورد بخت با او یاری نکرد. روی گومز در حالی که حامل دو نامه - یکی برای شاه ایران و دیگری برای امیر هرمز - بود همراه با «فراده جائوا» "Frade Jao" ظاهراً به عنوان مترجم و یکنفر خدمتکار به این مأموریت فرستاده شد. لذا فرستاده آلبوکرک در حالی که سفیر ایران هم او را همراهی می‌کرد با دو فروند کشتی به ناخدایی مسلمانی محترم از اهالی کانانور "Cannanor" بنام خواجه امیر، بندر گوا را به مقصد ایران ترک گفت.

ضمناً حکمران هند توسط خواجه امیر نامه‌ای هم به خواجه عطا - وزیر امیر هرمز - فرستاد و او را به فرمانبرداری از شاه پرتغال فرا خواند. آلبوکرک در این نامه از خواجه عطا خواسته بود تا مطابق تعهداتی که قبلاً به گردن گرفته بود، خراج هرمز

^۱ - این نامه به صورتی کاملتر و آراسته تر تحت شماره ۲۰۹۰۱ در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

را بپردازد و در عین حال متذکر شده بود که دشمنی‌های موجود باید به دست فراموشی سپرده شود. افزون بر این به موجب همین نامه آلبوکرک از خواجه عطا تقاضا کرده بود تا نسبت به فرستاده ایران با لطف و محبت رفتار شود و بابت کالا و امتعه او عوارض گمرکی در هرمز از او دریافت نکنند و در ضمن خواجه عطا می‌بایست به منظور تسهیل مسافرت روی گومز به ایران، اسب، پول و سایر لوازم مورد نیاز را در اختیار او بگذارد. اما خواجه عطا سر آن نداشت که موجبات خشنودی و یا رضایت خاطر آلبوکرک را فراهم آورد. چه خواجه عطا بعد از اینکه روی گومز را با ابراز محبت و دوستی زایدالوصفی به حضور پذیرفت و راجع به اشغال گوا و شخص آلبوکرک از او جويا شد، فرستاده پرتغال را به محل سکونتش فرستاد و قول داد که بعد از رفع خستگی این سفر، او را فوراً اعزام دارد. اما خواجه عطا روش دیگری در پیش گرفت و روی گومز را مسموم ساخت، زیرا او بر این باور بود که بین آلبوکرک و شاه پرتغال دشمنی و نقار بوجود آمده است. از طرفی او از ایجاد اتحاد بین شاه ایران و شاه پرتغال هراسناک شده بود. افزون بر این خواجه عطا تمام مال التجاره فرستاده ایران را مصادره کرد و او را مورد اهانت و بی حرمتی قرار داد.

اما فراده - مترجم - و خدمتکار روی گومز توانستند از این مهلکه جان سالم بدر برده و به هند مراجعت کنند، با وجود این بدرستی معلوم نیست که آنها به چه وسیله آنجا را ترک گفتند و یا سفیر ایران به چه سرنوشتی دچار شد، گو اینکه او توانست رهسپار ایران گردد. ضمناً بنا به گفته براز دو آلبوکرک، خواجه امیر نیز محموله شناورهایش را در هرمز تخلیه کرد و آنگاه به مقصد هند بادبان افراشت. بنابر این نخستین تلاش پرتغالی‌ها در راستای ایجاد رابطه با دربار ایران، بطرزی غم‌انگیز ناکام ماند.

فصل سوم

سفارت میگل فریرا ۱۵۱۵ - ۱۵۱۳ تبرستان

www.tabarestan.info

شاه اسماعیل مذهب شیعه را به عنوان مذهب ملی و رسمی ایران پا بر جا کرد. او نخستین شاه دودمان صفوی بود که ایران را بعد از ۹۰۰ سال شکاف و تفرقه و سلطه بیگانه بصورت کشوری متحد و یکپارچه در آورد و شهر تبریز را در سال ۱۵۰۲ پایتخت خود قرار داد. شاه اسماعیل از تبریز - واقع در ایالت آذربایجان، جایی که اجدادش از آنجا برخاسته بودند - سرزمین ایران (۱۵۰۸ - ۱۵۰۲) و بخش هایی از ترکیه و عراق را به اشغال در آورد. بیشتر تاریخ نگاران شاه اسماعیل اول (۱۵۲۴ - ۱۵۰۲) را به عنوان بانی و مؤسس ایران نوین به شمار می آورند. با وجود این او در حالی که کشور ایران را به صورتی یکپارچه در آورد، اما این سرزمین باستانی را از قید و بند سلطه بیگانه رها نکرد، زیرا او خود و اکثر صاحب منصبانش ترک نژاد بودند و با زبانی تکلم می کردند که آن زبان برای ایرانیان بیشتر از زبان انگلیسی یا پرتغالی بیگانه می نمود. ما در اینجا قصد آن نداریم که به داوری نشست و شاه اسماعیل را صرفاً به عنوان فاتح دیگری برای قوم ایرانی - که سالها تحت ستم بوده - قلمداد کنیم. **یادآوری می گردد که قوم ایرانی حتی زمانی که انگلیسی ها و پرتغالی ها از قبیله ژرمن ها و امپراتوری روم از هم تشخیص داده نمی شدند، آنها ملتی مستقل و یکپارچه بودند.**

فرازی از نامه آلفونسو دو آلبوکرک به دورات گالوام نوشته شده در سال ۱۵۱۴

در سالی که گذشت دو نفر از فرستادگان شاه اسماعیل وارد سرزمین هند شدند؛ یکی وارد پادشاهی کانبای شد و دیگری به پادشاهی دکن آمد. هر یک از آنها دارای ۱۰۰ رأس اسب بودند، آنها البسه‌ای ابریشمی و زربفت در برداشته و شمشیرشان از نقره و طلا ساخته شده بود و این در حالی بود که بار و بنه فراوانی هم با خود آورده بودند. چادرشان از نوعی پارچه نفیس و گرانبها ساخته شده بود و وسایل آشپزخانه‌اشان هم کلاً از ظروف نقره‌ای تشکیل می‌شد. هدف از اعزام این دو فرستاده این بود که کلاه و خطبه‌های شاه اسماعیل را به این دیار آورند.

آنها با وجودی که به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند، مع‌الوصف بطرزی ناشایست و با بی حرمتی رهسپار دیار خود گردیدند. فرستاده‌ای که به دکن آمده بود از طریق قاصدش ترتیبی داد تا با من ملاقات کند. او برای من پارچه‌های ابریشمی و زربفت آورده بود. در آن موقع او نتوانست در گوا از من دیدار کند، زیرا پیش از آن عازم دریای سرخ شده بودم. بنابر این فرستاده ایران هدایایی را که برایم آورده بود در گوا، نگه داشت. آنچه که من از طریق این فرستاده در گوا آگاه شدم این بود که شاه اسماعیل راجع به اینکه من پیکری برایش فرستاده، اما او در هرمز - که امیر آن اکنون کلاه از جانب شاه اسماعیل دریافت کرده و آئینش را پذیرفته - بازداشت گردیده با اطلاع شده بود. این موضوع مرا بسیار غمگین و متأثر می‌سازد چرا که اگر هرمز به دست شاه اسماعیل افتد بازپس‌گیری آن کاری سهل و ساده نخواهد بود و من خواهان آن نیستم که چنین شخصیت قدرتمندی پایش در هند باز شود، حتی اگر او به عنوان دوست ما به حساب آید.^۱

فرازی از نامه آلفونسو دو آلبوکرک به دو مانوئل پادشاه پرتغال

چهاردهم دسامبر ۱۵۱۳ - کانانور

موقعی که از دریای سرخ وارد گوا شدم در آنجا هدایایی از قبیل پارچه‌های ایرانی و یک عدد انگشتری الماس بدستم رسید که سفیر شاه اسماعیل، برای فرستاده بود. او برای دیدار از پادشاه دکن (محمود ۱۵۱۸ - ۱۴۸۲) و پسر شاه بیجاپور (شاه اسماعیل عادل شاه ۱۵۳۴ - ۱۵۱۰) به هند آمده بود. ضمناً هدایایی هم از طرف شاه اسماعیل برای من ارسال شده بود. چون آنها نتوانسته بودند مرا بیابند، هدایای فوق را به جایی مسترد داشتند که سفیر شاه اسماعیل در آنجا حضور داشت تا به محض مراجعت من از دریای سرخ به دیدارم آید - پیش از آنکه به ایران مراجعت کند - و راجع به اوضاع و احوال شاه اسماعیل با من گفتگو نماید^۱.

در پاییز سال ۱۵۱۳ آلفونسو دو آلبوکرک اندکی بعد از مراجعتش از دریای سرخ به گوا به مقصد مالابار، بادبان افراشت تا در امور دژها و دفاتر بازرگانی پرتغالی‌ها در آن بخش از سرزمین هند - که در آنجا اختلاف و نفاق بالا گرفته و سر و سامان بخشیدن به آن مستلزم توجه کامل و اراده قوی حکمران هند بود - هماهنگی بوجود آورد. زمانی که آلبوکرک وارد دولت - شهر کانانور شد، پیک ایرانی سفیر شاه اسماعیل را به حضور پذیرفت. گفتنی است پیک فوق چون با خبر می‌شود که حکمران هند از دریای سرخ بازگشته است، بار دیگر از دکن به گوا می‌آید تا با او دیدار کند، اما در آنجا در می‌یابد که آلبوکرک راهی کانانور شده است. بنابر این او هم بدنبال او رهسپار این بندر می‌گردد. بنابر آنچه که در کتاب «فرنائو لوپز دو

کاستانهدا» آمده این پیک دارای نام و عنوان خواجه علی جاٹو بود در حالی که «گوئز» نام او را خواجه علیم "Coje Aleem" و جاٹو دو باروس اسم این قاصد را «بیریم بناری» "Bairim Bonari" ضبط کرده‌اند. این پیک پیام سفیر ایران را به آلبوکرک تسلیم کرد و - مطابق نوشته کاستانهدا - به او اظهار داشت که فرستاده شاه اسماعیل از کارهای بزرگی که آلبوکرک در هند انجام داده با اطلاع است و بسیار علاقمند بود که از حکمران دیدن کند، اما چون خود نمی‌توانست به اینجا بیاید، قاصدش را اعزام داشته تا با حکمران اظهار دوستی و مودت کند. محتوای این پیام - بنا به نوشته براز دو آلبوکرک - این بود که سفیر ایران در آن پیام از آلبوکرک درخواست صدور جواز ورود به هرمز کرده بود، اما مهمتر اینکه این قاصد از حکمران تقاضا کرده بود که یک نفر پرتغالی را به همراه فرستادگان ایران، به دربار شاه ایران اعزام دارد. کاستانهدا اظهار می‌دارد، چون حکمران هند دریافته بود که این قاصد خواهان آن بوده که عظمت و شکوه پرتغالی را ببیند، بنابر این او دژها و قلاع پرتغالی‌ها در کاننور و کالیکوت را به او نشان داده و آنگاه او را با خود به کوچین "Cochin"، می‌برد. در کوچین، آلبوکرک قاصد را با هدایایی همراه با میگل فریرا - اهل بژا "Beja" - که حامل نامه‌ای برای شاه ایران بود - روانه ساخت. ضمناً آلبوکرک همان سفارش‌هایی را که به «روی گومز کاروال هوسا» کرده بود به میگل فریرا هم توصیه نمود تا به شاه ایران پیشنهاد کند تا به میمنت و شادباش نام شاه، دوستی و اتحاد با پرتغال برقرار گردد.

بنابر این میگل فریرا در رأس یک دسته از افراد پرتغالی که تعدادشان ۵ نفر بود و جاٹو فریرا - از بستگان او و نفر دوم سفارت - و جاٹو کالدیرا - به عنوان مترجم - هم شامل می‌گردید و تعداد چهار نفر غلام - که از نام و نشان آنها اطلاعی در دست نیست - در اواسط دسامبر سال ۱۵۱۳، کوچین را ترک کرد.

راجع به ترکیب و ساختار این سفارت، مدیون گاسپار کوریا "Gaspar Correa" هستیم، زیرا او این داده‌ها را نه از روی خیالبافی و یا تحقیقات ناقص - بلکه او این

اطلاعات را از روی دفترچه خاطرات میگل فریرا، که در اختیارش بوده و اکنون اثری از آن وجود ندارد - بدست آورده است. افزون بر این در مورد تاریخ تقریبی عزیمت میگل فریرا - که به همراه پیک ایرانی از گوا گذشت و آنگاه رهسپار چول "Chaul" یا دابول "Dabul" یا احتمالاً هر دو جا شد و سپس از آنجا به اتفاق فرستاده ایران که در دابول یا چول به قاصدش ملحق شد^۱ فرستاده شاه بیجاپور را هم به همراه خود آورد و سرانجام از آنجا خاک هند را ترک کرد و رهسپار هرمز شد - از کتاب براز دو آلبوکرک و دو امریه دیگر، که در بخش کتابشناسی شرح آن رفته است، استفاده کرده ایم^۱.

بنا به نوشته کوریا "Correa" میگل فریرا، همراه با فرستاده شاه اسماعیل (یا شیخ اسماعیل) و نیز فرستاده اسماعیل عادل شاه - شاه بیجاپور - با یک فروند کشتی رهسپار هرمز گردید. امیر هرمز به آنها بسیار مهربانی کرد. آنها آنگاه رهسپار سرزمین ایران، مغستان، شدند. در مغستان فرستاده شاه بیجاپور بیمار شد و در آنجا توقف کرد، اما سایرین راهشان را با شتر ادامه دادند، زیرا در آن مسیر به علت وجود کمرها و پرتگاههای بسیار، اسب قابل استفاده نمی باشد. بر پشت این شترها اطاقک های چوبی سایبان دار (کجاوه) می بندند تا مسافر در آن، قرار گیرد و هر وقت که بخواهد در آن به خواب و استراحت بپردازد. در این کجاوه ها آب و آذوقه نیز حمل می گردد. مسافری که در این مسیر راه می پیماید، اماکن و روستاهای بزرگی را می بیند که خانه های آنجا از گل ساخته شده و نمای خارجی آنها با کاه گل آلود گردیده است. در بعضی جاها هم دژها و قلعه هایی وجود دارد که از سنگ و مصالح نامرغوب ساخته شده و دیواری کوتاه آنها در بر گرفته است. ضمناً زمین ها اغلب بایر و در آن کشت نمی شود زیرا خوانین افرادی مستبد و ستمکار هستند و

1- Braz de Alboquerque (Parte IV Capitulo XVII and Capitulo XIX)

متأسفانه در بخش کتابشناسی اصل کتاب، اثری از این دوامر دیده نمی شود مترجم

اکثراً به علت اینکه از املاک و دارایی موروثی بی بهره‌اند، از کار بر کنار و تعویض می‌شوند.

شاه اسماعیل به فرماندهان و امرای خود زمین کشاورزی می‌بخشید تا آنها بتوانند هزینه‌های جاری‌اشان را تأمین کنند. او تنها آن مقدار زمین مزروعی که خود می‌خواست و متناسب با تعداد افراد مسلحی بود، به آنها را در اختیار داشت، به این فرماندهان می‌بخشید. در این سرزمین‌ها جانوران وحشی و شکاری و نیز پرندگان گوناگون به وفور وجود دارد. در این مسیر، در مناطق سرد، زمین‌ها پوشیده از برف سنگین است که در آن ضمن اینکه هیزم به ندرت یافت می‌شود، خواربار هم به آسانی به دست نمی‌آید. آذوقه عمده این مسیر خرما است، چه نخلستانهای زیادی در دره‌ها وجود دارد و برنج در آن کمیاب است. رئیس کاروان، هر کجا که کاروان وارد می‌گردید از پیش پیام می‌فرستاد و اعلام می‌کرد که در این کاروان یک نفر تبعه پرتغال - که ولی‌نعمتش او را از هند اعزام کرده است - حضور دارد. این پیام به خوانین و بزرگان فرستاده می‌شد و آنها نیز با رعایای خود به پیشواز می‌آمدند و در بهترین خانه‌های محل، سفیر را جای می‌دادند و مطابق رسم معمول از او و همراهانش پذیرایی می‌کردند.

کاروان به علت سرمای زیاد بعد از طلوع آفتاب به راه می‌افتاد و در موقع غروب از حرکت باز می‌ایستاد و رئیس کاروان کلیه هزینه‌های بین راه را می‌پرداخت. در بین راه میگل فریرا دستور داد تا یکی از غلامانش را به تازیانه ببندند، غلام نیز به جستجوی زهر پرداخت و به او خوراند تا او را به هلاکت برساند. چون میگل فریرا مسموم شده بود، رئیس کاروان با جدیت و سخت کوشی تمام به مداوای او پرداخت، با وجود این چیزی نمانده بود که سفیر از پای در آید. بنابر این کاروان به مدت سه ماه - و بدون کمترین حرکت - توقف نمود. رئیس کاروان برای معالجه و بهبود او کارهای بسیاری را انجام می‌داد، اما در عین حال گریه و زاری می‌کرد و می‌گفت که ولی‌نعمتش بابت بیماری سفیر، سرش را از بدن جدا خواهد کرد و

میگل فریرا به او دلداری می‌داد. شاه اسماعیل که با مسرت و شادی زیاد می‌دانست میگل فریرا وارد خاک ایران شده، اما در آمدنش تأخیر بوجود آمده، قاصدی فرستاد تا از علت این تأخیر جويا شود که به او اطلاع داده شد؛ علت تأخیر، بیماری فرستاده پرتغال است. بنابراین شاه اسماعیل دستور داد تا او را با تخت روان حرکت داده و در صورتی که در بین راه فوت کرد، همه را به هلاکت خواهد رسانید.

لذا میگل فریرا در تخت روانی - که برون و درون آن دارای آستری پوست و پارچه و نمد بود - و هوایی در آن وارد نمی‌شد و دم کرده بود، جا گرفت و افراد او را بر شانه‌های خود از محلی به محل دیگر انتقال دادند و بدینوسیله فرستاده پرتغال توانست راهش را در پیش گیرد.

کاروان با این شیوه و هیئت راه افتاد تا اینکه به حوالی شهری رسیدند که آن را شیراز* می‌نامیدند و می‌گفتند شاه اسماعیل در آنجا حضور دارد. در هشت لیگی (فرسخی) نرسیده به شهر یکی از صاحب منصبان آنجا - که در رأس ۵۰۰۰ سوار مسلح آماده به جنگ بود - به پیشواز آمد. ضمناً در جلو آنها نیز تعداد ده هزار پیاده و ده هزار سواره همراه با فرماندهان و ساز و برگ و پرچم با آرایش نظامی کامل، رهسپار کارزا بودند. تمامی این افراد مسلح، سوار بر اسبهای زین و برگ کرده، از هر نظر دارای نظم و آرایش نظامی بسیار شایسته‌ای بودند - در مسیر میگل فریرا - که به تازگی بهبود یافته بود - قرار گرفتند و او نیز در تخت روان خود در معرض دید آنها قرار داشت^۱. مطالب مهمی که راجع به سفارت مگل فریرا نقل می‌شود از کتاب گاسپار کوریا گرفته شده است. گاسپار کوریا - که دفترچه

* براز دو آلبوکرک اظهار می‌دارد که میگل فریرا و همراهانش از هرمز بکراست رهسپار تبریز شد که شاه اسماعیل در آن سکونت داشت. بهتر تقدیر تصور ما این است که این شهر - تبریز بوده که شاه اسماعیل در آن حضور داشته و نه شهر شیراز، زیرا کوریا در کتاب خود می‌نویسد که میگل فریرا وارد دربار ایران - دربار شاه اسماعیل ۱۵۲۴ - ۱۵۰۲ (که در تبریز بود) شده است. متأسفانه کلیه اسناد پرتغالی‌ها ناقص می‌باشد و نمی‌توان مسیر درست میگل فریرا را از هم باز شناخت. مؤلف

یادداشت و خاطرات میگل فریرا را در اختیار داشت - راجع به صاحب منصب نظامی‌ای که نزد سفیر پرتغال آمده بود می‌نویسد:

این فرمانده در حالی که بطرف فرستاده پرتغال می‌رفت، نیزه‌اش را بلند کرد و در زمین فرو برد و به دنبال او تمام افراد تحت امرش نیز شاکت و بی حرکت متوقف شدند. صاحب منصب نزد میگل فریرا رفت و بنا به گفتگو پرداخت و آنگاه پیشنهاد کرد که تا دربار شاه، فرستاده را همراهی کند. میگل فریرا با سپاس و تشکر این پیشنهاد را پذیرفت و آن روز در حالی که این صاحب منصب او را همراهی می‌کرد با هیبت و شکوه نظامی رهسپار دربار شاه ایران شد.

رئیس کاروان به میگل فریرا گفته بود که این فرمانده نظامی همواره در حال جنگ است و زمینهایی در اختیار دارد که بوسیله آن حقوق افراد تحت امرش را تأمین و پرداخت می‌کند و شاه اسماعیل، پادشاه ایران، تعداد بیست فرمانده نظامی از این دست دارد که همگی دارای ساز و برگ نظامی می‌باشند و این فرماندهان زمانی که در حال جنگ نیستند در دربار شاه بسر می‌برند و شاه بر آنان فرمان می‌راند و بدینوسیله حضورشان توجیه می‌گردد.

در هر حال آن روز میگل فریرا بعد از پیمودن هفت فرسنگ راه در یک مایلی نرسیده به شیراز - بنا به گفته گاسپار کوریا ولی با توجه به زیرنویس صفحه قبل، ما این شهر را تبریز می‌دانیم - منزل کرد و شب را در آنجا گذراند. در آن شب شاه اسماعیل به دیدار سفیر پرتغال رفت و جویای حال او شد و فرستاده پرتغال هم به شاه جواب داد: از خداوند طلب سلامت می‌کنم تا بتوانم با تمام قوا چنین پادشاه قدرتمند و پر آوازه‌ای، چون پادشاه ایران را زیارت کنم. شاه از این جواب خرسند شد و طبیب شخصی خود را فرستاد تا به مداوای او بپردازد.

گاسپار کوریا می‌نویسد که این طبیب از افراد متشخص و سرشناس دربار بود و او این موقعیت را به سبب مداوای گوش درد شاه - که از سالهای جوانی بدان مبتلا بود و او را زجر می‌داد - بدست آورده بود. شاه اسماعیل بعد از اینکه تعداد زیادی

از اطباء را به علت ناتوانی‌اشان در معالجه این درد به هلاکت رسانده بود، به عنوان حق‌شناسی - بخاطر مهارت و خبرگی و موفقیتش در معالجه این درد - او را به عنوان یکی از افراد مهم و متنفذ کشور و از صاحب منصبان عمده دربار ارتقاء داده بود. روز بعد میگل فریرا رهسپار شیراز (افسوس، تبریز) - که در آنجا شاه حضور داشت - شد و در امتداد مسیر، بنا به دستور شاه، طبیب مخصوص دربار - که تعداد ۵۰۰ سواره او را همراهی می‌کردند - به اتفاق رئیس بیوتات سلطنتی به پیش او آمدند. گفتنی است طبیب مخصوص شاه به محض اینکه روکش تخت روان را بالا می‌زند و چهره میگل فریرا را می‌بیند به رئیس بیوتات سلطنتی می‌گوید که به او زهر خورانیده‌اند. بنابر این رئیس بیوتات بلافاصله دستور می‌دهد تا رئیس کاروان را احضار کرده تا سرش را از بدن جدا کند. خدمتکاران رئیس کاروان نزد میگل فریرا رفته و داد و بیداد راه انداخته و می‌گویند که می‌خواهند اربابشان را به هلاکت برسانند، لذا میگل فریرا روکش تخت روان را بالا زده و با فریاد می‌گوید کاری به او نداشته باشید و آسیبی به او نرسانید که همین‌طور هم می‌شود.

با ورود فرستاده پرتغال به شهر - که شهری بزرگ با عماراتی زیبا و دلکش بود - بنا به دستور طبیب مخصوص، میگل فریرا را در خانه‌ای که مثل حمام گرم بود - جا دادند. در این خانه هوا وارد نمی‌شد و تنها نور آفتاب از طریق شیشه پنجره به درون آن می‌تابید و ساکنان می‌توانستند بفهمند که در بیرون خانه چه می‌گذرد. ضمناً طبیب - که از عطاری برای سفیر دارو می‌فرستاد و بنا به دستورش یک‌نفر از او مراقبت می‌کرد - میگل فریرا را دیگر ملاقات ننمود و این در حالی بود که سفیر و خدمتکارانش مجاز نبودند بابت چیزهایی که برایشان آورده می‌شد، پولی بپردازند. بنابر این به محض اینکه سفیر حالش بهبود یافت، بنا به دستور شاه، مبلغ دو هزار سرافین بابت هزینه‌های جاری به او پرداخت شد و نظر به اینکه اکنون کاملاً بهبود یافته بود به او خانه‌های زیبا و آبرومندانه - که دارای باغ میوه و

درختان بیشمار بود - داده شد. میگل فریرا از این خانه‌ها خوشش می‌آمد و در آنجا لذت می‌برد و هرگز از آنجا خارج نمی‌شد، زیرا او برابر سفارش دولت متبوعش اجازه بیرون رفتن نداشت که با توجه به وضع و حالش ترجیح می‌داد در آنجا بسر برد.

میگل فریرا غلامی سفید پوست داشت که مردی آرام و شیفته پوش بود و با توجه به اینکه وی زبان فارسی را بخوبی تکلم می‌کرد به عنوان مترجم نیز انجام وظیفه می‌نمود*.

ضمناً شاه دستور داده بود تا تعدادی نوازنده و خواننده - که زنانی زیبا رو بودند - در این خانه برای میگل فریرا آواز بخوانند و به پایکوبی بپردازند و آزادانه با سفیر بذله‌گویی نمایند، اما او به آنان هدایایی داد و با احترام تمام - بدون اینکه حتی به آنان نزدیک شود - این خوانندگان و نوازندگان را پس فرستاد، زیرا جدا از اینکه به او اکیداً سفارش شده بود که گرد چنین کارهایی نرود، خود نیز مردی شریف و پاکدامن بود.



یک ماهی می‌گذشت که میگل فریرا سلامت خود را بطور کامل باز یافته بود که شاه از او خواست تا به حضورش در کاخ سلطنتی بار یابد، زیرا او می‌خواست سایر فرستادگان کشورهای مختلف را نیز به حضور بپذیرد. روز موعود فرا رسید و میگل فریرا بطرزی شایسته خود را برای این شرفیابی آراسته ساخت. او جلیقه بلندی - که از پارچه ابریشمی نرم و براق و سرخ رنگی ساخته شده بود - در بر کرد و شمشیر و خنجر جواهر نشان خود را به کمر آویزان نمود و کلاه مخمل ارغوانی رنگی - که دارای نشانی برجسته و نفیس - همراه با پری سفید رنگ بود - بر سر

* - برابر گفته گاسپار کوریا - جانو کالدیرا - که دارای نامی پرتغالی بود به عنوان مترجم اعزام شده بود و کسی که از و به عنوان غلام سفید پوست یاد می‌شود باید فرد دیگری باشد. مؤلف

گذاشت و این در حالی بود که بالاپوشش هم از جنس همان پارچه ابریشمی نرم و براق و سرخ رنگ - دوخته شده بود.

ساق پیچ سفیر پارچه نرم و براق ارغوانی رنگ بود و نعلینی هم که به پا داشت، دارای آستری نرم بود، زیرا او مجبور بود که با پای برهنه در تالار کاخ به حضور شاه بار یابد. خدمتکاران سفیر هم لباس سرخ رنگ که آستری آن مخمل سبز رنگ بود - پوشیده و کلاه بر سر گذاشته و شمشیرهای زر اندود آویزان کرده بودند. مترجم او نیز که می‌بایست سخنانش را برای شاه ترجمه کند، جلیقه‌ای بلند - که از حریر گلدار زرد رنگ ساخته شده بود، در بر کرده و کلاه بر سر گذاشته و میچ پیچ بسته بود.

در بعدازظهر روزی که سفیر می‌بایست به حضور شاه بار یابد، طبیب مخصوص شاه و رئیس کل بیوتات سلطنتی به دیدارش آمدند و او در حالی که در بین آن دو و دیگر مقامات بلند مرتبه - که تعداد بیشماری افراد سواره آنها را همراهی می‌کردند - جا گرفت و با اسبی که به زین و برگ طلا و نقره آراسته شده و شاه آن را برایش فرستاده بود، آماده حرکت شد و با سایر سفرا - که شاه اسماعیل دستور داده بود به‌همراه سفیر پرتغال بار یابند و تا آن موقع نمی‌خواست آن را فاش کند - ملحق شد.

سفیران فوق در حالی که پشت سر میگل فریرا قرار داشتند وارد کاخ شدند و آنگاه به ایوان بزرگی - که از سنگهای سفید مفروش شده بود و اندازه‌اش دو برابر میدان روسیو "Rossio" در لیسبون بود - هدایت شدند. عمارات بزرگ و با شکوه شاه با رواق‌ها و پنجره‌ها و سایبانهای چوبی - برای نگهبانان - و برج‌های کنده‌کاری و رنگ‌آمیزی شده و نیز مناره‌های زر اندود - که همگی قصور شکوهمند شاهی قدرتمند را به نمایش در می‌آوردند - این ایوان را در میان گرفته بود. ایوان پر بود از افراد مسلحی که ظاهراً تعدادشان به ده هزار نفر می‌رسید. آنگاه فرستادگان به تالار بزرگی که اشراف و بزرگان در آن گرد آمده بودند و بخش فوقانی آن دارای

تابلوهای نقاشی زرین و سیمین بسیار زیبایی بود، وارد شدند، سپس به تالار دیگری که در همان طبقه قرار داشت و سرتاسر دیوارهای آن بطرزی نفیس رنگ آمیزی شده بود و یک تخته قالی بسیار زیبا آن را مفروش می کرد - قدم گذاشتند.

به غیر از سفرای کشورهای خارجی و مقامات عالی رتبه که در جلوی میگل فریرا در حرکت بودند، کس دیگری وارد این تالار نگردید. به محض اینکه در این تالار پا گذاشتند، همه دستهای خود را بر روی صورت برده و با پایین آوردن سرشان تا محازی کفِ تالار، ادای احترام کرده و برگشتند و در کنار دیوار تالار قرار گرفتند، اما پزشک مخصوص شاه و رئیس بیوتات سلطنتی - در حالی که میگل فریرا در میانشان قرار داشت - قدم به جلو گذاشتند، زیرا به غیر از این تالار، تالار دیگری نیز وجود داشت که شاه اسماعیل در آن قرار گرفته بود.

در این هنگام تمام درها، یکی پس از دیگری باز شد و شاه که در آن سوی آخرین در نشسته بود، به سفرای خیره شد. ضمناً حکمران کل از اندرون بسوی میگل فریرا آمد و شخصاً سفیر را به اتاق پیش تالار - تالاری که شاه در آن حضور داشت - هدایت کرد و کس دیگری وارد این اتاق نگردید. سفیر به محض اینکه وارد این اتاق شد، با زانو زدن به کفِ تالار - که با پارچه های مخمل و زربفت مفروش شده بود، نسبت به شاه ادای احترام کرد و این در حالی بود که حکمران کل و سایر مقامات عالی رتبه و درباریان به صف ایستاده و جوان مترجم نیز در آستانه در ورودی قرار گرفته بود.

شاه اسماعیل در تالاری کم نور - بر روی مسندی پوشیده از پارچه های زربفت - نشسته بود و حکمران مطالبی به عرض می رسانید. میگل فریرا سر پا ایستاده بود و جوان مترجم زانو زده در کنارش قرار گرفت، لذا شاه دستور داد تا میگل فریرا - بر روی فرش که آن نیز بر روی فرش دیگری پهن شده بود و سرتاسر تالار را مفروش می کرد - بنشیند، لذا سفیر تعظیم دیگری کرد و نشست.

شاه از طریق حکمران جویای حال سفیر شد و میگل فریرا در پاسخ اظهار داشت، اکنون که با چشمان خود موفق به دیدار جمال همایونی شده احساس می‌کند که از سلامت کامل برخوردار است و خود را به مراتب خیلی والاتر و سرافرازتر از افراد بیشماری می‌داند که از پرتغال به هند آمده‌اند.

سفیر آنگاه نامه‌ای را - که در لفافه‌ای از پارچه کتان‌ی جاسازی شده بود - باز کرد و با دستانش تا آنجا که می‌توانست آن را بالا گرفت. حکمران آن نامه را از سفیر گرفته و به شاه تقدیم نمود و بعد پنجره و یا در اتاقی را باز کرد که به آن شدن آن تالار نور باران شد و آنجا غرق در تلالؤ و درخشندگی جواهرات شاه گردید. اندکی بعد شاه سفیر را مرخص کرد و آن در بسته شد و میگل فریرا به طرف رئیس بیوتات سلطنتی و پزشک مخصوص شاه برگشت و آنها او را با احترام زیاد به عمارات با شکوه دیگری - که در مجاورت میدان بزرگی قرار داشت - انتقال دادند. شاه اسماعیل از اینکه حکمران هند در نامه‌اش او را مورد توجه و احترام زیاد قرار داده، بسیار خشنود شده بود. چندی بعد یکی از مباشرهای مالی شاه به اتفاق افراد زیادی سواره، میگل فریرا را به شهر - که وسعتش چهار برابر شهر اورا "Evora" بود، بردند تا آنجا را به او نشان دهند.

شهر، دارای یک ردیف عمارات بزرگ و باشکوه و میدانهای بزرگ بود و جدا از این قصور زیبا، خانه‌های زیبای دیگری هم وجود داشت که به اعیان و اشراف شهر تعلق داشت. این خانه‌ها و میدان‌ها و قصرها، برج و باروهایی تو در تو آن را احاطه کرده بود که در دو ردیف نخست دیوارها و برج‌های بلندی شهر را در بر گرفته بود، اما ردیف سوم فقط دیوار بود. در فواصل این برج و باروها، کل جمعیت شهر جا می‌گرفت. برج و باروها دارای دروازه و محافظ بودند و تعدادشان از چهل باب تجاوز می‌کرد. در این شهر، شاه از چهار محل سکونت با قصرهای بسیار باشکوه برخوردار بود. ضمناً مباشر مالی فردی را در اختیار سفیر گذاشته بود که همواره با او در یکجا بسر می‌برد و موظف بود - با تعدادی جوان که در اختیار داشت - به شهر

رفته و مایحتاج میگل فریرا را بدون اینکه وجهی از او دریافت کند - خریداری نماید. از طرفی صاحب منصب ایرانی‌ای که - میگل فریرا به همراه او از هند به ایران آمده بود - همواره از فرستاده پرتغال دیدن می‌کرد و راجع به همه امور با او به رایزنی می‌پرداخت و از او می‌خواست تا هر دستور پادشاه که صادر می‌کند بکار بندد و از هیچ کاری خودداری نکند. گفتند پادشاه نفوس داشت میگل فریرا با زنی در آمیزد و از خود پسر و یا دختری بر جای گذارد. از این رو شاه زنی بسیار زیبا و سفید چهره - با جواهرات نفیس و لباسهای فاخر - به همراه دو نفر خدمتکار مرد وابسته به خاندان سلطنت، برای میگل فریرا فرستاد و گفت برای یک نفر مرد بد و ناپسند است که بدون زن بسر برد. بهمین دلیل شاه یکی از زنان وابسته به خاندان خود را برای سفیر فرستاده بود. میگل فریرا ضمن تشکر و قدردانی فراوان با کمال احتیاط تقاضا نمود تا این زن را برایش نفرستند، زیرا او در پرتغال ازدواج کرده و در موقع ترک آنجا سوگند خورده و قول داده بود که تا برگشت به موطن خود با زن دیگری نیامیزد، لذا نمی‌تواند فرمان شاهانه را به اجرا در آورد و شاه نیز این پاکدامنی میگل فریرا را در خور ستایش قلمداد کرده بود*.

با شروع تابستان سال ۱۵۱۴ شاه، تبریز را ترک کرد و به شکار - که بی اندازه شیفته آن بود - رفت. گاسپار کوریا - که اثرش تنها مأخذی است که عملاً به سفارت میگل فریرا پرداخته و به ناچار از آن استفاده می‌کنیم - می‌نویسد که شاه در تخت روانی - که با طلا و سنگهای قیمتی تزیین شده و در آن یک عدد صندلی با سایبان پارچه‌ای تعبیه شده بود و بر دوش افراد حمل می‌گردید - جا گرفت و رهسپار شکارگاه شد. شاه که جامه‌ای بسیار فاخر - پیراهنی بلند و سفید رنگ

* - این پاکدامنی میگل فریرا چندان هم فایده تمجید نبود، زیرا او شرعاً زنی اختیار نکرده بود، بلکه در هند با بچه

ای نامشروع، که نتیجه‌ی کردار و رفتار هوس آلودش بود، زندگی می‌کرد. ن. ک

ونیم تنه‌ای ترکی - پوشیده و دستاری بسر بسته و خنجری - که با جواهرات و احجار کریمه تزیین شده - به کمر بسته بود، بسیار باشکوه و پر هیمنه می‌نمود.

به دنبال شاه، حاکم - که در منابع فارسی وکیل خوانده می‌شود - و در عقب او نیز یک صد رأس اسب زین و برگ شده و در پس آنها رئیس اصطبل شاهی، در حرکت بودند. ضمناً شاه دستور داده بود که میگل فریرا و منجمش نیز او را همراهی کنند. بنابر این در حالی که شاه رهسپار شکارگاه بود حکمران نیز با فرستاده پرتغال گفتگو می‌کرد و راجع به اوضاع و احوال کشور پرتغال از او پرس و جو می‌نمود و به این طریق موبک شاهانه به شکارگاهی - که از پیش در نظر گرفته شده بود - فرود آمد. میرشکار افراد رادر این شکارگاه در اطراف میدان دایره ماندی - که فضایی با بیش از ۵/۲ فرسنگ قطر را در بر می‌گرفت - پراکنده ساخت. در این اثنا شاه روانه مرکز میدان شد و خود را پای درخت بزرگی - که دارای جایگاه اتاق ماندی بود و شخص می‌توانست بر سرتاسر میدان اشراف داشته باشد - مستقر ساخت و ظاهراً در آنجا موضع گرفت تا شروع شکار را به تماشا نشیند. گفتنی است که گروهی از افراد برگزیده - که دارای همه نوع پرنده از جمله قوش‌های زیبا و قوی هیکل و سگ شکاری و سگ تازی و پلنگ شکاری بودند - شاه را همراهی می‌کردند و میگل فریرا هم با نیزه‌ای که شاه اسماعیل به او داده بود - می‌توانست در این ورزش سرگرم کننده شرکت جوید.

در این روز شکار شروع شد و میگل فریرا - فردی فروتن از دیار مغرب زمین که خانه و کاشانه‌اش را ترک کرده تا بنا به دلایلی که از جهت تاریخی ناشناخته مانده، رهسپار هند گردد، شاهد صحنه‌ای گردید که هرگز شخص متجددی آن را ندیده است و آن شکار وحشیانه مشرق زمینی‌ها بود که تا حد زیادی در خور چنگیز خان می‌نمود و با همه ابعادش به تمام معنی می‌توان آن را جنگ انسان و جانوران قلمداد کرد. زیرا شیوه شکار از این قرار بود که تعدادی از شکارچیان ایرانی در

زمان مناسب میدان را از خارج دور می‌زدند و سپس در حالی که به نواختن بوق و شیپور پرداخته و سر و صدا راه می‌انداختند، جانوران را به زور از پیرامون این میدان - دایره مانند - به مرکز آن، جایی که شاه و میگل فریرا استقرار یافته بودند، می‌کشانیدند. این جانوران که مجبور بودند وارد محوطه‌ای - که لحظه به لحظه برایشان تنگ‌تر می‌شد، بشوند - به هول و هراس افتاده و دست و پا می‌زدند تا گریزگاهی یابند و خود را از خشم این شکارچیان - که از همه طرف به آنها فشار وارد می‌آوردند - رها سازند.

بنابر این چارپایان که عبارت بودند از گوزن نر، آهو، خوک وحشی و تعداد بیشماری جانوران دیگر بشدت حالتی نابسامان یافته و با سراسیمگی به مرکز میدان کشانده می‌شدند و شاه ایران در لحظه‌ای مناسب سگ‌ها و پلنگ‌های شکاری‌اش را رها می‌ساخت و آنها نیز به این جانوران حمله می‌بردند و با خصم به جنگ می‌پرداختند و آنگاه با قربانی خود بطرف شاه باز می‌گشتند. این شیوه شکار مدتی به درازا می‌کشید و آنگاه شاه دستور می‌دهد تا شکارچیان در حاشیه این میدان گرد آیند تا بدینوسیله جانوران فضا و آزادی بیشتری برای دست و پا زدن داشته باشند و درست همان‌طور که چارپایان بطرف محیط این میدان دایره مانند فرار می‌کنند، سواران با نیزه و تیر و کمان به آنها - که هراسان و سراسیمه شده‌اند - می‌تازند و در این موقع است که کشتن و از پا در آوردن جانوران توسط درباریان شاه آغاز می‌شود و کشتار عظیم جانوران به اوج خود می‌رسد. در پایان روز شاه از این میدان رهسپار میدان دیگری می‌گردد و شکار با پلنگ - که بر پشت اسب‌ها سوارند - ادامه می‌یابد. این پلنگ‌ها زمانی که به وجود شکار پی می‌برند - که شکارچیان نمی‌توانند آن را ببینند - از روی اسب به زمین پریده و چون جثه‌اشان کوچک است خود را طوری پنهان می‌سازند که جانور نتواند آن را ببیند، لذا موقعی

که به نزدیک آنها می‌رسند با یک جهش - شکار را از پای در آورده و آن را قطعه قطعه کرده و خونس را می‌مکند و آنگاه بطرف شکارچی خود باز می‌گردند.^۱

یادآوری می‌گردد که در موقع مراجعت از شکارگاه شاه و همراهان به دریاچه بزرگی رسیدند و در آنجا به وجود تعداد زیادی پرنده کوچک و بزرگ - از گونه‌های مختلف - پی بردند و تعداد زیادی را شکار کردند. زمان بازگشت به شهر، درباریانی که در امتداد راه منتظر ورود شاه بودند از او استقبال کرده و موکب شاهانه حوالی غروب بود که وارد شهر شد. موقع آمدن شاه به شهر بیش از ده هزار نفر شاه را همراهی می‌کردند و شهر چنان چراغانی شده بود که مثل روز روشن می‌نمود. شاه در قصر خود با میگل فریرا خداحافظی کرد و او را مرخص نمود تا به محل سکونتش مراجعت کند. ضمناً تعداد زیادی، سفیر پرتغال را تا محل سکونتش اسکورت کردند. چند روز بعد شاه، میگل فریرا را به همراه یکی از صاحب منصبان بلند مرتبه - وابسته به دربار - فرستاد تا مکانهای دیدنی کشور شاهنشاهی را ببیند و با اوضاع و احوال آن با اطلاع گردد و به همین دلیل چیزهای دیدنی زیادی - که نمی‌توان آن را به شمارش در آورد - به او نشان دادند و سفیر سرتاسر تابستان را اینگونه سپری نمود. آنگاه سفیر عازم کشور ارمنستان، که کشوری مستقل بود، شد و در آنجا زنان و مردان زیبایی را از نزدیک دید. در ارمنستان کلیسایی که از نظر معماری بسیار باشکوه بود از نظر گذرانید. در این کلیسا تابلوهایی - که دارای قاب طلایی بودند - وجود داشت. در طبقات میانی کلیسا پلکان فراوانی وجود داشت که نرده‌های نقره‌ای آن را در بر می‌گرفت. این بنای باشکوه و تاریخی که ورق‌های طلا و سنگهای گرانبها در آن بسیار بکار رفته بود از همه طرف باز بود و روزه‌های آن عبارت بودند از جام پنجره‌ها - که از جنس بلور روشن و شفاف بودند طوری که انسان می‌توانست ببیند در درون این مکان چه چیزهایی وجود دارد. در درون این کلیسا استخوان‌های انسانی وجود داشت. میگل فریرا راجع به این استخوان‌ها پرس

1- Correa Tomo II Capitulo XLVIII.

و جو کرد که به او گفتند این استخوان‌ها متعلق به بدن انسان مقدسی است که این بنا و سایر بناهای دیگر در سرتاسر خاک ارمنستان را ساخته و زمانی که در قید حیات بوده معجزه‌هایی نیز کرده است. مطابق اسطوره‌ها و باور مردم احتمالاً او باید سن بارتلومئو - که در اسطوره‌های سن توماس به او اشاره شده - باشد. میگل فریرا بعد از اینکه چیزهای زیادی را دید به نزد شاه مراجعه کرد و از او خواست تا او را مرخص کند، چرا که آرزو داشت چنین چیزهای عظیم و باشکوهی را که دیده بود به اطلاع نایب السلطنه و مردم هند برساند. شاه از این گفته بسیار خشنود شد و پاداشی به ارزش ۵۰۰۰ سرافین و هدایایی نفیس به او داد. شاه همچنین فرستاده خود - که حامل هدایای زیادی بود - به همراه میگل فریرا فرستاد. گرچه میگل فریرا مطالب زیاد دیگری نیز گفته است - که روزانه آن را یادداشت می‌کرده - اما در این مقال تنها مطالبی آورده می‌شود که به نظر مفید و کافی باشد.^۱

میگل فریرا، همراهانش و فرستاده ایران - قاصدی که به مالابار آمده بود تا با آلبوکرک دیدار کند و پیش از این از او یاد شده است - از طریق مسیری که - منابع پرتغالی آن را فاش نکرده‌اند - در اوایل سال ۱۵۱۵ وارد هرمز گردید و خود را آماده ساخت تا رهسپار هند شود. ضمناً در این موقع آلبوکرک، نایب السلطنه هند هم در رأس ناوگان عظیمی وارد هرمز شده بود تا قلعه دلخواه خود را در آنجا بنا کند. ساخت این قلعه در خلال سال صورت پذیرفت و بدینوسیله سلطه بر هرمز - که آلبوکرک در سال ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸ بدان مبادرت کرده بود - پایان رسید و هرمز بطور کامل به اشغال امپراتوری پرتغال در آمد.

فصل چهارم

مسافرت پدرو دو آلبوکرک به جزیره بحرین و خلیج فارس - ۱۵۱۴

آلفونسو دو آلبوکرک، نایب السلطنه هند در فوریه سال ۱۵۱۴ برادرزاده‌اش موسوم به پدرو دو آلبوکرک را در رأس ناوگروهی - متشکل از چهار فروند شناور - به دهنه دریای سرخ فرستاد تا جهاززاتی را که در دریاهای عربستان دریانوردی می‌کردند به غنیمت در آورد. نایب السلطنه هند به موجب دستورالعملی به پدرو آلبوکرک دستور داده بود تا با فرا رسیدن زمستان و یا فصل باران و بادهای موسمی * "Monsoon" - که در اقیانوس هند در ماههای مه / آوریل شروع می‌شود - به هرمز رفته و خراج آنجا را برای پادشاه پرتغال - که پرداخت آن به مدت دو سال به تأخیر افتاده بود، دریافت کرده - و از حکمران آنجا اجازه گرفته تا قلعه‌ای - که آلبوکرک بنای آن را آغاز کرده بود - به پایان رسانده و دفتر و تشکیلات تجارتی را نیز در آنجا تأسیس کند.

افزون بر این به پدرو آلبوکرک دستور داده شده بود تا به آبراه خلیج فارس رفته و جزیره بحرین را هم کشف کند. بنابر این پدرو آلبوکرک به اتفاق ناخداهای شناورهای ابوابجمعی که علاوه بر خودش عبارت بودند از «روی گالوائو دومنز» "Ruy Galvao De Mense"، «جرونیمو دو ساسا» "Jeronymo De

* - در جنوب ایران به بادهای موسمی «برسات» گویند - مترجم

Sousa" و «آنتونیو راپوسو دو بژا» "Antinio Raposo De Beja" - هند را ترک کرد و با این ناو گروه قدرتمند - که برای غارت و چپاول آماده شده بود - به مقصد سوکوتورا - جایی که آب مورد نیاز را در برداشت - بادبان افراشت و از آنجا رهسپار دهنه دریای سرخ شد و تعداد ده فروند جهازات متعلق به مسلمانان را در آنجا به غنیمت گرفت و آنگاه با فرا رسیدن فصل زمستان عازم هرمز شد. پدرو آلبوکرک همراه با غنائمی که بدست آورده بود - در ماه مه وارد هرمز شد. به محض اینکه وارد هرمز شد تریستانودوگا "Tristao Dega" را نزد امیر هرمز - توران شاه - که بجای سیف الدین مقتول، نشسته بود فرستاد تا درخواستی راجع به اتمام بنای قلعه و دریافت خراج از او را به اطلاع برساند. پدرو آلبوکرک چون پاسخ مناسب و رضایتبخشی دریافت نکرد مصمم شد تا به منظور کشف بحرین رهسپار آن دیار گردد. گفتنی است که پدرو آلبوکرک، تریستانودوگا و جاثو تکسیرا "Jao Texeira" را به عنوان عامل فروش کالا - یا بهتر بگوییم اموال غارت شده - و کریستاوانو سرکادو "Christavao Cercado" و واسکوپیرز "Vasco Piers" را به عنوان کاتب آنها در هرمز مستقر نمود و خود به اتفاق دو نفر رهبان (راهنمایی دریایی) - که امیر هرمز در اختیارش گذاشته بود، هرمز را ترک کرد. پدرو آلبوکرک به همراه این دو راهنما در روز هفتم جولای سال ۱۵۱۴ هرمز را ترک کرد و وارد آبراه خلیج فارس شد و در آنجا تمامی بنادر، جزایر و جاهای دیگر - تا جزیره لولوتم "Lulutem" - «هالول» را کشف کرد و تا بحرین پیش رفت و اما چون باد از جانب غرب می وزید و مراجعتش را به هند به تأخیر می انداخت، بنابر این - همانگونه که به او دستور داده شده بود - مسیرش را تغییر داد و بعد از دو روز به راکسل "Raxel" - (ریشهر) رسید. او در ریشهر با میر ابواسحاق - یکی از

^۱ - لولوتم، احتمالاً همان جزیره هالول است و لؤلؤ در زبان عربی به معنای مروارید می باشد. ن. ک

Albert Kammerer La Mer Rouge I, Absyne et Arabia, depuis L Antiquite Tom Deuxieme, Parte I, Cairo 1953, p.206.

صاحب منصبان شاه اسماعیل - که تعداد ده پارچه آبادی را از یکی از سر کرده‌های امیر هرمز گرفته بود - ملاقات کرد. پدرو آلبوکرک به این صاحب منصب اظهار داشت که «آلفونسو دو آلبوکرک کبیر» او را در رأس این ناوگروه جهت خدمت به امیر هرمز به این دیار فرستاده است و امیر هرمز از او خواسته تا به عنوان پاداش این ده پارچه آبادی باز پس گرفته شود. میو ابواسحاق به دلیل اینکه ناوگروهی در اختیار نداشت که بتواند از پس شناورهای پرتغالی بر آید، این آبادیها و نیز سایر چیزهای دیگر - که از او گرفته بود - باز پس داد. لذا پدرو آلبوکرک بعد از بازپس‌گیری این آبادی‌ها به مقصد هرمز بادبان افراشت و در روز ششم ماه اوت، به آنجا وارد شد*.

پدرو آلبوکرک با تأخیر و زحمت زیاد توانست مبلغ ده هزار سرافین - بابت خراج - از امیر هرمز دریافت کند، چه او بهانه می‌آورد که علت عقب افتادن پرداخت خراج، تنگدستی و تهدید جنگ بوده و نه اینکه از روی عمد می‌خواسته آن را به تأخیر اندازد. به هر تقدیر پدرو آلبوکرک با ناخشنودی تمام این مبلغ را پذیرفت و ترستانودوگا و جانو تکسیرا را به عنوان نمایندگان خود نزد امیر هرمز فرستاد تا به او اعلام دارند که آلفونسو دو آلبوکرک پی برده که شاه اسماعیل تا چه اندازه مایل است هرمز را تصاحب کند، لذا نظر به اینکه هرمز متعلق به پادشاه پرتغال است، بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که او نباید - تحت هیچ شرایطی - اجازه دهد که هیچ صاحب منصب ایرانی وارد هرمز گردد. افزون بر این او نباید اجازه دهد که فرستادگان رسمی ایران به دربار شاهزادگان هند - که تعداد همراهانشان بیش از ۵۰ نفر باشد - هرمز را به مقصد آنجا ترک کنند. یادآوری می‌گردد که اگر برازدو آلبوکرک - که بخش عمده اطلاعات ما راجع به مسافرت پدرو آلبوکرک از کتاب او گرفته شده است - در تدوین و نگارش مطالب دقت و کوشش کرده باشد، بنابر این

* - مؤلف موقعیت جغرافیایی این ده پارچه آبادی را ذکر نکرده است. مترجم

پدرو آلبوکرک هم باید خیلی تندروی کرده باشد که از امیر هرمز خواسته تا اعلام دارد: هیچ ایرانی - در هر مقام و منصبی که باشد - نباید از هرمز رهسپار هند گردد زیرا اگر به دست پرتغالی‌ها افتاد به بهای از دست رفتن جانش تمام خواهد شد.

در هر حال بیان این مطلب شگفت‌انگیز با آنچه که پدرو آلبوکرک - براساس همان کتاب اشاره می‌کند که «از تجار ایرانی در هند به گرمی استقبال خواهد شد» تناقض دارد. افزون بر این پدرو آلبوکرک از طریق فرستادگان فوق - در ارتباط با موضوع‌های گوناگون تجاری و نیز تجارت اسب که بطور منظم از عربستان و ایران به هند فرستاده می‌شد - به امیر هرمز گوشزد نموده بود که او این تجارت را در راستای افزایش عایدات بندر گوا، به عنوان منافع مشترک قلمداد می‌کند. در هر حال پدرو آلبوکرک پس از بدست آوردن مبلغ سی و پنجهزار سرافین - که بابت فروش غنائم در هرمز عایدش شده بود، بدون اینکه بنای قلعه را به اتمام برساند و تشکیلات تجارتی در هرمز دایر کند به مقصد هند بادبان افراشت و در روز ۲۸ سپتامبر ۱۵۱۴ به سلامت وارد گوا گردید.

فصل پنجم

استقبال آلفونسو دو آلبوکرک از فرستاده ایران

- که به همراه میگل فریرا آمده بود -

جزیره هرمز - ۱۵۱۵

موقعی که پدرو آلبوکرک از دهنه دریای سرخ و هرمز به گوا مراجعت کرد، جریان مسافرت خود را به اطلاع عمویش رسانید و به نایب السلطنه هند گفت که امیر هرمز دستار و خطبه شاه اسماعیل را پذیرفته و این سرزمین توسط یک نفر ایرانی به نام «رئیس نورالدین» - که مایل است هرمز را به شاه اسماعیل واگذارد - اداره می‌گردد. افزون بر این، آن صاحب منصب شاه هم - که در حوالی بحرین با او مواجه شده بود - با ناوگانی که در اختیار دارد، خلیج فارس را تحت سلطه خود در آورده است. آلبوکرک از یکسو خشنود شده بود که برادرزاده‌اش - با پول و خراج از هرمز - برگشته و از دیگر سو هم بیمناک گردیده بود که مبادا ایرانیان بر هرمز تسلط یابند، زیرا می‌دانست دو مانوئل، پادشاه پرتغال، آرزوی تملک هرمز، در صورتی که خطری مستملکات پرتغال را در هند تهدید نکند - در سر می‌پروراند. لذا آلبوکرک بخاطر ثروت هنگفت هرمز - بعد از مشورت با ناخداهای تحت امرش - مصمم شد تا به مقصد این جزیره (هرمز) رهسپار شود و ساخت قلعه آنجا را - که در سال ۱۵۰۷ بدان مبادرت کرده بود - به پایان رساند.

بنابر این او در روز ۲۱ فوریه ۱۵۱۵ در رأس ناوگانی عظیم - به استعداد ۲۰ فروند شناور گوناگون - بندر گوا را ترک کرد و بعد از عبور از دریای عرب در روز ۲۶ مارس ۱۵۱۵ - وارد هرمز گردید.

این ناوگان حامل ۱۵۰۰ نفر پرتغالی و ۶۰۰ نفر مالاباری بود که همگی تحت امر آلفونسو دو آلبوکرک - فاتح گوا و مالابار و اکنون نیز هرمز - خدمت می‌کردند. گفتنی است که هرمز بدون کمترین مقاومتی به زیر یوغ این فاتح در آمد. آلبوکرک وقتی که وارد هرمز شد متوجه گردید که میگل فریرا - فرستاده‌اش به دربار ایران - هم وارد هرمز شده است. به‌مراه میگل فریرا - فرستاده رسمی ایران - هم وارد هرمز شده بود. این فرستاده حامل نامه‌هایی برای مانوئل اول، پادشاه پرتغال و نایب السلطنه هند، بود. ضمناً هدایایی هم برای آلبوکرک آورده بود. نام و عنوان این فرستاده تحت عناوین بریم بناری "Braim Bonari" (در کتاب باروس)، باریم بنات (در کتاب گوئز) و خواجه علی جانو (در نوشته کاستانهدا) ذکر شده است.^۱

ضمناً باروس، کاستانهدا و برازدو آلبوکرک تصریح می‌کنند که این فرستاده همان قاصدی است که در سال ۱۵۱۳ به مالابار آمده بود تا با آلفونسو دو آلبوکرک دیدار کند. آلبوکرک موقعی که ساخت و بنای قلعه پرتغالی‌ها را در هرمز به پایان برد خواهان آن شد که با فرستاده ایران دیدار کند. او برای اینکه استقبال باشکوهی از فرستاده ایران به عمل آورد در مدخل قلعه یک شاه نشین با سایبان ابریشمی و پلکانی زیبا - که دارای سه پله چوبی و مفروش شده بود - ساخت و بر دیوار آن پرده‌های نقش دار بسیار نفیس آویزان کرد. در زیر طاق چتر مانند این شاه نشین نیز دو عدد صندلی - با روکش مخمل و حاشیه زربفت یکی برای خود و دیگری

1- Barros, (Decada II Livro X Capitulo V), Goes, (Parte III Capitulo LXVII), Castanheda (Livro III Capitulo CXXXVIII).

برای فرستاده ایران - قرار داد و این در حالی بود که در اطراف هر یک از این صندلی‌ها تعدادی بالشتک با روکش زربفت، قرار داده بود.

بنابر این بعد از اینکه تمامی این ترتیبات برای ساعت ورود فرستاده ایران آماده شد، آلبوکرک - که لباس رسمی و فاخری برای این تشریفات پوشیده بود در صندلی خود قرار گرفت و ناخداها و صاحب منصبان پرتغالی - که آنها هم همه لباسی مرتب و رسمی پوشیده بودند - در اطراف او جای گرفتند. ضمناً در امتداد ساحل و در مسیری که فرستاده ایران می‌بایست عبور کند، تعدادی حدود ۶۰۰ نفر استقرار یافته بودند. جدا از این افراد مسلح، تعداد زیادی از ساکنان شهر هم در مسیر حرکت فرستاده ایران و در امتداد ساحل حضور یافته بودند. در این اثنا امیر هرمز نیز به‌همراه حاکمان و فرماندهان خود - که به عنوان اعیان و اشراف جزیره قلمداد می‌شدند - در کنار پنجره‌های قصر - جایی که می‌توانستند ورود سفیر ایران - که دی گارسیا نرونها و تعداد زیادی صاحب منصب پرتغالی او را همراهی می‌کردند - تماشا کند، قرار گرفته بود. سفیر نیز با نظم و ترتیب خاصی هدایایی را برای آلفونسو دو آلبوکرک با خود حمل می‌کرد. انتقال هدایا از این قرار بود: دو نفر - که با خود پلنگی آورده بودند که می‌توانست بعد از شکار بطرف صاحب خود برگردد - با اسب وارد شدند، بدنبال این اسب‌ها نیز سوارانی مسلح و زره به تن در حرکت بودند و در پشت سر آنها هدایا که شامل - جواهرات، پارچه‌های زربفت و ابریشمی و سنگهای نتراشیده فیروزه - که ارزش این فیروزه‌ها، بالغ بر سه هزار کروزادو Cruzado بود - حمل می‌گردید.

این هدایا - که در کاسه‌های نقره‌ای جا داده شده بودند - توسط افراد حمل می‌گردید که یکی بعد از دیگری وارد می‌شد. به دنبال آنها نیز سفیر ایران - که دی گارسیا او را همراهی می‌کرد - در حرکت بود. یادآوری می‌گردد موقعی که سفیر ادای احترام کردند. آنگاه سفیر وارد شاه نشین شد و آلفونسو دو آلبوکرک از

او استقبال نمود و هر یک به رسم خود، نسبت به یکدیگر ادای احترام کردند و در جای خود استقرار یافتند.

آنگاه سفیر دو نامه - یکی برای دو مانوئل پادشاه پرتغال و دیگری برای آلبوکرک - به او داد. آلفونسو دو آلبوکرک نامه پادشاه پرتغال را خود نگهداری کرد و نامه خود را به منشی‌اش - پدرو دو آلوئم "Pedro De Alpoem" - که در کنارش قرار داشت - داد. سفیر بعد از اینکه این نامه‌ها را به او تحویل داد، هدایا را تقدیم کرد. چون در بین هدایا یک عدد حمایل طلا و یک قبضه شمشیر وجود داشت، لذا آلفونسو دو آلبوکرک به نشانه صلح و دوستی - بین آنها - آن را به کمر بست.^۱

پس از تحویل هدایا، آلبوکرک - نایب السلطنه هند - از فرستاده ایران جویای حال و احوال شاه اسماعیل و خانواده‌اش شد و از سفیر راجع به شرح مسافرتش به هرمز و مسائل گوناگون دیگر پرس و جو نمود و آنگاه او را مرخص کرد و به سفیر پیشنهاد نمود تا در محل سکونتش به استراحت بپردازد، زیرا قرار بود دو روز دیگر بطور مشروح با هم مذاکره کنند. بنابر این دی گارسیا نرونها - خواهرزاده آلبوکرک - مهمان ایب السلطنه را با همان تشریفات و شکوه جلال - که به قلعه آورده بود - تا محل سکونتش همراهی کرد و آلبوکرک با گشاده دستی - کلیه هزینه مسافرت فرستاده ایران و همراهانش را به هرمز، پرداخت نمود. دو روز بعد، آلبوکرک از فرزندش خواست تا با فرستاده ایران، دیدن کند. در این دیدار، فرستاده ایران ضمن ابلاغ مراتب دوستی و مودت شاه اسماعیل نسبت به پرتغالی‌ها از مهمان نوازی آلبوکرک و رفتار شایسته‌اش - نسبت به فرستادگان ایران به هند - تشکر کرد و تعارف نمود - در صورت علاقه آلبوکرک - نایب السلطنه می‌تواند جاهایی را در خاک ایران، جهت استفاده پرتغالی‌ها در اختیار داشته باشد. سفیر آنگاه اعلام کرد که او جهت طرح چهار موضوع عمده به هرمز آمده است. نخست سفیر از آلبوکرک درخواست کرد که عوارض گمرکی کالاهایی که بین هرمز و ایران می‌گذرد، به شاه

اسماعیل پرداخت شود. در ثانی فرستاده ایران از نایب السلطنه خواست تا وسایل حمل و نقل دریایی - برای افراد معینی که می‌خواهند بین ایران و عربستان - به مناطق بحرین و قطیف، مسافرت کنند - تهیه کند. یادآوری می‌گردد، هر آنچه در اینجا آورده می‌شود از آثار - برازدو آلبوکرک و جانو دو باروس که به عنوان منابع عمده استقبال آلفونسو دو آلبوکرک از فرستاده ایران قلمداد می‌شوند - گرفته شده است. باروس می‌نویسد که سفیر ایران به تحریک «رئیس حمید» - از افراد عمده و با نفوذ هرمز - و «ابراهیم بیگ» - که به بهانه خرید اسب‌های خاص از عربستان به هرمز آمده بود - این مطالب را عنوان کرده است، چه سفیر ایران هیچ دستورالعملی برای طرح دو موضوع فوق از شاه اسماعیل نداشته است.

اما برعکس برازدو آلبوکرک اظهار می‌دارد که سفیر ایران، برابر دستورالعملی که شاه به او ابلاغ کرده بود - اقدام نموده است. افزون بر دو مطلب فوق سفیر از نایب السلطنه درخواست کرده بود: بندری در هند در اختیار ایران گذاشته شود تا تجارت ایرانی بتوانند با آرامش خاطر به کارهای خود بپردازند و لذا پرتغال باید کمک کند تا منطقه‌ای که بین جاسک و سند قرار دارد و به «گودار» مشهور است، به دست ایران افتد زیرا بلوچ‌های ساکن در این کناره با جهازات خود شناورهایی که در این مسیر حرکت می‌کنند را مورد حمله قرار می‌دهند و بندر گودار در قلمرو امیر مکران - خراجگزار شاه اسماعیل - قرار دارد که گهگاه با امکانات دریایی خود دست به شورش و تمرد می‌زند.

گرچه در همان روز به این درخواست‌ها پاسخ داده نشد، اما آلبوکرک در موقع عزیمت سفیر ایران اعلام کرد: آنچه مربوط به عوارض کالاهای ارسالی از ایران به هرمز است، باید گفته شود که هزینه ناوگروهی که مستمراً جهت مقابله با بلوچ‌ها بکار گرفته می‌شود بسیار سنگین است و از طرفی به حکم ضرورت این عوارض به مصرف دفاع از شهرها و اماکن واقع در کناره عربستان - که به امیر هرمز وفادارند - به مصرف می‌رسد و بهیچ وجه نمی‌توان آن را به ایران پرداخت کرد زیرا عمده

درآمد هرمز که به مصرف نگهداری این سرزمین می‌رسد - ناشی از عوارض ورود و خروج کالا به این جزیره می‌باشد. راجع به مسافرت به عربستان و واگذاری بندری در هند و نیز دادن کمک دریایی - جهت اشغال منطقه‌ای بنام گوادر - آلبوکرک اظهار خشنودی نمود که بتواند در این راستا خدمتی را انجام دهد، مشروط بر اینکه در این بندر از کالاهای ارسالی از هند به هرمز جلوگیری به عمل نیاید و کشتی‌ها در آنجا آزاد باشند مسیرشان را ادامه دهند. ضمناً هنگام پاسخ به این درخواست‌ها، تعارفات معمول - که چندان هم تعهدآور نبود - به عمل آورد که اساساً حول محور کمک به ایران علیه دشمنانش - سلطان قاهره و ترک - دور می‌زد.^۱ سرانجام فرستاده ایران با موافقت آلفونسو دو آلبوکرک - در روز پنجم ماه مه ۱۵۱۵ - در حالی که فرنانو گومز دو لومز " Fernao Gomes De Lomes"، او را همراهی می‌کرد - هرمز را به مقصد ایران ترک گفت. آلبوکرک در دسامبر سال ۱۵۱۵ درگذشت و به درستی معلوم نیست که آیا قول‌های او توسط جانشینش «لوپو سوارز دو آبرگاریا» "Lopo Soares De Albergaria" ۱۵۱۸-۱۵۵۵ یا نایب السلطنه‌های بعدی هند به مرحله اجرا در آمد یا نه. ضمناً شاه اسماعیل اول هم در سال ۱۵۲۴ روی در نقاب خاک کشید. گفتنی است که آلبوکرک، فرنانو گومز دو لومز را به اتفاق ۱۵ نفر پرتغالی به دربار ایران فرستاد به این نیت که حسن نیت شاه ایران را جلب کند، چه او هرمز - که شاه ایران آن را بخشی از قلمرو خود قلمداد می‌کرد - به اشغال در آورده بود. ضمناً نایب السلطنه هند چون از این بابت دلواپس شده بود در صدد برآمد تا آثار سوء این اقدام را از بین ببرد و با اعزام بموقع فرستادگان خود به دربار ایران و ابراز دوستی و عشق و علاقه به شاه ایران، از قطع روابط جلوگیری کند. یادآوری می‌گردد که گیل سومز - به عنوان کاتب و کسی که مؤلف مسیر حرکت این سفارت بود - فرستاده آلبوکرک به ایران را همراهی می‌کرد.

^۱ Barros Decada II Livro X Capitulo IV.

فصل ششم

سفارت فرنانو گومز دو لومز ۱۵۱۶ - ۱۵۱۵

جانو دو باروس، نویسنده سرشناس در کتاب خود «Decadas De Asia» - بعد از اینکه مطالبی راجع به ترکیب و شیوه اعزام سفارت گومز دو لومز می‌آورد پوزش خواهی می‌کند از اینکه به جزئیات این سفارت نپرداخته و در این راستا می‌گوید: گیل سومز - کاتب سفارت - شرح روز به روز این سفارت را ثبت کرده است. او همچنین به خوانندگان قرن شانزدهم میلادی خود تلویحاً اشاره می‌کند که مطالعه کتاب «گیل سومز» باید بتواند عطش اشتیاق خوانندگان را برای کسب روایات مفصل‌تر - پیرامون اوضاع و احوال این سفارت - سیراب کند. روایت گیل سومز هرگز به دست امروزی‌ها نیفتاده و نسخه اصلی آن از بین رفته است با وجود این سه نسخه از این کتاب که مربوط به قرن ۱۶ است از دید و نظر راقم این سطور گذشته است: دو نسخه ناقص در کتابخانه ملی لیسبون - که هر دو فاقد نام مؤلف است اما براساس آثار جانو دو باروس (Decada II Livro Capitulo V) مؤلف آن باید همین «گیل سومز» باشد. لذا با استفاده از این دو نسخه که به ترتیب با حروف چاپی بر روی آن نوشته شده است:

Tom I and Tom II of the Cartas Alfonso AlBouquerque

و نیز نسخه سوم که در عین حال کامل است و متعلق به کتابخانه "Da Ajura"
"Lisbon"

می‌باشد و فاقد نام مؤلف است و به چاپ نرسیده - می‌توان به شرح کامل و مفصلی از سفارت فرنائو گومز دو لومز دست یافت و مسیر حرکت آن را از هرمز به تبریز دنبال کرد.

در هر حال، آلبوکرک، نایب السلطنه هند، فرنائو گومز دو لومز را به سفارت فرستاد و فرناندز جاثو دو سوسا - به عنوان نفر دوم سفارت - گیل سومز به عنوان کاتب - گارسیا پیرز به عنوان مترجم - آنتونیو فرناندز به عنوان سرباز مسلح و فرنانسیسکو دوسوسا و نه نفر دیگر - که جمعاً تعدادشان به پانزده نفر می‌رسید - با او همراه کرد. هدف او از اعزام این سفارت این بود که خشم شاه اسماعیل را بخاطر اشغال هرمز توسط پرتغالی‌ها را فرو نشانده و به علاوه با اعزام این سفرا - بنا به درخواست فرستاده ایران که در هرمز او را پذیرفته بود - به دیدار فرستاده ایران پاسخ گوید و دست آخر اینکه از اوضاع و احوال این کشور و نیز مسیحیان ساکن در این دیار - اطلاعاتی به دست آورد. فرنائو - که حامل نامه‌ای برای شاه اسماعیل و نیز دستورالعملی برای اجرای شیوه کار سفارت خود بود - به‌همراه هیئت پرتغالی در روز پنجم ماه مه سال ۱۵۱۵ هرمز را ترک کرد و وارد بندرعباس - واقع در سه گیلی (فرسنگی) هرمز - شد و در آنجا با فرستاده ایران - که روز بعد وارد این بندر گردید - دیدار کرد. بندرعباس در سرزمین اصلی ایران واقع شده و بنا به نوشته «گیل سومز» جمعیت آن در آن موقع ۱۰۰ نفر بود و یک باب مسجد نیز در آنجا وجود داشت. ضمناً ابراهیم بیگ - از صاحب منصبان شاه اسماعیل و بنا به گفته باروس، حکمران منطقه - هم به بندرعباس آمده بود. به نقل از گیل سومز - که اثر او مأخذ عمده شرح این سفارت است - ابراهیم بیگ تعداد چهل نفر شتر - جهت حمل بار و بنه و هدایا - برای مسافرت فرنائو گومز دو لومز به داخله ایران آماده کرد و حدوداً مبلغ ۵/۱۳۵ سرافین - رایج در هرمز - به رئیس کاروان پرداخت تا اثنای هیئت پرتغالی را تا «ده گردو» حمل کند. فرنائو گومز دو لومز و همراهان در بعدازظهر روز یازدهم ماه مه بندرعباس را ترک گفتند و بعد از

پیمودن چهار فرسنگ - در سرتاسر شب - در موقع طلوع آفتاب در کنار جویباری بزرگ و خوش منظر، منزل گرفتند و روز بعد راهشان را که گاه صاف و در بعضی جاها ناهموار بود - بدون حمل آب - در پیش گرفتند. در روز ۱۵ ماه مه به جویباری - که سرچشمه‌اش در نیم فرسنگی آنجا قرار داشت - رسیدند. در این مسیر به علت اینکه راهها پرشیب و سربالایی بود، ساکنان روستاهای واقع در آن، آب مورد نیازشان را در بشکه‌های چوبی، به آنجا می‌بردند. در کنار این جویبار، خانه کشاورزی وجود داشت که با زن و فرزندش در آن زندگی می‌کرد و دارای مزارع بزرگ گندم، ارزن و زیره بود. هیئت پرتغالی در روز ۱۶ ماه مه آنجا را پشت سر گذاشتند و بعد از طی چهار فرسنگ راه - در شب - با تعدادی تیرانداز برخورد کردند. این تیراندازها در جستجوی ابراهیم بیگ بودند و می‌خواستند او را در این مسیر از پای در آورند. گفتنی است که آنها توسط - Mirzapiabud Arra - برادر زن امیر هرمز و خان - Franguo-Bonguo - اعزام شده و برادران و بستگان راهزنانی بودند که ابراهیم بیگ دستور داده بود تا آنها را به چوبه دار بسپارند. لذا از آنجا به بعد راهشان - بین کوههای تنگ و ناهموار - با احتیاط و مراقبت کامل به علت هراس از راهزنها - که تعدادشان هم در آنجا زیاد بود - ادامه دادند و بعد از پیمودن این سلسله کوههای سخت و ناهموار به دشت وسیعی - که در آن رودخانه و تعدادی آسیاب وجود داشت - فرود آمدند. در یک فرسنگی این دشت روستایی واقع بود که جمعیتش ۵۰ نفر بود و در آن مزارع گندم، جو، ارزن و باغات میوه فراوان وجود داشت.

این هیئت بعد از اینکه آنجا را ترک کرد به محل بزرگ دیگری رسید که خان آن به میر جلال الدین، شهرت داشت. میر جلال الدین به فرنائو گومز و همراهان ارج و احترام فراوان گذاشت و ضمن اینکه به آنها غذا و مکان داد، آذوقه دو روز راهشان را هم تأمین کرد. میر جلال الدین مردی مهربان و شصت ساله بود که دو پسر بالغ و کامل داشت. این محل «طارم» خوانده می‌شد و حصار و خندقی آن را در بر

می‌گرفت. در درون این حصار ۳۰۰ نفر و در خارج آن ۲۰۰ نفر ساکن بودند. خانه‌های این محل با خشت خام و دیوار گلی و بامهای - صاف - ساخته شده بود. آب مورد نیاز این محل از جاهای دور دست و با کشیدن لوله‌های سفالی تأمین می‌گردید. طارم جایی بود بسیار زیبا و دلپذیر که در آن نان و میوه به وفور یافت می‌شد و از این گذشته باغستان، تاکستان و نخلستان زیاد هم داشت. در اینجا آسیاب‌ها در زیر زمین قرار داشتند، زیرا آبی که با آبشار بتواند آن را به حرکت در آورد، وجود نداشت. آنگاه روز شنبه مورخه ۱۹ ماه مه، هیئت گومز، طارم را ترک کرد و روز یکشنبه به محلی که متعلق به ابراهیم بیگ بود و فورگ "Furg" نام داشت، وارد شد و در نارنجستان بزرگی - که آن هم متعلق به او بود - منزل گرفت. ابراهیم بیگ در آنجا دارای دو پارچه آبادی - با خانه‌های بزرگ، تاکستان، نخلستان و سایر باغات میوه - بود که در آنجا اسب و حیوانات اهلی پرورش می‌دادند. جمعیت آنجا چهل نفر بود. این هیئت تا روز سه شنبه مورخه ۲۲ ماه مه ۱۵۱۵ در آنجا اقامات گزید و سپس آنجا را ترک گفت و به محل دیگری - که آن هم متعلق به ابراهیم بیگ بود - وارد شد. این محل دارای ۳۰۰ نفر سکنه بود و احتمالاً به خیر "Khair" - شهرت داشت.*

در اطراف خیر "Khair" روستاهای زیادی وجود داشت و افرادی سواره و پیاده از هیئت استقبال کردند. در این روستاها تعداد ۲۰۰۰ نفر رعیت (کشاورز بدون زمین) کار می‌کردند و ابراهیم بیگ در آنجا دارای ۲۰۰ رأس اسب بود. او با ۳۵ نفر سواره از هیئت پرتغالی استقبال نمود.

* - برای دنبال کردن مسیر حرکت سفارت فرناتو گومز دو لومز شناسایی شهرها و مکانها از کتاب «بین‌النهرین و ایران زیر سلطه مغول‌ها در قرن ۱۴» - لندن ۱۹۰۳ و کتاب «سرزمین خلافت شرقی» - کامبریج ۱۹۰۵ - هر دو نوشته لی. استرنج، استفاده فراوان برده‌ام. نامبرده برای تألیف این دو کتاب از منابع سده‌های میانه - ایرانی و عرب - سود برده و راهها و مسیرها که تجار، مسافران و سربازان در آن راه می‌پیمودند، مشخص کرده است. ضمناً پترو دلاوالا از شیراز - از طریق فسا، خیر، فورگ، طارم - به خلیج فارس سفر کرده است. مؤلف

پرتغالی‌ها از آنجا رهسپار جایی شدند بنام «دارا بگرد» که آن هم به ابراهیم بیگ تعلق داشت و تعداد ساکنان آن ۱۵۰۰ نفر بود. این محل در گذشته بسیار آباد و پر رونق بوده است.

ابراهیم بیگ به فرستاده پرتغال گفته بود که عایدات این محل مبلغ یکصد هزار کروزادو "Cruzado" می‌باشد که نیمی به خود و نیم دیگر به شاه اسماعیل تعلق می‌گیرد. این سرزمین فوق العاده و استثنایی بود و در آنجا حیوانات اهلی پرورش داده می‌شد و باغات میوه کشت می‌گردید. هیئت فرنائو چند روزی در آنجا سکنی گزید، زیرا سفیر بیمار شد، بنابر این آنها در روز پنجم ماه ژوئن آنجا را ترک کردند و در دو فرسنگی آنجا به استراحت پرداختند. روز بعد، پس از پیمودن هشت فرسنگ راه به محلی (که براساس کتاب لی. استرنج احتمالاً دارکان بوده) رسیدند و دیگر روز نیز با پشت سر گذاشتن شش فرسنگ به نقطه‌ای (احتمالاً تیمارستان - براساس کتاب لی. استرنج) وارد شدند و سپس به محل بزرگی به نام فسا - که دارای زمینهای مزروعی زیاد بود - قدم نهادند. هیئت پرتغالی همانطور که مسیرش را پی می‌گرفت و از این نواحی می‌گذشت، وارد دشت بزرگی که رودخانه‌ای به پهنای دو فرسنگ با آب شور در آن جاری بود، شدند و در آنجا با عیال ابراهیم بیگ دیدار نمودند.

(یادآوری می‌گردد گیل لومز به دریاچه مهارلو اشاره دارد که دریاچه‌ای کم عمق است و نه رودخانه). زوجه ابراهیم بیگ به گرمی از این سفارت استقبال کرد. فرنائو گومز دو لومز و همراهان چند روزی در آنجا در چادر اقامت نمودند و یکی از مسیحیان به علت تب شدید درگذشت. تعداد این چادرها - که متعلق به ابراهیم بیگ بود - شصت و دو چادر بود. در این اردوگاه ابراهیم بیگ از اسبهای شاه اسماعیل تیمار و محافظت می‌کرد. این اسبها در شبها می‌چریدند و روزها در چادر بسر می‌بردند. در این نقطه سفیر پرتغال شترهای اجاره‌ای را پس فرستاد و شترهای دیگری را اجاره کرد.

بنا به نوشته آجودا "Ajuda" فرنائو گومز دو لومز و همراهان در روز ۱۸ ماه ژوئن آنجا را ترک گفتند و با گذشتن از سرزمینهای استثنایی به اردوگاه دیگری فرود آمدند و در آنجا با یکی از بزرگان - که دارای ۳۰۰ چادر بود - دیدار نمودند. او یکی از صاحب منصبان شاه اسماعیل بود و به «بادنجان بیگ» شهرت داشت که با زن و فرزندان در آنجا زندگی می‌کرد. بادنجان بیگ از فرنائو دو گومز و همراهان به گرمی استقبال کرد. این هیئت در روز جمعه - ۲۲ ژوئن - آنجا را ترک گفت و بادنجان بیگ سفیر و همراهان را به مسافت یک فرسنگ مشایعت نمود. سپس فرنائو گومز و همراهان وارد «قومیش» شدند. آجودا در کتاب خود جمعیت آنجا را یکصد نفر رقم زده و گفته که این محل دارای قلعه‌ای باشکوه می‌باشد و در گذشته جایی پر رونق و پر جمعیت بوده - که به علت شورش و تمرد - توسط شاه اسماعیل کلاً ویران گردید. ابراهیم بیگ که از بندرعباس پرتغالی‌ها را همراهی می‌کرد در این محل پیامی از شاه اسماعیل دریافت کرد دایر بر اینکه او مسیرش را تا دریافت پیام بعدی، ادامه ندهد. روز بعد که این پیام را دریافت کرد، شاه اسماعیل به او دستور داد تا تعدادی اسب که در «ده گردو» - واقع در ۶ فرسنگی قومیش - می‌چریدند، با خود بیاورد.^۱

پرتغالی‌ها قومیش را ترک کردند و رهسپار شهری بنام کارما "Carma" شدند؛ شهری که بنا به گفته آجودا "Ajuda" دارای سه هزار نفر جمعیت بوده و

^۱ - به موجب نقشه شماره ۶ کتاب «سرزمین‌های خلافت شرقی» - تألیف لی. استرنج - بین شیراز و اصفهان سه مسیر وجود داشته است: مسیر غربی - که چندان مورد استفاده قرار نمی‌گرفته - مسیر مرکزی - که از مناطق کوهستانی می‌گذشته و به راه تابستانی شهرت داشته است - و مسیر شرقی.

امروز راه اصلی از خرابه‌های تخت جمشید و از طریق ده بید و آباد می‌گذرد و در گذشته به عنوان مسیر زمستانی شهرت داشته است. همانگونه که خواهیم دید فرنائو گومز دو لومز در ماه جولای ۱۵۱۵ وارد کاشان شده است. بی‌هیچ تردید او از مسیر تابستانی استفاده کرده و از این منازل - که در کتاب لی. استرنج مذکور افتاده - عبور کرده است؛ شیراز، ده گرگ، پل نو به ماین، Mayin، پل شهریور، رباط صالح الدین، کوشک زرد، ده گردو، یزدخو است، قومیش، میار Mhyar اصفهانک و اصفهان. ضمناً دو گارسیا فیگروا، پترو دلاوا و توماس هربرت از مسیر تابستانی استفاده کرده اند و راجع به تخت جمشید اشاراتی دارند. اما جای بسی شگفتی است که چرا که هیئت پرتغالی از خرابه‌های تخت جمشید مطلبی را به قلم نیاورده اند. مؤلف

حصاری آن را در بر می‌گرفته است. با توجه به شکل آوایی "Phonetic" واژه کارما "Carma"، گیل سومز ظاهراً آن را به عنوان شهر قم، نشان می‌دهد. مع الوصف با توجه به وضعیت و حال و هوای مسیر فرنائو گومز این امر چندان محتمل بنظر نمی‌رسد، زیرا گیل سومز اشاره دارد که پرتغالی‌ها بعد از عبور از شهر کارما وارد کاشان شدند که تحت این شرایط استثنایی آنها می‌بایست مسیرشان را بطرف جنوب کاشان و به مقصد قم تغییر داده باشند با وجود این غیرممکن می‌نماید که آنها قبل از ورود به کاشان از قم دیدن کرده باشند. تصور راقم این‌طور است که گیل سومز در نظر داشته معادل و قرینه واژه پرتغالی اصفهان را به نگارش در آورد و یا به عبارت دیگر او از بیان واژه کارما، منظورش اصفهان بوده است. افزون بر این گیل سومز به مطلب مهم دیگری هم اشاره دارد که این نقطه نظر را به اثبات می‌رساند، چه او می‌گوید که پرتغالی‌ها بعد از ترک کارما به برج بسیار بزرگی رسیدند که از مجموعه‌های بشمارای از حیوانات وحشی ساخته شده بود. یادآوری می‌گردد که شاه اسماعیل در حوالی این محل - در یک زمستان - به شکار پرداخته و این حیوانات را از پای در آورده بود. ضمناً آنتونیو تنیریو "Antonio Tenreiro" هم در کتاب خود به این برج مجموعه‌ای اشاره دارد و می‌نویسد که این برج در فاصله دو روزه شمال اصفهان، قرار دارد^۱.

بنا به نوشته آجودا، هیئت پرتغالی از این برج مجموعه‌ای عبور کرده و وارد شهری شدند - که در حوالی این برج و نزدیک جویباری بزرگ با تعدادی آسیاب، واقع بود. حاکم این شهر از سفیر پرتغال - در محل سکونتش - دیدار نمود و تمام هزینه اقامت او و همراهانش را پرداخت کرد و این رسمی بود که در تمام قلمرو شاه اسماعیل ساری و جاری بود. ظاهراً - برابر کتاب «سرزمینهای خلافت شرقی، تألیف لی. استرنج» این شهر باید مورچه خورت باشد. بهر حال پرتغالی‌ها از این

1- Antonio Tinerario, I Tenreiro. (Capitulo IX)

شهر مسیرشان را بطرف کاشان - که شاه در روز جمعه مورخه ۲۰ جولای سال ۱۵۱۵ وارد آنجا شده بود - پی گرفتند. پرتغالی‌ها در این شهر از حضور «میر ابواسحاق» - فرستاده شاه اسماعیل که در موقع اشغال گوا توسط آلفونسو دو آلبوکرک، در آنجا بسر می‌برد - با اطلاع شدند. بنابر این تعدادی از فرستادگان پادشاه دکن (محمود ۱۵۱۸ - ۱۸۴۲) و پادشاه بیجاپور (اسماعیل عادل شاه ۱۵۳۴ - ۱۵۱۰) با بیش از دویست نفر سواره و چهل نفر سرباز مسلح - که مجهز به تفنگ‌های فتیله‌ای فلزی بودند - در نیم فرسنگی شهر کاشان به استقبال هیئت پرتغالی آمدند. پرتغالی‌ها آنگاه به محل سکونتشان انتقال داده شدند و هدایای زیادی به آنها دادند. شهر کاشان از نظر تجارت و ثروت، شهری بزرگ بود و به سبب فعالیت‌های تجارتی و آمد و شد خارجی‌ها به آنجا - پر جمعیت و پر رونق می‌نمود. ضمناً حصارهایی با خندق، شهر را احاطه کرده بود. در کاشان پرتغالی‌ها به مدت ۱۰ روز به استراحت پرداختند و در روز سی‌ام ماه جولای رهسپار اردوگاه شاه اسماعیل صفوی - که فاصله‌اش تا کاشان ۱۰ روز راهپیمایی بود - شدند و برای پیمودن این مسیر، به علت خطر راهزنها افراد زیادی را با خود همراه کردند و از شهرها و جاهای زیادی گذشتند و براساس منابع و نوشته‌های پرتغالی، در روز ۲۳ اوت ۱۵۱۵، وارد اردوگاه شاه گردیدند. در آنجا صاحب منصب ارشد صوفی* (شاه اسماعیل) با تعداد زیادی از مقامات بلند مرتبه به همراه ۲۵۰۰ نفر سواره به استقبال سفیر پرتغال و همراهان شتافت.

پرتغالی‌ها در این اردوگاه در چادر این مقام ارشد - که در وسط اردوگاه برپا شده بود - فرود آمدند و تا رسیدن اسباب و اثاثیه‌اشان در آن باقی ماندند، ولی به محض

* - در منابع فارسی به این مقام ارشد «وکیل» گفته می‌شود و در سال ۱۵۱۵ دایره وکیلات توسط «میرزا شاه حسین اصفهانی» - که بعد از واقعه مصیبت بار جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴ به مقام وکیلی منصوب شده بود - اداره می‌گردید و او این سمت را تا سال ۱۵۲۳ - که به قتل رسید - در دست داشت. ن. ک

R.M. Savory " the principal office of the Safavid State During Reign of Isma'il I (907-30/1501-24) and Jean Aubin " Etudes Safavides, I Shah Isma'il Et Les Noteables De I, Iraq Persian

رسیدن بار و بنه آنها بنا به دستور این مقام ارشد، چادری نزدیک چادر خودش - برای سفیر و همراهان او - بر پا داشتند. بموجب منابع پرتغالی - of Ajuda Codice - این هیئت از هرمز تا اردوگاه شاه اسماعیل مسافتی به اندازه ۲۸۵ لیگ بزرگ "Great League" در مدت سه ماه و چند روز پیمودند که به علت گرمی هوا راهپیمایی اغلب در شب‌ها صورت می‌گرفت.

اردوگاه شاه اسماعیل در دره‌ای - که سلسله کوه‌های پوشیده از برف آن را احاطه می‌کرد - بر پا شده بود و بیش از یکصد هزار رأس اسب در آن وجود داشت. ضمناً تعداد ۳۵ الی ۴۰ هزار زن و تعداد بیشماری افراد در این اردوگاه گسترده و درندشت گرد آمده بودند. ضمناً از نوشته گیل سومز - کاتب این سفارت - اینطور بر می‌آید که هیئت پرتغالی بی هیچ تردید کاشان را ترک کرده و از طریق قم، ساوه و میانه وارد زنجان، شده است. افزون بر این برابر نوشته آجودا "Ajuda" شیخ اسماعیل در شنبه مورخه ۲۵ اوت، اردوگاه را به قصد شکار ترک کرد.

تعداد ۸۰۰۰ نفر سواره شاه را برای رفتن به شکار همراهی می‌کردند و تنها وکیل بود که در چند قدمی شاه حرکت و با او گفتگو می‌کرد. بعد از طی مسافتی شاه به وکیل دستور داد تا به اردوگاه مراجعت کند و به افتخار فرستاده پرتغال، ضیافتی بر پانماید. بنابر این در آن روز وکیل با جلال و شکوه تمام از سفیر پرتغال - فرنائو گومز دو لومز - و همراهان دعوت به عمل آورد و افزون بر آنها فرستاده پادشاه گرجستان و لُر * (Lores) نیز به این ضیافت - که در چادر اصلی اصلی برپا بود - فرا خوانده شد. این ضیافت از صبح تا شام به درازا کشید. وکیل شاه در این ضیافت از فرنائو گومز دو لومز بطرزی با شکوه پذیرایی کرد و به او ارج و احترام فراوان گذاشت. در این ضیافت سفیر به اتفاق سایر پرتغالی‌ها و گرجی‌ها و سایرین انواع و اقسام اطعمه و اشربه تناول کرده و به نوای چنگ و عود و فلوت

* "Lores" - لُر - احتمالاً همان لرستان باشد؟ شناسایی این محل مشخص نگردید، شاید این نام مربوط به قبیله و یا مکانی

بوده باشد؟! مؤلف

گوش فرا دادند. ظاهراً فرستاده شاه گرجستان و همراهانش تأثیر زیادی بر پرتغالی‌ها گذاشتند، زیرا آنگونه که از نوشته آجودا "Ajuda" بر می‌آید، آنها مردانی قوی هیکل، بلند بالا و سفید چهره و بسیار پر زور بودند. هر چند که از دید و نگاه پرتغالی‌ها افرادی خوش لباس نبودند، مع الوصف شیوه لباس پوشیدنشان با توجه به شرایط اقلیمی دیارشان بسیار آراسته و منظم می‌نمود. آنها به علت سرمای زیاد دیارشان، لباسهایی ضخیم پوشیده و کلاه بر سر داشتند. با وجود این پا پوششان بهمان شیوه کفش‌های پرتغالی‌ها بود.

گیل سومز می‌نویسد که پرتغالی‌ها در خلال این ضیافت چادر را ترک گفتند، زیرا پی برده بودند که شاه از شکار برگشته است. بنابر این آنها بنا به روش مسلمانان به شاه ادای احترام کردند و سرشان را بر زمین نهادند و شاه نیز با دادن هدایا به آنها جواب داد. در هر حال با بیان دو مطلب از نوشته گیل سومز شرح سفارت فرنائو گومز دو لومز را پی می‌گیریم.

بنا به نوشته گیل سومز، وکیل شاه در روز چهارشنبه ۲۹ اوت ۱۵۱۵ به سفیر پرتغال گفت که هدایا را جهت بردن به حضور شاه اسماعیل آماده کند، لذا تعدادی از صاحب منصبان شاه به‌مراه تعداد زیادی سواره به چادر پرتغالی‌ها آمدند و هدایا را از پشت شترها پایین آوردند، چون وکیل از آنها خواسته بود که هدایا و سایر چیزها را طوری به حضور شاه انتقال داده و جلو ایشان قرار دهند تا شاه بتواند آنان را بخوبی ببیند. لذا هدایا در کاسه‌های نقره‌ای جا داده شد و شاه با دیدن آنها و به ویژه زره سینه - که در میان آنها بود - بسیار خوشحال و خرسند گردید. گفتنی است که چادر شاه اسماعیل در اردوگاه و در کنار جویباری بر پا شده بود و چادر ملکه نیز در نزدیکی آن بر پا بود و تا مسافتی، چادر دیگری در نزدیک آن بر پا نشده بود. هدایا را رئیس کل بیوتات سلطنتی و سرایدار کل همراهی می‌کردند و این در حالی بود که سفیر نیز در پشت سر آنها حرکت می‌کرد. سفیر پرتغال موقعی که به حضور شاه رسید، دست و پای او را بوسید. بعد از او گیل سومز -

کاتب سفارت - وارد شد و سه بار زمین را بوسه داد. گیل سومز لباس سربازی پوشیده و سلاح به کمر بسته بود که شاه با دیدن آن اظهار خرسندی نمود. کاتب قبل از اینکه به حضور شاه برسد، خود را خلع سلاح نمود. بدنبال کاتب، فرانسیسکو دو سوما و گارسیا پیرز - مترجم سفارت - وارد شدند. چادری که شه اسماعیل در آن حضور داشت چادری بزرگ و مجلل بود که در آن پارچه‌های نفیس و زربفت و گلدوزی شده بکار رفته بود. شاه اسماعیل بر سکویی - به بلندی سه چهارم یارد - که مفروش و مجهز به بالشتک زربفت بود، واقع بود و این در حالی بود که در اطراف این چادر تعداد زیادی غرفه زیبا که با پارچه‌های زربفت مفروش شده بود - وجود داشت. در سمت راست شاه اسماعیل، امیر گیلان - مردی شصت ساله که صوفی به او احترام زیاد می‌گذاشت - نشسته بود و در نزدیک او نیز فرمانده قراولان سلطنتی قرار داشت.

فرمانده گارد قراولان، برادر چایان سلطان Chayan Sultan بود - که در جبهه جنگ علیه ترک‌ها بسر می‌برد. در سمت چپ شاه اسماعیل نیز درمیش خان شاملو Durmish Khan و امیر لر و سفیر گرجستان و دو نفر صاحب منصب دیگر، جای گرفته بودند. سفیر پرتغال نامه آلفونسو دو آلبوکرک را بوسیده و به شاه اسماعیل داد. شاه اسماعیل دستور داد تا سفیر و تمام همراهانش در سمت راست او بین امیر گیلان و فرمانده گارد سلطنتی قرار گیرند. در این اردوگاه تعداد ۳۵ هزار نفر حضور داشت. بعد از اینکه هیئت پرتغالی در جای خود استقرار یافتند، صوفی (شاه اسماعیل) از سفیر و سایرین خواست تا خود را بنام معرفی کنند. به غیر از شاه هیچکس نمی‌توانست نام افراد پرتغالی را بدرستی تلفظ کند. شاه اسماعیل از سفیر راجع به پاپ و در قید حیات بودنش، سؤال کرد و سفیر اظهار داشت که چون سالها در هند بوده در این مورد اطلاعی ندارد، اما می‌داند که هر وقت پاپ روی در نقاب خاک کشد، دیگری بجای او می‌نشیند و همواره یکنفر پاپ وجود دارد. آنگاه شاه اسماعیل راجع به تعداد شاهان آن دیار سؤال کرد و سفیر

جواب داد، هفت شاه: شاه پرتغال، شاه کستیل، شاه فرانسه، شاه انگلستان، شاه مجارستان، شاه روسیه. آنگاه شاه اسماعیل راجع به سن و سال پادشاه پرتغال پرسید و سفیر جواب داد: ۳۵ سال. سپس شاه اسماعیل پرسید؛ شاه چند فرزند دارد که به او پاسخ داده شد: چهار پسر و دو دختر. آنگاه شاه اسماعیل راجع به حکمران هند - در صورتی که مقام شاهی داشته باشد، سؤال کرد. سفیر در پاسخ گفت که او نایب السلطنه است و به سبب اقدامات متهورانه‌ای که انجام داده به لقب دوک "Duke" نیز ارتقاء یافته است.

در هر حال شاه اسماعیل هر چه را که دوست می‌داشت می‌پرسید و سفیر هم پاسخ شایسته و مناسب به او می‌داد. آنگاه تعدادی از جنگ افزارهای فلزی از قبیل زره، زوبین، کمان زنبوری و تفنگ فتیله‌ای به حضور شاه آوردند که او با دیدن آنها اظهار شادمانی کرد و دستور داد تا یکی از صاحب منصبان، خود را با این جنگ افزارها، مسلح کند. بعد از اینکه آن صاحب منصب خود را مسلح ساخت از پشت به زمین افتاد و دیگر نتوانست از سر جا بلند شود.

این صحنه چنان موجب شادی و تفریح شاه شد که نمی‌توان آن را به وصف در آورد. آنگاه شام آورده شد. نخست به تمام افراد حاضر در اردوگاه - بدون اینکه سفره‌ای گسترده شود - شام داده شد. پس از آن برای شاه شام آوردند. پیش از آنکه سفره بگسترانند برای شاه اسماعیل آفتابه و لگن نقره‌ای آوردند و او بعد از شستشوی دست و روی، آن را با دستمال آبی رنگ ابریشمی زربفتش، خشک کرد. سپس جلو او قالیچه‌ای گسترانیدند و بر روی آن سفره ابریشمی راه راه داری پهن کردند و بر روی آن کاسه‌های نقره‌ای پر از خورشیدهای لذیذ، گذاشتند. هیچکس بر سر سفره شاه حضور نداشت مگر یک نفر که به زانو نشسته و برایش گوشت تکه می‌کرد و خود هیچ نمی‌خورد. شاه هر چه که می‌خورد به سفیر و سایرین هم می‌داد. بعد از صرف غذا و جمع کردن سفره شاه و سایرین، کاسه‌های چوبی - که دارای روکش طلا بود - پر از آب نبات، مغز بادام و انواع و اقسام شیرینی و حلوها

بود، آوردند. تمامی این کاسه‌ها فقط در جلو شاه گذاشته شد. شاه هم در حالی که خود از این شیرینی‌ها تناول می‌کرد به دیگران نیز تعارف می‌نمود. در همین اثنا سیوهای پر از شراب آورده شد و شاه به حکمران دستور داد تا شراب شیراز - که بهترین شراب این دیار است - بیاورند و به همه و از جمله پرتغالی‌ها بدهند. ضمناً یکی از صاحب منصبان شاه همه را به زور وادار می‌نمود که جام‌های پر از شراب - بدون آب - بنوشند. هر زمان که به مهمانی جام شراب داده می‌شد او می‌بایست جامش را به شاه اسماعیل نشان دهد - و در صورتی که جام پر نبود شاه دستور می‌داد آن را پر کنند. شاه خود نیز شرابش را در جام سنگی زرکوبی می‌نوشید و بعضی موقع هم در جام چینی سر می‌کشید و با دستان خود شراب می‌ریخت و هر زمان که جامش را سر می‌کشید آن را به پرتغالی‌ها نشان می‌داد و می‌گفت که خود به تنهایی می‌تواند نصف تمامی این شراب‌ها را سر بکشد.

سفیر پرتغال به شاه گفت که او دوست دارد شرابش را مخلوط با آب بنوشد، لذا شاه دستور داد که جام شیشه‌ای به او بدهند و آنگاه سبوی خود را به سفیر و همراهانش نشان داد و به خنده افتادو دستور داد تا هر چه که در جلو خود داشت به سفیر هم بدهند و در ضمن از طریق امیر گیلان دستمال گردن ارغوانی رنگی - که تماماً از پارچه زربفت بافته شده بود - به سفیر داد. از این گذشته شاه به سفیر و همراهانش پیراهن‌های ابریشمی و عبای حریر زربفت هم داد.

در این موقع فرستاده شاه اسماعیل - که در گوا با آلفونسو دو آلبوکرک ملاقات کرده بود - سبویی پر از شراب محصول پرتغال - به حضور شاه آورد. شاه اسماعیل دستور داد تا رئیس بیوتات سلطنتی آن را بنوشد و او تمام آن را سر کشید و با خنده گفت: نمی‌دانم آیا این سبو پر از آب، کره و یا عسل بود یا نه. آنگاه شاه اسماعیل گفت چون زیاد از شراب پرتغال تعریف و تمجید می‌شود میل دارم دو چلیک شراب شیراز برای نایب السلطنه هند فرستاده شود. در این هنگام حکمران (داروغه) لباس پرتغالی در بر کرد و کلاه مخمل - که با نقش طلا و دارای تصویر

بوده و سفیر به او داده بود - بر سر نهاد. شاه اسماعیل سؤال کرد که این تصویر کیست و سفیر به او گفت که این تصویر سانتیاگو "Santiago" است و با اشاره به حکمران گفت که چه پوشیده و او به شاه گفت که این تصویر فرانک "Frank" است. بعد از آن همه، با گذاشتن سرشان بر روی زمین به شاه ادای احترام کردند و به چادر خود رفتند و حکمران (داروغه) نیز رهسپار چادر خود شد. ضمناً شاه آن عبایی را که آلفونسو دو آلبوکرک به "Colejam" داده بود و از پارچه زربفت ناب ساخته شده بود گرفت و دستور داد تا برایش تعدادی شلوار به روش پرتغالی‌ها، بدوزند. همچنین شاه به گیل سومز - کاتب سفارت - هم دستور داد تا نیم تنه‌ای را که پوشیده بود به او بدهد و او نیز این کار را کرد. این اردوگاه به مدت ۱۰ روز در بین کوهها برپا بود و شاه هر روز به شکار و صید ماهی می‌رفت و بطور مرتب ماهی قزل‌آلا، اردک، اردک وحشی که خود صید می‌کرد - برای سفیر می‌فرستاد. شاه در روز جمعه (۳۱ اوت) دستور داد که این اردوگاه به محل دیگری - در فاصله چهار فرسنگی آنجا - انتقال یابد و لذا حکمران به اطلاع سفیر رسانید که هیئت پرتغالی هم باید به آنجا بیاید. پرتغالی‌ها در سرتاسر این مسیر نتوانستند سر و ته آن را ببینند، زیرا کوهها و دامنه‌های آن مملو از آدم بود. پرتغالی‌ها صبح از آنجا حرکت کردند و دو ساعت بعد به اردوگاه جدید رسیدند و چادرشان را نزدیک چادر حکمران - بنا به دستور او - بر پا نمودند.

روز بعد سفیر به اطلاع حکمران رسانید که افزون بر نامه‌ای که به شاه داده مطالب دیگری هم هست که باید به عرض شاه برساند. در پی این درخواست، حکمران سفیر را به چادر خود - که رئیس بیوتات سلطنتی و کاتبی هم در آن حضور داشت - فرا خواند. لذا سفیر مطالب خود را عنوان کرد و کاتب آن را تحریر نمود تا به عرض شاه - که برای چند روزی به شکار رفته بود - برساند. آنگاه حکمران بدیدار

* - در این دیار به ارامنه و مسیحیان فرانک می‌گویند.

شاه شتافت. در این هنگام به او گفته شد که محل اردوگاه را تغییر دهد و چون خود رهسپار شکارگاه بود، اجرای این کار را به دیگری سپرد و ۳۵ رأس اسب را در اختیار سفیر قرار داد و دستور داد که سفیر در بین زنان حرکت کند، چون شاه چنین دستوری را صادر کرده است. روز بعد - دوشنبه چهارم سپتامبر - سفیر و همراهان آنجا را ترک کردند و در سرتاسر این راه نتوانستند در برابر نگاههای این زنان - زنان صاحب منصبان عالیرتبه - که با آنان همراه بودند و هیچ چیز از نگاه و نظرشان پنهان نمی ماند از خود دفاع کنند. هر چند که آنها با بودن سفیر چندان هم گستاخی و بی باکی نمی کردند. رنگ پوست و بشره این زنها بنحوی شگفت انگیز سفید بود. آنها رو سری زیبا بر سر داشتند و پیراهن ابریشمی و براق با عبای ساخته شده از - پارچه زربفت، مخمل، پارچه ابریشمی براق و حریر - پوشیده بودند. پرتغالی ها بعد از سه ساعت راهپیمایی به اردوگاه بعدی - که در نزدیکی مراغه و در سه فرسنگی اردوگاه قبلی - بر پا شده بود، فرود آمدند.

شاه اسماعیل در روز پنجشنبه - هفتم سپتامبر - از شکار برگشت و سفیر فردی را نزد حکمران فرستاد تا از او جويا شود که آیا هیئت پرتغالی مرخص است و می تواند آنجا را ترک کند یا نه و اینکه حکمران در چه وقت می خواهد با سفیر دیدار کند. بنابر آنچه گذشت، فرنائو گومز دو لومز، در روز هشتم سپتامبر به خانه - و نه چادر حکمران - رفت و پاسخ زیرا را بطور شفاهی - با ایما و اشاره - از حکمران دریافت کرد: اگر پرتغالی ها در زمره دوستان ایران به شمار می آیند، حکمران (وکیل یا میرزا حسین اصفهانی) مایل است بداند که چرا پرتغالی ها هرگز را - که متعلق به ایران است و سالانه از آنجا مبلغ دو هزار سرافین بابت خراج - عاید شاه ایران می شود - به اشغال در آورده اند، لذا پرتغالی ها حرفشان با عملشان یکی نیست، با وجود این شاه ایران دوست مانوئل پادشاه پرتغال است و از این بابت اظهار شادمانی می کند. از این گذشته شاه ایران هیچ اجبار ندارد که فرستاده ای را به پرتغال اعزام دارد، آنگونه که سفیر درخواست کرده است - چون راه زمینی یا

دریایی طولانی است و شاه مصمم است امسال با ترک‌ها مصاف دهد و نتیجه را به اطلاع پادشاه پرتغال برساند، افزون بر این بعد از انجام جنگ با ترک‌ها شاه انتظار دارد که از نقطه نظر پرتغالی‌ها - در مورد «جنگ مکه» "War of Mecca" یا به عبارتی نبرد با سلطان مصر - با اطلاع گردد. از دیگر سو نظر به اینکه آلفونسو دو آلبوکرک، قول داده که امکانات و تجهیزات لازم برای انتقال افراد از خاک ایران به عربستان - از طریق آبراه خلیج فارس - تأمین کند، شاه در نظر دارد که ابراهیم بیگ و بادنجان بیگ همراه با دوازده هزار جنگجو جهت اشغال و تسلط بر قطیف و بحرین - که جزء قلمرو خود بوده و اکنون دست به شورش زده‌اند - اعزام دارد و بدینوسیله دوستی پرتغالی‌ها را به محک آزمایش در آورد. مضافاً به اینکه پادشاه ایران از رفتن رعایایش به دکن - که در آنجا به عنوان سرباز در ارتش پادشاه پادشاه بیجاپور به آیین محمدی باور دارد و به آن وفادار است و بر روی لباسش نیز نشان شاه اسماعیل دارد، لذا منع اتباعش از رفتن به آنجا - آنگونه که سفیر پرتغال درخواست می‌کند - عدالت یا ارزش حسن نیت را می‌طلبد.

به هر حال چون پرتغال دوست شاه ایران است، لذا او به پادشاه بیجاپور توصیه می‌کند تا با آلبوکرک از در صلح و آشتی در آید. دست آخر اینکه شاه - از طریق حکمران - تلویحاً اظهار داشت که در نظر دارد به صاحب منصبان خود در خلیج فارس کتباً اعلام دارد و به آنها فرمان دهد تا به دستورات نایب السلطنه هند، گردن نهند. در هر حال شاه با این پاسخ‌های تند و دندان شکن به گفته‌هایش خاتمه داد و گفت در نظر دارد بطور خصوصی نامه‌ای به آلفونسو دو آلبوکرک بنویسد و راجع به موضوع هایی - که به فرنائو گومز - پاسخ نداده، جواب دهد. حکمران بعد از اینکه از طرف شاه این پاسخ‌های تند به سفیر پرتغال انتقال داد به او گفت مایل است بداند به چه دلیل فرنائو گومز از هیچ یک از قسمت‌های اردوگاه شاهی دیدن نکرده و یا به سرزمین ایران نرفته است و لذا این امر، شاه را - که همواره در این باره پرس و جو می‌کند - اندوهگین ساخته است، زیرا این حرکت

سفیر نشانگر آن است که فرنائو گومز ظاهراً در ایران به نوعی احساس ناخشنودی می‌کند.

فرنائو گومز دو لومز به حکمران اطمینان داد که به هیچ وجه احساس نارضایتی نمی‌کند و برعکس خود و تمامی همراهانش بی اندازه خوشحال هستند، چرا که پرتغالی‌ها این فرصت را بدست آوردند تا از نزدیک بنا جلال و شکوه ایران آشنا شوند. بنابر این سفیر و هیئت همراه از این سفر دستاوردهای گرانسنگی به دست آورده‌اند. بهر حال چون شاه اظهار تمایل کرده بود که پرتغالی‌ها از اوضاع و احوال قلمروش با اطلاع گردند، فرنائو گومز اظهار علاقه نمود که در چند روز آینده از اماکن مختلف ایران دیدن کند. از این رو سفیر و تعدادی از همراهان - و شاید تمام آنها - برای دیدن شهر مراغه که در گذشته شهری بزرگ و آبادان بوده و اکنون دچار خسارت شده و بنا به گفته گیل سومز - سه قسمت آن ویران شده بود - پا به رکاب نهادند. با وجود این مراغه دارای ۲۰۰۰ سکنه - و از مزارع، باغ‌ها، باغ‌های میوه، تاکستانها و جویبارهای زیادی - برخوردار بود و آسیابهای فراوانی در آن وجود داشت و حیوانات اهلی نیز در سطحی گسترده در آن پرورش می‌یافت. ضمناً در روز یکشنبه - دهم سپتامبر، بنا به محاسبه گیل سومز، اما در واقع نهم سپتامبر - شاه دوباره رهسپار شکار شد و این در حالی بود که سفیر پرتغال و همراهانش اعلیحضرت پادشاه ایران را همراهی کردند. گفتنی است در روز دوشنبه مورخه ۱۱ سپتامبر، باز هم اردوگاه سلطنتی به جای دیگری انتقال یافت - زیرا شاه پیوسته در حال جابجا شدن بود - و این بار اردوگاه شاهی در حوالی محل بسیار بزرگی که بناب "Bonab" خوانده می‌شد و دارای باغ‌ها، باغ‌های میوه و مرکبات فراوان بود، بر پا شد. در روز پنجشنبه - چهارده سپتامبر - حکمران به اطلاع سفیر رسانید که شاه مایل است هیئت پرتغالی از تبریز دیدن کند. شاه اسماعیل موقعی که سفیر را مرخص کرد، هدیه‌ای بالغ بر ۳۰۰ کروزادو و یک قبضه شمشیر - که به طرزی بسیار ماهرانه طلا در آن بکار رفته بود - به او داد.

ضمناً به گیل سومز - کاتب هیئت و مؤلف سفرنامه هیئت گومز و گاسپاریا - مترجم - و فرانسیسکو دو سوما - که معلوم نیست دارای چه شغل و مقامی در این هیئت بوده - هر یک مبلغ یکصد و پنجاه کروزادو اعطا کرد. گیل سومز راجع به دیدار سفیر از حکمران می‌نویسد:

روزی که سفیر به دیدن حکمران رفت، ابراهیم بیگ هم در آنجا ملاقات کرد و آنها چنان همدیگر را به گرمی در آغوش گرفتند که گویی مدت‌ها بود که یکدیگر را ندیده بودند.

آنها راجع به مسائل زیادی با حکمران گفتگو کردند. ابراهیم بیگ در این دیدار ملتسمانه از سفیر درخواست کرد که به او بگوید آیا او و همراهانش بابت موضوعی ناراحت شده‌اند یا نه و او را به جان پادشاه پرتغال و نایب السلطنه هند قسم داد که حقیقت امر را به او بگوید. ابراهیم بیگ همچنین به سفیر اظهار داشت که دوستی شاهان بستگی به خشنودی و رضایت فرستادگان آنها دارد. سفیر هم پاسخ داد که دلیلی برای عدم رضایت وجود ندارد و تنها از این بابت احساس نگرانی می‌کند که شاه اسماعیل اظهار علاقه نموده که از اوضاع و احوال کشور پرتغال و جاه و جلال شاه آنجا اطلاعاتی بدست آورد و از آنجایی که سفیر از اوضاع و احوال پرتغال با خبر است می‌تواند شاه را از همه چیز آنجا آگاه سازد و آن موقع است که سفیر پرتغال از این سفر، بسیار خشنود خواهد شد. ابراهیم بیگ در پاسخ گفت این موضوع کاملاً درست است، اما شاه راجع به اشغال هرمز توسط پرتغالی‌ها اظهار تأسف می‌کند، زیرا نمی‌داند چه بر آنجا گذشته است. لذا در صورتی که شاه از جریان امر با اطلاع شود موضوع را یحتمل نادیده خواهد گرفت و فرستاده‌اش را نزد نایب السلطنه هند خواهد فرستاد.

از طرفی هدایایی هم از قبیل ۵ رأس اسب اصیل، یک عدد زین اسب از جنس طلا، لباسهای نفیس و پارچه‌های زربفت و ابریشمی و شراب تبریز برای نایب السلطنه و یک رأس اسب برای دام گارسیا ترونها - خواهد فرستاد. ضمناً ابراهیم

بیگ این را هم اضافه کرد که شاه اسماعیل قرار است او را در رأس نیرویی به قطیف و بحرین - که دست به شورش زده‌اند - بفرستد تا آنجا را دوباره به انقیاد خود در آورد و در این مورد از نایب السلطنه خواهد خواست تا تجهیزات لازم - برای انتقال نیرو به آنجا - تأمین کند. سفیر در پاسخ اعلام نمود که نایب السلطنه به هند رفته است و در هرمز - کسی بدون اجازه او نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد. بنابر این شاه که از قبل از این پاسخ با اطلاع بود گفت که اینها همه بهانه است و خود امکانات و بنادری را در اختیار دارد و می‌تواند از طریق آنجا نیروهایش را انتقال دهد و لذا چون این سرزمین‌ها در قلمرو او است، هرمز هم بدون داشتن ارتباط با این بنادر تباه شده به شمار خواهد آمد و از رونق خواهد افتاد.



سپس گیل سومز می‌نویسد: پرتغالی‌ها اردوگاه شاه اسماعیل را به مقصد تبریز - که از آنجا دو روز راه بود - ترک کردند و در بین راه از اماکن، روستاها و سرزمینهای آباد و پر جمعیت زیادی - که پر از حیوانات اهلی، تاکستان، باغ و باغ میوه بود - گذشتند. در نیم فرسنگی نرسیده به تبریز، حکمران آنجا با تعدادی سواره به استقبال سفیر و همراهان آمد. در موقع ورود به تبریز، هیئت پرتغالی را در عمارات مجلل و باشکوهی - که متعلق به حکمران بود - جا دادند. این عمارات با رنگهای آبی و طلایی، رنگ‌آمیزی شده بود و جویبارهایی پر از آب و نیز سه باب آب انبار، آن را احاطه می‌کرد و حمام آن نیز در میان باغ بزرگی قرار داشت و حکمران بنحوی بسیار شایسته از آنها پذیرایی کرد. آنها به مدت ۲۰ روز در آنجا اقامت گزیدند که تمام مخارج آن به عهده شاه اسماعیل بود. شهر تبریز دارای عمارات زیبا و ساختمانهای بسیار باشکوه و پر جمعیت بود. در این شهر تعداد

زیادی ارمنی هم سکونت داشتند. آیین عشاء ربانی ارمنی‌ها در این شهر به شرح زیر است.

نان (عشاء ربانی) درست مانند نان ما است - اما نه به این کوچکی - آنها نان را دو مرتبه و جام شراب (عشاء ربانی) - که به شیوه ما است - به یک مرتبه بلند می‌کنند و زمانی که نان بلند می‌کنند، بطرف افراد رفته و درست مانند ما می‌گویند: برادران دعا بخوانید. آنها نان عشاء ربانی مانند ما می‌خورند. ضمناً کسوت کشیش‌ها هم مانند جامه کشیش‌های ما است و با تصویر مصیبت حضرت مسیح آرایش یافته است. در فاصله ده فرسنگی این محل، شهر ارمنی‌ها که دارای ۲۰۰۰ باب خانه است، واقع شده است. شاهان سابق در گذشته با ارمنی‌ها بدرفتاری می‌کردند، اما از زمانی که شاه اسماعیل زمام امور را در دست گرفته با آنها به خوبی رفتار می‌شود و به آنها احترام می‌گذارند. ارمنی‌های ساکن در تبریز مثل ما مراسم روزه و استغفار و نیز اعتراف و توبه بجا می‌آورند و روزه می‌گیرند. شهر تبریز دارای ۱۶۰۰۰ خانواده است و درازای آن ۲ فرسنگ و پهنایش یک فرسنگ می‌باشد و فاقد دیوار و حصار است.

در گذشته جمعیت آن ۲۵۰۰۰۰ نفر بوده و هنوز هم در آن عمارات و ابنیه تاریخی وجود دارد. شاه اسماعیل این شهر را به عنوان اقامتگاه دائمی خود برگزیده، زیرا تبریز هم بزرگ است و هم اینکه همه چیز بوفور در آن یافت می‌شود.

پرتغالی‌ها بعد از اقامت در تبریز از مسیر دیگری رهسپار هرمز شدند و در این راه شهرهای زیادی را - که دارای زمینهای بارور بود و در آنجا حیوانات اهلی پرورش می‌یافت - پشت سر گذاشته وارد شهر کاشان شدند و تا دریافت پیام شاه اسماعیل به مدت ۱۵ روز در آنجا توقف نمودند و سپس رهسپار ورگان شده و از آنجا عازم شیراز گردیدند. در این مسیر از شهرها، قلعه‌ها و روستاهای زیادی - که در آن باغ و باغ میوه وجود داشت و حیوانات اهلی نیز پرورش می‌یافت - دیدن کردند. آنها

در مسیر کاشان - شیراز، مدت ۱۵ روز در بین راه بودند - نه به این دلیل که مسیری طولانی بود - بلکه به این سبب که برف سنگینی نازل شده بود و آنها می‌بایست با بیلچه راهشان را پاک کنند تا بتوانند حرکت کنند. فاصله کاشان تا شیراز فقط ۵۰ فرسنگ بود. در موقع ورود به شیراز رئیس بیوتات سلطنتی آنجا همراه با بیش از ۵۰ نفر سواره از سفیر و همراهان استقبال کرد و آنها را در عمارات بسیار بزرگ و زیبایی منزل داد و از آنها بنحوی در خور پذیرایی کرد و همه چیز در اختیارشان قرار داد. زمانی که پرتغالی‌ها در شهر شیراز بودند، حکمران آنجا، سلطان قولیر - بعد از سفری طولانی - وارد شهر شد و ساکنان آنجا - زن و مرد - با شادی و هلهله از او استقبال کردند.

حکمران* بعد از ورودش به شیراز سه بار میوه و مربا - از همه نوع - برای سفیر و همراهان فرستاد و دو روز بعد به افتخار سفیر ضیافتی بر پا کرد که از نیمه روز آغاز و تا نیمه شب به درازا کشید و به آنها البسه ایرانی داد. شیراز در گذشته شهری آباد با ساختمانهای مجلل و عمارات باشکوه و تمام ساکنان شهر بصراحت می‌گویند که این شهر در گذشته بسیار بزرگ و آبادان بوده و سیصد هزار نفر جمعیت داشته، اما اکنون جمعیت آن تنها ۳۵۰۰ نفر است. آنها نمی‌دانند که از چه زمان این شهر اینگونه ویران شده است. پرتغالی‌ها در شیراز به مدت ۱۱ روز به انتظار ورود فرستاده شاه اسماعیل - که بیمار شده بود - توقف کردند. آنگاه آنها از این شهر مسیرشان را ادامه داده و وارد شهر لار شدند. لار، شهری بزرگ و ثروتمند بود و حصاری - با برج و خندق - آن را در بر می‌گرفت. این برج و باروها از معماری بسیار زیبایی برخوردار بود. شهر لار دارای ساختمانها و ابنیه بسیار مجلل

* - سلطان قولیر باید با حکمرانان شیراز - خلیل سلطان ذوالقدر و علی بیگ ذوالقدر - مذکور در کتاب مورخ ایرانی خواند میر - نسبتی داشته باشد. سلطان قولیر - که گیل سومز و گوز می‌کنند، "Goes" در این موقع از او یاد ظاهر آید خلیل سلطان ذوالقدر باشد که نام او را در کتاب خواند میر، کتاب جیب السیر - جلد چهارم صفحات ۵۵۲ - ۵۵۰ که به شرح جنگ و نیز مایه ننگ خلیل سلطان ذوالقدر در جنگ چالدران - ۲۳ اوت ۱۵۱۴ در آن آمده است. شاه اسماعیل، کور سلیمان قورچی را مأمور کرده بود تا حکمرانان شیراز - که بعد از جنگ چالدران به شیراز مراجعت کرده بود - اعدام کن.

و با شکوه بود. امیر آنجا - ابراهیم شاه - خراجگزار شاه اسماعیل بود و همه دارای نشان شاه اسماعیل بودند. در شهر لار بنحوی گسترده اسب و سایر حیوانات اهلی تربیت می‌شود. گفتنی است که در شهر سکه‌هایی بنام «تانگواس» "Tanguas" و «لاری» "Lari" ضرب می‌شود، (سکه‌های قدیمی که در سرتاسر هندوستان رایج است). لار فاقد آب آشامیدنی است و در آنجا آب در آب انبار ذخیره می‌شود. پرتغالی‌ها دست آخر از لار عازم بندری شدند و در آنجا سوار کشتی شده و رهسپار هرمز گردیدند و به سلامت در آنجا گام نهادند.

فصل هفتم

مسافرت فرنائو مارتینز اوانجلو به لار - ۱۵۱۵

خلاصه‌ای از نامه آلفونسو دو آلبوکرک به دو مانوئل پادشاه پرتغال - هرمز -

۲۲ سپتامبر ۱۵۱۵

بعد از اینکه وارد هرمز شدم - امیر لار با اعزام فرستاده‌اش به‌همراه نامه‌ای به هرمز، اظهار علاقه نمود که از من دیدار کند. او ضمن اینکه یک رأس اسب از لار برایم فرستاد در نامه‌اش هم بسیار تعارف کرد که هر چه در لار دارد در اختیارم بگذارد.^۱ فاصله لار تا هرمز سه روز راه است. لار از شهرهای بزرگ ایران است و خراجگزار شیخ (شاه) اسماعیل می‌باشد. اینجانب نیز فرنائو مارتینز اوانجلو " Fernao Martins Evangelo" با مقداری پارچه چیت و سایر امتعه محصول قلمرو آن اعلیحضرت را به لار فرستادم تا او این کالاها را به فروش برساند و در مقابل به خرید اسب و سایر اقلام پرمفعت بپردازد.^۲



به غیر از گفته‌ها و اظهار نظرهای این دو آلبوکرک* در منابع پرتغالی اثری از شرح مسافرت فرنائو مارتینز اوانجلو به شهر لار دیده نمی‌شود. در هر حال فرنائو مارتینز به سلامت و و احتمالاً با موفقیت از این سفر مخاطره‌آمیز تجارتي به هرمز مراجعت

1- Braz De Albuquerque, Parte IV , Capitulo XLI

2- Cartas De Affonso , De Albuquerque, Tomo I, Cl, 1515, Sept. 22.

* - منظور آلفونسو دو آلبوکرک - نایب السطنه هند - و برارزو دو آلبوکرک، نویسنده و مورخ. مترجم

کرد، چرا که او در سال ۱۵۱۷ از بندر گوا - در هند - رهسپار دیو "Div" شد تا در آنجا - بدستور فرنانو دو الکاگوا "Fernao De Alcacova" - به عنوان عامل پادشاه پرتغال، به خرید و فروش کالا مبادرت کند.^۱

لازم: در باره تاریخ لارستان در خلال سده‌های میانه چنان اطلاعات ناچیزی موجود است که به تازگی - ۱۹۵۵ - یکی از دانشمندان ایرانشناس فرانسوی اظهار نمود که تاکنون لارستان مورد پژوهش تاریخی قرار نگرفته و بنا به گفته این دانشمند (ژان اوبن) ناامنی - بیش از فقدان و نبود منابع تاریخی - موجب گمنامی و ناشناخته ماندن سرزمین لارستان شده است.^۲

در فهرست شاهان این تک نگاری، ژان اوبن به دو شخصیت که عظمت مشکوک تخت حکومتی لارستان را در تصرف خود داشتند و بدان تداوم بخشیدند، اشاره می‌کند: علاء الملک (در نسخه برداری فرانسوی) - که در سال ۱۴۷۸، حکومت آنجا را در دست گرفت با وجود این درباره فوت او اشاره نشده است - و امیر هارون (یا هارون شاه) که به سالهای حکومت او ذکری به میان نیامده و ظاهراً در سال ۱۵۲۱ (احتمالاً دیرتر) وفات کرده است.

1- Portugues Embassies to Company and Benegal Chapter I Section 17.

2- Jean Aubin, "References four Lar medievale" Journal Asiatique, Paris 1955

فصل نهم

مسافرت جوائو دو میرا به بصره و به دهنه دجله و فرات ۱۵۱۲ و ۱۵۲۱

در ازمنه خیلی دور موقعی که روم بر جهان حکم می‌راند، یکی از فرزندان شبه جزیره اسپانیا - پرتغال به نام مارکوس اولیپوس تراژنوس - که عمدتاً به تراژان شهرت دارد - رهبری امپراتوری روم را به دست گرفت. او سیاست روم را با اندکی تفاوت کنار گذاشت و رهنمودهای اوگوستوس را بکار بست و در صدد بر نیامد تا مرزهای این جمهوری را وسعت بخشد. تراژان در اواخر عمر و در واپسین سالهای قدرت جهانی یونان در ارمنستان و بین النهرین به مصاف پرداخت و در زمستان سال ۱۱۶ - ۱۱۵ قبل از میلاد، بر دجله - واقع در رأس خلیج فارس - تسلط یافت. تراژان نخستین و آخرین امپراتوری بود که به آبهای خلیج فارس چشم می‌دوخت. ۱۴۰۰ سال بعد، دریانورد دیگری از شبه جزیره اسپانیا - پرتغال به رودخانه فرات، چشم دوخت. شرح ناقصی از نخستین سفرهای دریایی پرتغالی‌ها به بصره را می‌توان در اسناد پرتغالی‌ها بدست آورد. بنابر این در کتاب - هزینة‌های تأسیسات بازرگانی پرتغالی‌ها در هرمزها به ثبت رسیده و بنام "Fundo Antigo" خوانده می‌شود - آمده است که جائو دو میرا "Jao De Maira" ناخدای کشتی سن ژرژ، به همراه آنتونیو گیل - عامل بازرگانی پادشاه پرتغال -

فصل هشتم

تماس پرتغالی‌ها با بحرین، بصره و سایر نقاط خلیج فارس - ۱۵۱۵

هنگامی که آلفونسو دو آلبوکرک در هرمز بسر می‌برد و آنجا را به زیر یوغ پرتغال در می‌آورد - از ماه مارس تا نوامبر ۱۵۱۵ - این فرصت را هم بدست آورد تا از فرستادگان شاهان و شاهزادگان مناطق ساحلی خلیج فارس - که از اشغال هرمز توسط پرتغالی‌ها و نیز صف بندی تازه نیروها در آن صفحات پی برده و دست به کار شده بودند تا با اعزام به موقع فرستادگانشان، خود را طرف توجه آلبوکرک قرار داده و او را از حسن نیت خود به پرتغال و خدمت به پادشاه پرتغال مطلع سازند - در هرمز استقبال کند. در فصل پیش از دیدار فرستاده امیر لار از آلبوکرک در هرمز اشاره رفت. برابر گفته نایب السلطنه هند از جمله امیران و صاحب منصبانی که در این زمان از آلبوکرک دیدن کردند عبارت بودند از: امیر بحرین، امیر بصره - واقع در بخش علیای خلیج فارس - و میر ابواسحاق - صاحب منصب شاه اسماعیل که در آن موقع در ریشه‌ر مستقر بود^۱.

فرنائو لوپز دو کاستانهدا با وجودی که به صراحت می‌نویسد نایب السلطنه هند با اعزام فرستادگانی به نزد ابواسحاق و امیر بحرین، به دیدار آنها پاسخ داد، مع‌الوصف به نام این فرستادگان و به شرح سفر و مأموریت آنها، اشاره نمی‌کند^۲.

1- Albouquerque, Parte IV Capitulo XLI

2- Castan Heda, Livro III Capitulo CLIII

در بین روزهای ۱۵ و ۱۸ ژوئن سال ۱۵۱۷ با کالاهایی از قبیل پارچه، فلفل، زنجبیل و غیره، هرمز را به مقصد بصره ترک کرد تا در آنجا برای قلعه هرمز - که نایب السلطنه هند، آلفونسو دو آلبوکرک بنای آن را در سال ۱۵۰۵ آغاز و در سال ۱۵۱۵ به اتمام رسانیده بود - گندم خریداری کند^۱. ضمناً در همین کتاب مذکور است که جائو دو میرا در ماه سپتامبر یا اوایل اکتبر ۱۵۱۵ با محموله‌ای از گندم به هرمز مراجعت کرد و به پاس خدمات ارزنده‌ای که در راه خدمت به پادشاه پرتغال انجام داده بود، مورد تحسین و تمجید قرار گرفت. در ضمن آندرو کورسالی - اهل فلورانس که در خدمت پرتغالی‌ها بود - بدون جزئیات بیشتر و بدون اینکه از جائو دو میرا نام ببرد، طی نامه‌ای به لورفزو دومدیسسی راجع به کشف بصره اشاره می‌کند: بتازگی شهر بندری بصره واقع در خلیج فارس - که در حوالی آن رودخانه فرات جاری است و به دریا می‌ریزد - توسط افراد ما کشف شده است.

1- Book of Expenditures of the Portugues factory of Ormuz, July 17, 1516 TO April 26, 1518, Fundo Antigo: Numero 805

پرتغالی‌های عهد کهن برای دستیابی به مال و ثروت با تسلیم و رضا به هرگونه خواری و ذلت تن در می‌دادند و اقدامات تحریک‌آمیز را با دندان قروچه تحمل می‌کردند و هر چه را که مایه ناخشنودیشان بود با جسارت و بیباکی از سر راه خود بر می‌داشتند. اراده آهنین آنها روحیه انتخابشان را مستحکم می‌کرد و شجاعت تزلزل‌ناپذیرشان نیز عیب‌گیری‌ها و خرده‌گیری‌های انسانی و طبیعی را به هیچ می‌گرفت، در عین حال نباید فراموش کرد که شرارت و تبهکاری، فکر و اندیشه قهرمانان را به انحراف می‌کشد کما اینکه حرص و آز، پرتغالی‌ها را به گمراهی انداخت.

بعد از اینکه آلفونسو دو آلبوکرک در سال ۱۵۱۵ بر هرمز تسلط یافت، پادشاه پرتغال - دو مانوئل اول - که از خراج دریافتی از هرمز راضی نبود، در صدد برآمد تا از این رهگذر، مبلغ بیشتری را نصیب خود کند.

بنابر این در سال ۱۵۲۱ لوپز دوسکویرا (۱۵۲۱ - ۱۵۱۸)، نایب السلطنه هند در اجرای دستور مانوئل اول، مأمورانی را در گمرک هرمز منصوب کرد و با این اقدام تحریک‌آمیز، رنجش و آزدگی قومی تاجر پیشه را دامن زد. لذا از پاییز سال ۱۵۲۱ تا تابستان ۱۵۲۲ مقامات پرتغالی چاره‌ای نداشتند جز اینکه شورش مردم هرمز را

سرکوب کنند. در هر حال شجاعت و دلیری - که ماحصل جنگ است - بر کشمکش تسلط یافت - که دوراندیشی و آینده‌نگری - که سرچشمه پرهیزکاری است - از آن اجتناب می‌ورزید. یادآوری می‌گردد که امیران هرمز - پیش از آنکه هرمز - به دست پادشاه پرتغال افتد - خراجگزار شاه اسماعیل یا «صوفی» بودند، اما به پرداخت خراج به او، پایان دادند. مانوئل اول - که مایل بود از عایدات گمرک هرمز با اطلاع شود - در زمانی که لوپز سکویرا بر هند حکومت می‌راند، مأمورانی را در گمرک هرمز منصوب کرد، روی این اصل امیر هرمز علیه پرتغالی‌ها دست به شورش زد و پیشنهاد نمود همچون گذشته خراجگزار شاه اسماعیل باشد - در صورتی که شاه صفوی علیه پرتغالی‌ها به او یاری رساند. لذا صوفی - شاه اسماعیل - با این پیشنهاد خرسند شد و افرادی را جهت کمک به او اعزام کرد. اما وقتی که این افراد وارد هرمز شدند، امیر هرمز روی در نقاب خاک کشیده بود و امیر دیگری - که با پرتغالی‌ها همسو و همگام بود - بجایش نشسته بود. بنابر این صاحب منصبان شاه اسماعیل چون دیدند که آمدنشان به یاری امیر هرمز اقدامی بی‌هوده است، راه ورود کاروانهای تجارتي را به هرمز، مسدود کردند. لذا امیر هرمز عایدات خود را از دست داد و به همین دلیل به نایب السلطنه هند - دی دوواری دومنز (۱۵۲۴ - ۱۵۲۱) گفت که نمی‌تواند به پادشاه پرتغال خراج پرداخت کند.

بنابر این نایب السلطنه هند به منظور اینکه هرمز را از این اوضاع آشفته و تجاوزات افراد شاه اسماعیل نجات دهد، فرستاده بسیار شایسته‌ای بنام بالتاسار پسوا، به دربار شاه اسماعیل اعزام کرد.^۱

شرح سفارت بالتاسار پسوا به دربار ایران از کتاب ناآشنای آنتونیو تنریرو "Antonio Tenreiro" - که خود عضو این سفارت بوده - و اثرش در سال ۱۶۵۰ در کویمبرا "Coimbra" به چاپ رسیده و بار دیگر در سال ۱۶۵۵ تجدید چاپ شده - اخذ گردیده است. راجع به زندگی و شرح حال آنتونیو تنریرو اطلاعات

ناچیزی در دست است، با وجود این او در شهر کویمبرا دیده به جهان گشود. همچنین از تاریخ تولد و مرگ او اطلاعی در دست نیست و تنها یادگارش، کتاب او است.

هیئت بالتاسارپسوا - در حالی که شیپور و کرنا نواخته می‌شد - در ساعت ۱۰ صبح روز یکم سپتامبر ۱۵۲۳ - با یکی از شناورهای پرتغالی - جزیره هرمز را به مقصد ایران - بندرعباس - ترک کرد. کسانی که در این هیئت، بالتاسار را همراهی می‌کردند عبارت بودند از:

جواو دو گووا "Joa De Gouva" - نفر دوم سفارت -، ویسنته کوریا "Vicente" "Correa" - کاتب سفارت -، آنتونیو دونرونها - یهودی‌ای که در هرمز به آیین مسیحیت گروید - مترجم سفارت -، کالادو - کشیش -، گاسپار میلیهرو، آنتونیو تنریرو، مسلمانی بنام عبدالخلیفه و تعداد سیزده نفر پرتغالی - خدمتکار سفارت - که آنتونیو تنریرو، نامشان را فاش نکرده است.

آنتونیو تنریرو بدون اینکه منصب رسمی داشته باشد به هیئت بالتاسارپسوا پیوست و خود در این باره می‌گوید: «چون دیدم سفیر آماده حرکت است مصمم شدم با او همراه شوم تا هم به آرزویم جامه عمل پوشیده و جهان را ببینم و هم اینکه به حکم ضرورت می‌بایست محل اقامتم را تغییر دهم چه از شخصی بیمناک بوده که با او نزاع کرده بودم، او خیلی متمول بود و از سکوتش بسیار هراسناک بودم^۱».

پرتغالی‌ها چند روزی در بندرعباس اقامت گزیدند و در آنجا چند رأس اسب برای سواری خود و چند نفر شتر - برای حمل بار و اثاثیه - خریداری کردند. مؤلف کتابی - که از آن برای شرح هیئت بالتاسارپسوا سود جست - در یادداشتی مختصر، بندرعباس را به عنوان بندری که بام خانه‌های آن با نی و بوریا پوشیده

شده و ساکنان آن افرادی تهیدست می‌باشند و سرزمینش سرشار از خرما و مرغوب است، وصف کرده است.

پرتغالی‌ها بعد از اینکه بندرعباس را ترک کردند، مسیرشان را به مسافت ۵ الی ۶ فرسنگ در امتداد ساحل و در سرزمینی غیر مسکون - که در آن چند حلقه چاه آب شیرین و در میان تک و توک نخل خرما چند باب خانه‌های محقر هم وجود داشت - پی گرفتند و اولین روز سفرشان را به پایان رسانیدند.

هیئت پرتغالی آنجا را که پشت سر گذاشتند و سه روز راهپیمایی کردند به محلی بنام «کهورستان» رسیدند که در تیول امیر هرمز بود. در این محل چند حلقه چاه آب شیرین گوارا، تعدادی نخلستان و در نزدیک آن کاروانسرای بزرگ - ساختمانی یک طبقه، طاقدار با چند دروازه - و یک باب آب انبار، وجود داشت.

اشعه شدید و بی امان آفتاب در فصل تابستان، کهورستان را چون جهنمی سوزان در آورده بود، طوری که آنتونیو تنزیرو به عنوان شاهد عینی می‌نویسد که خود، افرادی را دیده که به علت گرمای سوزان در این سرزمین خفه شده و از پای در آمده بودند. بعد از ترک کهورستان، هیئت بالتاسارپسوا، خلیج فارس را پشت سر گذاشته و مسیرشان را بطرف شمال و داخله ایران ادامه دادند و بعد از گذر از سرزمین خشک و لم یزرع و عبور از دره‌ای - با نخلستان و حلقه‌های چاه آب شیرین و گوارا - وارد شهر لار شدند که در قلمرو شاه ایران قرار داشت.

بالتاسارپسوا و هیئت همراه در حومه شهر لار - که در آن زمان دارای ۴۰۰۰ سکنه بود - منزل گرفتند، اما مورد استقبال امیر لار قرار نگرفتند، چون به نقل از فرناؤ لوپز دو کاستانهدا که آنتونیو تنزیرو را می‌شناخت - سفیر از ادای احترام به امیر لار قصور ورزید و با ارسال هدیه‌ای ناچیز آن هم توسط واسطه‌ای دون پایه به او اهانت کرد که امیر نیز از قبول آن سر باز زد^۱.

1- Fernao Lopez De Castan Heda, Itinaerario De Antinio Tenreira, Coimbra 1560

بالتاسارپسوا مصمم شد که خود شخصاً هدیه را به امیر تقدیم کند. بنابر این سفیر با نظم و آرایش کامل - در حالی که تعدادی گارد مسلح هم او را همراهی می‌کرد - سواره عازم محل سکونت امیر لار شد، اما نرسیده به عمارت امیر در خیابانی تنگ مورد حمله تعدادی از ساکنان لار قرار گرفت. حمله کنندگان با فرود آوردن گرز آهنین به سر سفیر، او و تعدادی از پرتغالی‌ها را سخت مجروح ساختند. ضمناً نه تنها این افراد پرتغالی‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند بلکه ساکنان این خیابان نیز از طریق پنجره‌های خانه‌هایشان به پرتغالی‌ها با سنگ و تیر و پیکان حمله کردند. شگفت اینکه آنتونیو تنریرو - از روی سهو یا بطور عمد - از بیان این رخداد و نیز دشمنی و غرض‌ورزی امیر لار با هیئت پرتغالی کوتاهی کرده است. با وجود این آنتونیو تنریرو - که اثر او مأخذ اصلی شرح سفر و سفارت بالتاسارپسوا می‌باشد - اظهار می‌دارد که پرتغالی‌ها چند روزی در لار اقامت گزیدند، اما به علت تغییر آب و هوا تقریباً همگی بیمار شده، طوری که مجبور شدند در آنجا حجامت کنند. سفیر بعد از اینکه خود و همراهانش حالشان بهبود یافت، چند رأس اسب خرید و هیئت آنجا را ترک و به مسیر خود ادامه داد. آنتونیو تنریرو راجع به شرح سفر هیئت بعد از ترک لار می‌نویسد:

بعد از اینکه شهر لار را ترک گفتیم مسیرمان را در راهی سخت و ناهموار به مدت سه روز در پیش گرفتیم و در سرتاسر این مسیر - در این سه روز - با هیچ چیز قابل‌ذکری برخورد نکردیم. آنگاه در دره‌ای در امتداد رودخانه‌ای کوچک در سرزمینی غیر مسکون با ترس و هراس بیش از حد - به علت وجود شیر جنگلی - اتراق کرده، آنجا خوابیدیم و این در حالی بود که همگی گوش به زنگ و اسب‌ها را مهار کرده آماده حرکت در آورده بودیم و قاطر‌ها - که جهت حمل بار و اثاثیه کرایه کرده بودیم - در وسط قرار داده و اطراف آن آتش زیادی بوجود آورده بودیم. ضمناً افرادی بودند که از وجود شیر جنگلی بیمناک شده و به ما می‌گفتند که در

این محل شیر جنگلی به وفور دیده می‌شود و اغلب چارپایان کاروانهایی که، در اینجا اتراق می‌کنند از پای در می‌آورند.

با وجود این در سرتاسر آن شب به علت هوشیاری افراد و بر پا کردن آتش با هیچ جانور وحشی برخورد نکردیم. این رودخانه (آب فسا) از شرق به سمت غرب جاری بود و به خلیج فارس می‌ریخت*. روز بعد که این مکان را ترک کردیم، مسیرمان را در سرزمینی - که قلمرو امیر لار بود - در پیش گرفتیم و بعد از اینکه از رشته کوهی عبور کردیم، وارد سرزمینی آباد و مسکون - با روستاهای بزرگ که ساکنان آن همه کشاورز و دامدار بودند - شدیم. در نزدیک این محل برج و بارو، قلعه‌ای صخره‌ای و یک باب آب انبار بزرگ، جهت ذخیره آب باران - وجود داشت. ساکنان این قلعه و دژ، زمانی که پی به حضور راهزنان می‌برند از خود واکنش نشان می‌دهند، زیرا راهزنها هیچوقت کمتر از گروههای یکصد نفری، حرکت نمی‌کنند. راهزنها ترکمن و از رعایای صوفی - شاه اسماعیل می‌باشند و همواره در چادر بسر می‌برند. چادرهای آنها گرد و سفید رنگ است و از جنس کتان و پشم می‌باشد. پیشه آنها تربیت اسب و دامداری است. ترکمن‌ها مردمانی سفید پوست و چهره‌اشان گل انداخته است. ترکمن‌ها لباسهای کتانی ضخیم می‌پوشند که تا سر زانویشان می‌رسد و در فصل زمستان آستر - این لباس‌ها - پوست بره و خرگوش می‌باشد. زنان ترکمن بسیار زیبا هستند و قالی‌های بسیار نفیس ابریشمی می‌بافند و همیشه در چادر زندگی می‌کنند. ترکمن‌ها بر اسب‌های نجیب و مادیان‌های خوب - که خود آن را تربیت می‌کنند - سوار می‌شوند. مردان ترکمن با کمان و شمشیرهای پهن و یا خمیده و سپر فولادی - مسلح هستند و در نبردهای سنگین

*- ژان اوین که این بخش از نوشته آنتونیو تنریو را مطالعه کرده، بر این باور است که هیئت پرتغالی بعد از اینکه لار را ترک کرد به رودخانه قره آقاج - نزدیک ارزین - رسید. در واقع رودخانه‌ای که تنریو می‌گوید از شرق به غرب جاری است و وارد خلیج فارس می‌شود، بی هیچ تردید رودخانه قره آقاج می‌باشد. ن. ک

از نیزه و زوبین نیز استفاده می‌کنند. ترکمن‌ها در تابستان و زمستان در چراگاه بسر می‌برند، زیرا هنگامی که در یک منطقه برف می‌بارد به منطقه دیگری - با آب و هوای ملایم‌تر - کوچ می‌کنند. هیئت پرتغالی در تمامی سرزمین‌ها و چراگاههای متعلق به شاه اسماعیل، با ترکمن‌ها برخورد می‌کردند. ترکمن‌ها از قانون شاه اسماعیل - (صوفی) - که رافضی خوانده می‌شوند و به زبان عربی به معنای بدعت گذار است - پیروی می‌کنند، به این مفهوم که آنها به (حضرت) علی بیش از (حضرت) محمد، احترام می‌گذارند*. ترکمن‌ها به زبان ترکی تکلم می‌کنند و خود را قزلباش می‌خوانند - که در زبان ترکی قزلباش به معنای کلاه قرمز است. اما آنچه که من از رفتار و کردار آنها پی بردم این بود که آنها نه از دین اسلام و نه از دین نصارا و نه از آیین دیگری، پیروی می‌کنند.

به هر حال پس از اینکه قلمرو امیر لار را پشت سر گذاشتیم راهمان را بطرف شمال غرب از سر گرفتیم و آنگاه به جلگه‌ای گسترده فرود آمدیم - که بین دو رشته کوه قرار داشت: رشته‌ای در سمت جنوب که در امتداد دریا و خلیج فارس کشیده می‌شد و چندان مرتفع نبود و پر از سرو بود و رشته‌ای که در سمت شمال قرار داشت و تا فاصله زیادی امتداد می‌یافت. این جلگه بین این دو رشته کوه - واقع بود.

پهنای این جلگه ۸ فرسنگ و در بعضی جاها ۶ فرسنگ بود و درازایش ۵ روز راهپیمایی بود و ایرانیان آن را «خشک زرد» می‌نامند و ما بعد از ۵ روز راهپیمایی، در حوالی چادرهایی - که همه چیز در آن یافت می‌شد، اردو بر پا کردیم. در امتداد این جلگه گوزن و انواع و اقسام جانوران شکاری وجود داشت. بنابر این، در سرتاسر این مسیر، شیر جنگلی، نوعی پلنگ (که اهالی بیش از شیر از آن

* - تا حالا شنیده نشده که مسلمانی شیعه اینگونه عمل کند چه شیعیان ضمن اینکه به تمامی آیین اسلام باور دارند و همچون سایر مسلمانان به پیامبر اکرم احترام می‌گذارند و تنها حضرت علی و یازده فرزندش را به عنوان امام خود شناخته و این امر به این معنا نیست که شیعیان به حضرت علی بیش از پیامبر احترام می‌گذارند. مترجم.

می‌ترسیدند)، گرگ و خرس به وفور دیده می‌شد و خسارات زیادی به چادرها وارد می‌آوردند. لذا چادرها ضمن اینکه بگونه‌ای تنگاتنگ در کنار هم قرار داشتند، حصاری هم آنها را در بر می‌گرفت و در وسط آن نیز آغلی - برای نگهداری اسب و گله در شب - بر پا بود و در خارج این حصار سگ‌های تنومندی - که همگی زنگی بر گردنشان آویزان بود - پاس می‌دادند^۱.

در هر حال سفیر و هیئت پرتغالی و از جمله آنتونیو تنریرو، بعد از اینکه جلگه‌های واقع بین این دو رشته کوه را با نظم و پیشرفتی مناسب، پشت سر گذاشتند، وارد شیراز شدند و مقامات شهر - با تعداد پنجاه نفر سواره نظام - از آنها استقبال کردند و پرتغالی‌ها را در حومه شیراز جا دادند. در اینجا سفیر، دوباره بیمار شد، اما این بار نه تنها او، بلکه تمامی پرتغالی‌ها بیمار شدند و آنگونه که آنتونیو تنریرو تصریح می‌کند تعداد سه‌الی چهار نفر پرتغالی به علت این بیماری جان خود را از دست دادند، اما بقیه توسط طبیب بسیار حاذق شیراز، بهبود یافته، سلامت خود را باز یافتند.

چند روزی که پرتغالی‌ها در شیراز اقامت گزیدند، آنها را در عمارات بزرگ و باشکوه - که پر از اشجار و درختان میوه بود - جا دادند و آنتونیو تنریرو شرح اقامت پرتغالی‌ها را در شیراز اینگونه به قلم می‌آورد:

«حکمران شیراز به افتخار سفیر پرتغال و هیئت همراه پذیرایی مجللی به عمل آورد و چون این مراسم از ویژگی‌هایی برخوردار بود، آن را بیان می‌کنم. ایرانیان در

1- Antonio Tenreira, Capitulo IV

گفتنی است که آنتونیو تنریرو مسیر حرکت هیئت پرتغالی - بین لار و شیراز - را به دقت توضیح نمی‌دهد، اما بنا به نظر ژان اوین، آنها از رودخانه قره آقاج گذشته و از سلسله کوهی که در سمت چپ واقع بوده و کوه میمند خوانده می‌شود، عبور کرده و از طریق میمند و زنجیران وارد شیراز شده‌اند. جهت اطلاع بیشتر راجع به مسیری که مسافران سده میانه بین شیراز و کارزین طی می‌کرده و منازل بین این مسیر، ن. ک

Guy Le Strange, "The Geographical Part of the Nuzhat-Al-Qulub" and Mesopotamia and Persia under the Mongols in the 14 century A.D" London, 1903.

این شهر از صبح نوشابه قوی و اشتهاآوری می‌نوشتند که اثر آن تا نیمه شب و یا تا صبح روز بعد - اگر روز بعد از پای در نیایند - باقی می‌ماند و چون کاملاً مست شدند از نوشیدن آن دست می‌کشند. در این مراسم قدح‌های سیمین و زرین بسیار زیبا - که در آن فیروزه و یاقوت بطرزی استادانه بکار رفته بود - و نیز انواع و اقسام آلات و ادوات موسیقی وجود داشت و زنان و مردان خواننده و نوازنده‌ای حضور داشتند که بخوبی چنگ می‌نواختند و از عهده نواختن سایر آلات بطرزی موزون و خوش نوا، بر می‌آمدند. ایرانیان با تشریفاتی خاص بیکدیگر هدایای ارزشمندی می‌دادند. موقعی که مهمان وارد منزل میزبان می‌شود، به او پارچه ابریشمی - و یا هر پارچه ارزشمند دیگر - می‌دهد. مهمان به محض اینکه پا به آستانه در گذاشت - از آنجا تا جایی که باید استقرار یابد - او این پارچه را با تشریفاتی ویژه توأم با ادای احترام با خود حمل می‌کند و همین که سر جای خود نشست نوکر جوان میزبان این پارچه را از او می‌گیرد. آنها موقعی که می‌خواهند باده نوشی را آغاز کنند، از جای خود بلند شده و بعد از ادای احترام به یکدیگر قدحشان - که به اندازه کافی مملو از شراب است - سر می‌کشند و آنگاه می‌نشینند و باده نوشی - در قدح‌های کوچکتر - از سر می‌گیرند و زمانی که تا حدودی مست از باده شدند، میزبان هدایای خود را که شامل - نیم تنه ابریشمی با آستری خز و شمشیرهای مرصع است - به مهمانان می‌دهد. سپس میزبان لباسهای مهمانان را در می‌آورد و به آنان لباس هایی که - خود آماده کرده است - می‌دهد و به کمرشان شمشیرهای بسیار ارزشمندی می‌بندد. آنگاه پذیرایی شام - که شامل انواع و اقسام غذاهای لذیذ و خوشمزه است - شروع می‌شود و بدینگونه این مراسم پایان می‌پذیرد. در این مراسم حکمران شیراز بسیار شگفت زده می‌نمود که سفیر پرتغال و هیئت همراه شرابشان را با آب می‌نوشتند»^۱.

در هر حال آنتونیو تنریرو بدون اینکه به حضور هیئت بالتاسارپسوا در شیراز و نیز موضوع با اهمیت‌تری اشاره کند می‌نویسد که پرتغالی‌ها بعد از ترک شهر شیراز مسیرشان را بطرف شمال غرب در پیش گرفتند و کوهها و رشته کوههایی - از جمله «کوه اسکندر» در سمت چپ خود - پشت سر گذاشتند و بعد از بیش از بیست روز راهپیمایی و طی یکصد فرسنگ راه - بنا به محاسبه آنتونیو تنریرو - وارد شهر اصفهان شدند. ضمناً آنتونیو تنریرو راجع به شرح سفرشان از شیراز به اصفهان به مطلب چندان با اهمیتی اشاره نمی‌کند و فقط می‌گوید: پرتغالی‌ها بعد از یک روز راهپیمایی در خانه‌های بسیار بزرگی که کاروانسرا خوانده می‌شد، منزل می‌گرفتند و در بعضی از این کاروانسراها یک نفر حضور داشت - که همه چیز مورد نیاز پرتغالی‌ها را در اختیارشان می‌گذاشت: کاه، جو، پنیر، کشمش، یک نوع غذا که از عسل ساخته می‌شد، گردو و نوعی آجیل - که در شبه جزیره اسپانیا - پرتغال به آن Torao می‌گویند. افزون بر این در بعضی از این کاروانسراها، غذا و مواد خوراکی بطور مجانی به پرتغالی‌ها داده می‌شد، چون بنا به گفته آنتونیو تنریرو در این جاها به همین منظور مبالغی در اختیارشان گذاشته می‌شد. غذاهایی که به پرتغالی‌ها داده می‌شد عبارت بود از نان و عسل - که به محض ورود به کاروانسرا می‌خوردند - و آنگاه بنا به سلیقه‌اشان گوشت به آنها داده می‌شد. هیئت پرتغالی در موقع عبور از گردنه‌ها بسیار هراسناک و دلوایس می‌شدند که مبادا مورد حمله راهزنان قرار گیرند، اما چون در مسیر اصفهان دسته‌ای قاطرچی‌ها با آنها همسفر بودند و از طرفی بالتاسارپسوا تعداد ۱۰ الی ۱۲ نفر تفنگچی هم در اختیار داشت، راهزنان هرگز جرأت نکردند به آنها حمله کنند و در نتیجه سفیر و همراهان به سلامت وارد اصفهان شدند. در اصفهان پیش از آنکه - مسیرشان را بطرف شمال و شهر کاشان از سر گیرند - در عماراتی واقع در میدان شهر، منزل گرفتند. آنتونیو آنگاه ادامه می‌دهد:

چند روز در اصفهان اقامت نموده و در آنجا استراحت کردیم و آنگاه بطرف شمال و دربار شاه اسماعیل، مسیرمان را ادامه دادیم. در نخستین روز سفر به تعدادی عمارات بزرگ و زیبا که پیرمردی در آن می‌زیست برخورد کردیم. این ساختمانها و پیرمرد صرفاً به منظور تیمار و نگهداری از چهار پلنگ اهلی - که برای شکار تربیت شده بودند - اختصاص یافته بود. شاه اسماعیل بی اندازه به شکار علاقه داشت، لذا دستور داده بود این پلنگ‌ها در این عمارات تیمار و نگهداری شوند.

در دومین روز به دشت بزرگی فرود آمدیم - که در آن برجی نسبتاً بلند - که کلاً از سر و جمجمه گوزن نر ساخته شده بود قرار داشت و بنا به گفته یک نفر ایرانی که همراهمان بود، این برج بنا به دستور صوفی - شاه اسماعیل - که در این دشت شکار کرده و بسیار لذت برده، ساخته شده بود که شرح ماجرای این شکار به قرار زیر است:

«روزی که شاه اسماعیل به دشتی فرود می‌آید - که در حوالی رشته کوهی قرار داشته - لذا به تمام افراد تحت امرش دستور می‌دهد تا به سه ردیف منظم در آیند، خود و نخبگان نظامی‌اش در صف مقدم قرار می‌گیرند و بعد از آنها افراد جای می‌گیرند و در عقب هم، زنان استقرار می‌یابند. بنابر این با این آرایش رهسپار این رشته کوه می‌شوند و در شیبی تند - جایی که جانوران شکاری نمی‌توانند از آن بالا بروند - استقرار می‌یابند، زیرا شاه اسماعیل از عهده شکار این جانوران بر نمی‌آمد، مگر اینکه در نزدیک جایی که دارای شیبی تند می‌بود، مستقر می‌گشت. آنگاه در حالی که شاه اسماعیل از هر دو طرف - توسط افرادش - جانوران را به محاصره در آورده، خود و افراد خط مقدم وارد شکارگاه شده و تا آنجا که می‌توانستند - نخست با تیر و کمان - و آنگاه با شمشیر، این جانوران وحشی را شکار کردند و چون خود خسته شد، افراد را به شکارگاه فرستاد تا بقیه جانوران را از پای در آورند. در صورتی که افراد با شیر و یا پلنگی روبرو می‌شدند، کسی مبادرت به شکار آن نمی‌کرد مگر خود شاه اسماعیل. او برای شکار شیر و یا پلنگ

از اسبش پیاده می‌شد و بر قاطری - چون قاطر کمتر از شیر می‌ترسد - سوار می‌شد و آنگاه آن را شکار می‌کرد. محاصره جانوران زمانی به پایان رسید که تمامی آنها کشته شده بودند. این کشت و کشتار جانوران - در این رشته کوه - سه الی چهار روز به درازا کشید. در این محل شاه اسماعیل بخاطر اینکه یاد و خاطره این شکار به دست فراموشی سپرده نشود، دستور می‌دهد تا از سر جانورانِ هلاک شده، برج بلندی بر پا سازند، که ما در امتداد مسیر با آن مواجه شدیم^۱.

بالتاسارپسوا و هیئت همراه که وارد کاشان شدند در حومه این شهر و در نقطه‌ای غیر مسکون اما در عمارتی بسیار زیبا منزل گرفتند. این گونه عمارات دارای قدمتی زیاد بود و از بناها و لوحه‌های یادبود از جمله مقبره مالکان آن - که دیگر یاد و خاطره‌ای از آنها وجود نداشت - برخوردار بود. پرتغالی‌ها به علت آب و هوای بالنسبه ملایم آنجا بخشی از فصل زمستان - و به انتظار رسیدن بهار - در کاشان بسر بردند. با گرم شدن هوا پرتغالی‌ها کاشان را به مقصد تبریز ترک کردند و منزلگاه راحتی را از طریق قم، ساوه، سلطانیه، زنجان، میانه و ترکمن، پشت سر گذاشتند.

از کاشان به ساوه هیئت پرتغالی از سرزمین صاف و شن زار و در عین حال کم آب عبور کرد. ضمناً سفیر و همراهان یک روز و یک شب نیز در کاروانسرای بسیار زیبایی - که در حوالی قم بنا شده بود - به استراحت پرداختند.

از قم تا ساوه نیز سه روز در راه بودند. در زنجان هم بالتاسارپسوا و همراهانش دو روز اقامت نمودند و توسط والی آنجا «قاسم بایندر؟» بطرزی با شکوه مورد استقبال واقع شدند و تئریرو در این باره می‌نویسد: «او مردی نجیب و گشاده دست بود و باشکوه و جلال تمام از ما به روش ایرانیان - که پیش از این از آن اشاره رفت - پذیرایی کرد. روز بعد آنجا را ترک کردیم و والی تا مسافتی چند با ما همراه شد. او

با خود تعدادی قوش آورده بود و در امتداد رودخانه‌ای با آنها، به شکار پرندگان پرداخت. آنگاه قبل از آنکه مسیرمان را از سر بگیریم در آنجا اتراق کرده، دوباره مورد پذیرایی با شکوه والی - که با خود همه گونه وسایل پذیرایی آورده بود - قرار گرفتیم و سپس با احترام زیاد از ما جدا شد و رهسپار دیار خود گردید^۱.

پرتغالی‌ها پس از عبور از منطقه‌ای کوهستانی به شهری کوچک، بنام - ترکمن - رسیدند و در آنجا بعد از عبور از رودخانه‌ای - که بل آن رو به ویرانی نهاده بود - در حالی که مسیرشان را بطرف تبریز در پیش گرفته بودند، وارد سرزمینی شدند - که پر از روستا و مزرعه کشاورزی بود و جمعیت زیادی در آن سکونت داشت. آب و هوای این سرزمین سرد و همه جا پوشیده از برف بود و برای سفیر و همراهانش زحمت و دردسر زیاد بوجود آمد، زیرا چارپایانی که - اثاثیه و بار و بنه حمل می‌کردند - مرتب لغزیده و می‌افتادند و سر پا نگهداشتن آنها، کاری بس دشوار شده بود. هیئت پرتغالی در نزدیکی‌های تبریز از گردنه باریک و صخره‌ای عبور کرد و یک نفر ایرانی به آنتونیو تنریو گفته بود که این گردنه توسط انسان و با تیشه و تبر ساخته شده است. این گردنه عظیم و هولناک که در ۲۵ مایلی شرق تبریز و در راه اصلی میانه واقع شده، به «گردنه شبلی» شهرت دارد. از این گردنه به سمت شمال غرب کافی بود با یک روز راهپیمایی، هیئت بالتاسارپسوا به مشهورترین، بزرگترین و ثروتمندترین شهر - در قلمرو صوفی - موسوم به تبریز، فرود آیند.

تبریز که نقطه پایانی هیئت میگل فریرا و فرنائو گومز دو لومز بود در سفرنامه آنتونیو تنریو تنها به عنوان منزلگاهی از آن اشاره رفته، زیرا این شهر که پایتخت کشور ایران بود در موقع ورود هیئت بالتاسارپسوا، شاه اسماعیل در آن حضور نداشت. آنتونیو تنریو در خصوص حضور هیئت بالتاسارپسوا در تبریز می‌نویسد:

«در این شهر در عماراتی بزرگ و با شکوه - که دارای اشجار و درختان میوه بود - منزل گرفتیم و چند روزی به استراحت پرداختیم و حاکم شهر همواره برایمان

خواربار مورد نیاز می‌فرستاد و علوفه برای اسب‌ها هم تأمین می‌کرد. بعد از چند روز عازم دربار و اردوگاه «صوفی» شدیم.^۲

در هر حال، پرتغالی‌های هیئت بالتاسارپسوا بعد از ترک تبریز و طی ۵۵ فرسنگ راه بطرف شرق و یک روز راهپیمایی وارد اردوگاه شاه اسماعیل شدند. گفتنی است که پرتغالی‌ها بعد از اینکه تبریز را ترک کردند و ۵۰ فرسنگ راه بطرف شرق پیمودند وارد یک منزلی اردوگاه شاه ایران شدند. آنها در این سفر و سفرهای دیگر با تعداد زیادی ترکمن و *Allas (شاید تیره‌ای از افشارها) در مسیرشان - مواجه شدند. این بار بنا به گفته آنتونیو تنریرو، پرتغالی‌ها در چادر - که با خود حمل می‌کردند - به استراحت پرداختند، اما بیشتر اوقات در کاروانسراها - اتراق می‌نمودند.

در این مسیر، پرتغالی‌ها از کشتزارها و مناطق کوهستانی و زمینهای پر از علف و بدون درخت - مگر سپیدار، زبان گنجشک و بید که در باغ‌ها و سایر جاها کاشته بودند - عبور می‌کردند. بنا به گفته آنتونیو تنریرو ساکنان این دیار جهت پخت و پز از پهن اسب و شتر استفاده می‌کردند و فاقد سوخت بهتری بودند. با وجود این، این سرزمین دارای یک نوع روغن بنام نفتا "Naphta" بود که در طب محلی از آن استفاده می‌کردند. در این نقطه بالتاسارپسوا پیامی از صاحب منصبان شاه ایران دریافت کرد که از او خواسته بودند تا پرتغالی‌ها در نزدیک رودخانه - اردو بزنند. بنابر این آنها به مدت ۱۰ الی ۱۲ روز در کنار این رودخانه اقامت گزیدند و سپس با دریافت پیام دیگری، رهسپار اردوگاه شاهی شدند. در نیم منزلی نرسیده به اردوگاه، تعدادی از صاحب منصبان شاه - بطور سواره - به پرتغالی‌ها ملحق شدند و

2- Antonio Tenerero, Capitulo XV

* - ترکمن‌های افشاری عبارتند از انبالو، الپ الو Alplu و اوسالو Usalu. ن. ک.

M. Minorsky; Tadhkirat. Al- Muluk: A Manual of Safavid administration (Circa 1137/1725), London 1943, p. 16 & 165.

به محض اینکه به اردوگاه رسیدند در جایی که برایشان در نظر گرفته شده بود، چادرهایشان را بر پا کردند.

بعد از اینکه در چادرها استقرار یافتند وکیل** شاه، برایشان غذا و آذوقه تدارک نمود و به آنها گفت که به استراحت بپردازند. آنگاه آنتونیو تنریو می‌نویسد:

چند روزی در اردوگاه شاه اقامت نمودیم، اما نه شاه و نه وکیل هایش با سفیر پرتغال تماس نگرفتند، زیرا آنها سرگرم تدارکات برپایی پذیرایی سنگین و مفصلی بودند که شاه عموماً برای صاحب منصبان بزرگ و کوچک قلمرو خود و نیز سایر افراد صاحب جاه - که به حضورش می‌رسند - ترتیب می‌دهد. لذا امیر سه ایالت گیلان، شیروان و مازندران و نیز دو نفر از فرستادگان شاه گرجستان - که مسیحی‌اند و همسایه شمالی صوفی هستند - وارد اردوگاه شدند و من آنها و سایر بزرگانی که به آنجا آمده بودند را از نزدیک دیدم.

ایرانیان این جشن را «نوروز» می‌گویند که به معنی اولین روز سال است. گفتنی است که ایرانیان نخستین روز فصل بهار - نوروز - را جشن می‌گیرند. به همین منظور شاه اسماعیل - صوفی - در این اردوگاه انواع و اقسام خوردنی و نوشیدنی لذیذ و گوارا، پارچه‌های ابریشمی و زریفت، شمشیرهای آراسته به طلا، فیروزه و یاقوت و اسب‌های زین کرده - با زین‌های نقره کوب که در آن پوست قاقم و سمور و سایر اشیاء گرانبه‌اء بکار رفته بود - جمع‌آوری کرده بود که می‌بایست آن را به صاحب منصبان و افراد - برحسب شأن و مقامشان - داده شود. در آن روز، صبح علی‌الطول، تعداد زیادی چادر مجلل و بزرگ و نو - برای شاه اسماعیل بر پا گردید که در میان آنها چادری بود فوق‌العاده بزرگ و جادار، که آن را برای خود

** - برای مطالعه پیرامون منصب وکیل و اماره و کیلات در دوران شاه اسماعیل اول (1501-30/907)، ن. ک.

The principal offices of the Safawid state during the reign of Isma'ili (907-30/1501-24), bulletin of the school of oriental and African studies, vol. XXVII, London, 1960 and "Some notes on the provincial administration of the early Safawid" همان مأخذ, vol. XXIII, London 1964, By R.M.Savory

صوفی در نظر گرفته بودند. این چادر بزرگ و کروی شکل درست به اندازه شبستان کاخ شاه شبه جزیره اسپانیا - پرتغال بود و دیرک بالنسبه بزرگی در وسط آن قرار داشت که به رنگهای طلایی و آبی آسمانی رنگ آمیزی و با روغنی بسیار مرغوب جلا، داده شده بود. سرتاسر این چادر را با پارچه های نرم و براق - ساتن رنگارنگ - و با نقش و نگارهای فراوان پوشانیده و با قالی های بسیار نفیس و مجلل مفروش و بالشتک های بیشماری - در آن قرار داده بودند. از دیگر سو دیوارهای برجسته چادر آن را بسیار جادارتر کرده بود، طوری که تمامی امیران و صاحب مصبان به راحتی و با نظم در آن جای می گرفتند و شاه اسماعیل (صوفی) خود در جلو آنها - قرار گرفته بود. افزون بر این در جلو این چادر رواقی با همان کبکبه و دبدبه بوجود آورده بودند که بیشتر فضای اردوگاه را گرفته و به عنوان ایوان چادر صوفی بکار می رفت. این رواق نیز با فرش های بسیار زیبا و نفیس مفروش گردیده بود و کلیه خدمات و از جمله تدارکات غذا در آن صورت می گرفت. گفتنی است که در سرتاسر این چادر فرش های بیشمار پهن کرده و بر روی آنها پارچه های ابریشمی گسترانیده بودند و بر روی آنها نیز قدح و پیاله های نقره ای پر از شراب، گذاشته بودند. ضمناً در جلو شاه اسماعیل قدح های زرین و سیمین که با فیروزه و یاقوت تزیین شده بود و سایر ظروف طلایی قرار داشت.

آنتونیو تنریو ادامه می دهد:

شاه در این پذیرایی دستور داد که سفیر و تعدادی از پرتغالی ها در صف جلو (که من هم در زمره آنها بودم) قرار گیرند و ما تمام وقت مشغول تناول غذاهای لذیذ و گوناگون بودیم و شاه نیز مرتب زل زل به سفیر نگاه می کرد و دستور آوردن غذا به او و همراهانش می داد. غذاهایی که در این پذیرایی مصرف شد عموماً گوشت گوسفند، پلو به رنگهای مختلف، انواع و اقسام شیرینی و شربت و حلوا و نان گندم بود، اما جوجه وجود نداشت، زیرا مردم این سامان به ندرت جوجه می خورند. تمامی امیران و صاحب منصبان در این مراسم - که مدت زیادی هم بطول انجامید

- به نوبت به شاه شراب می‌دادند و پسر^{*} شاه که ۱۶ ساله بود پا به پای پدرش ضمن گوش دادن به آهنگ انواع و اقسام آلات و ادوات موسیقی - چنگ، فلوت، نوعی پیانو و آلات دیگری که ما استفاده نمی‌کنیم - شراب می‌نوشید و نوازندگان بگونه‌ای ماهرانه، موزون و خوش نوا می‌نواختند و اینگونه، مراسم به پایان رسید. فردای آن روز صاحب منصبان لباس‌ها و هدایای صوفی را به مهمانان دادند و به سفیر پرتغال نیز یک دست نیم تنه ترکی - که از پارچه زربفت ساخته شده بود - و ردا دادند و به بقیه پرتغالی‌ها - که در این مراسم همراه سفیر بودند - پارچه‌های نرم و براق - به رنگهای مختلف - داده شد.

در این روز صوفی - شاه اسماعیل - دستور داد تا در فاصله‌ای چند از چادش دو دیرک بلند بر پا کرده و بر نوک هر یک از آنها یک عدد سیب طلایی - قرار دهند. ضمناً در نزدیکی این دیرک‌ها سایبان بسیار مجللی - از پارچه ابریشم - بر پا کردند و شاه اسماعیل و امیران و درباریان در آن گرد آمدند و با تیر و کمان، سیب‌های طلایی را هدف قرار دادند، اما تعداد کمی از آنان تیرشان به هدف اصابت کرد. جدا از آنها، صاحب منصبان و بزرگانی هم بودند که لباس‌های فاخر و نفیس پوشیده و بر روی دستارهایشان پر زینتی نصب کرده بودند، که بطرزی شکوهمند سواره آمدند و یکی بعد از دیگری در حالی که اسب‌هایشان را به هر سو می‌تاختند - سیب‌های طلایی را هدف قرار دادند. بعضی از آنها چنان چابک و چالاک بودند که ماهرانه تیرشان به هدف - سیب طلایی - اصابت می‌کرد. کسی که تیرش به هدف می‌خورد از اسب پیاده می‌شد و سیب طلایی را بر می‌داشت و آنگاه به شاه

* - پسر شاه همان طهماسب است که بعد از پدرش به سلطنت رسید. باروسر کتاب خود، Decada III، جوان (Livro VII)

Capitulo IX و کاستانهدا در نوشته‌اش (Capitulo Livro VI XLVII) تصریح می‌کنند که این در زمان ۱۵ ساله

بوده است. اما منابع اسلامی می‌نویسند که او - طهماسب - ده ساله بوده است. ن. ک

Ghulam Sarwar, History of Shah Isma'il Safawi, Aligarh, 1939.

ظاهراً گیل سومز با نظر غلام سرور موافق است.

تعظیم غرایبی می‌کرد و آنگاه بود که جامی پر از شراب به او می‌دادند و سیب طلایی دیگری - بجای سیب طلایی سرنگون شده - قرار می‌دادند. هر یک از این سیب‌های طلایی ۳۰ کروزادو "Crusado" وزن داشت. دو سینی پر از این سیب‌های طلایی در جلو شاه قرار داشت که در آن روز بدین طریق مورد استفاده قرار گرفت.

فردای آن روز شاه دستور داد تا هدایایی را که دی دووارت دو منز Duarte "Menezes" D. - نایب السلطنه هند - و امیر هرمز برایش فرستاده بودند، به حضورش ببرند. از این رو تعداد زیادی پارچه‌های چیت گلداز نفیس ساخت بنگال، خمره‌های پر از زنجبیل، یک تکه کهربا (عنبر) به اندازه سر انسان، تعدادی انگشتری پر قیمت یاقوت و الماس، یک تکه چینی بسیار ظریف و پیچیده، هدایای امیر هرمز را تشکیل می‌داد و هدایای دی. دووارت نیز عبارت بود از یک سری ظروف نقره‌ای زRANDOD: لگن، صراحی، نمک دان و دو عدد لیوان آب خوری بزرگ، زین و رکاب اسب، یک عدد سینی، یک عدد سینه بند اسب - مليله دوزی شده -، دو عدد بالشتک ابریشمی، تعدادی پرده، ملافه، رو تختی ابریشمی نفیس پرتغالی و یک سری جنگ‌افزار انفرادی بسیار زیبا. شاه در خارج از چادر بر روی تختی نشسته بود که سفیر بحضورش رسید و هدایا توسط افراد ایرانی یکی بعد از دیگری بحضور شاه آورده شد. صوفی - شاه اسماعیل - به غیر از جنگ افزارهای انفرادی - که من آن را حمل می‌کردم - هیچ یک از هدایا را نه واریسی کرد و نه اینکه آنها را مورد توجه قرار داد.

برای اینکه نشان داده شود که شاه چه اندازه از دیدن این جنگ افزارها خوشحال گردید باید گفته شود که او مرا متوقف نمود و با من صحبت کرد و دستکشی از من گرفت و در دست کرد و یکی از افراد مورد اعتمادش را صدا زد و به او دستور داد تا با این جنگ افزارها خود را مسلح کند و آنگاه به او گفت: آیا در این سفر با من خواهی آمد یا نه؟

سپس شاه دستور داد تا خمره چینی آوردند و آن را پر از شراب کنند، چه همه می‌بایست شراب بنوشند. یادآوری می‌گردد که در میان شاهان قدیم ایران رسم بر این بود که هر که بیشتر شراب می‌نوشید - بدون اینکه مست و لایعقل گردد - بیشتر مورد احترام می‌بود. لذا خمره چینی پر از شراب آورده شد و مقدار زیادی هم شراب به شاه دادند با وجود این او گهگاه از خمره هم شراب می‌نوشید. در این میان درباریان و مقامات عالیرتبه - که در اطراف شاه بودند - به مسخره‌بازی و عیش و نوش پرداختند. صوفی (شاه اسماعیل) بعد از اینکه خود مقدار زیادی شراب نوشید خمره پر از شراب را به امیران و صاحب منصبان داد و همانطور که راه می‌رفت با آنها شوخی‌های زشت و ناپسند می‌کرد، من همه این شوخی‌های رکیک را به دلیل اینکه در نزدیکی آنها نشسته بودم، می‌شنیدم.

بعد از اینکه این مراسم به پایان رسید، شاه سوار بر اسب شد و به اتفاق همراهانش به پرسه زنی در اردوگاه پرداخت و این در حالی بود که شاه سگ‌ها و قوش‌های شکاری نیز با خود برده بود. در خلال مدتی که در این اردوگاه بسر بردیم، تعداد زیادی مرد و زن - بطور دسته جمعی - با انواع و اقسام آلات موسیقی و با بگو و بخند، وارد این اردوگاه می‌شدند. وقتی که این افراد پا به اردوگاه می‌گذاشتند، ورودشان را به شاه خبر می‌دادند و او با لباس رسمی و شمشیر به کمر بسته از چادر بیرون می‌آمد و به منظور احترام و خوش آمد گویی، جامی از شراب را در جلو آنها سر می‌کشید. آنها نیز در پیش پای شاه گاوی را قربانی می‌کردند و با صدای بلند می‌گفتند: اکنون در سرتاسر حیات خود از هر گونه مصیبت و شرارت مصون خواهیم ماند. یادآوری می‌گردد افرادی که اسب، مادیان و یا دختر زیبایی داشتند، آن را به رسم پیش کش به شاه تقدیم می‌کردند و آنگاه با مسرت و رضایت خاطر اردوگاه را ترک می‌نمودند. زمانی که در این اردوگاه بودم بارها از نزدیک شاهد چنین مراسمی بودم. از این گذشته به ما گفته شد که در این اردوگاه دست کم تعداد سی هزار سواره و بیست هزار چادر وجود دارد و سه الی چهار

صاحب منصب بلند مرتبه هم بطور مداوم در چادرهایی - که به بزرگی چادر شاه اسماعیل است - بسر می‌برند. ضمناً افرادی هم بودند که شیپور و دهل‌های بزرگ و کوچک با خود می‌آوردند و از صبح علی‌الطلوع، ساعتی را به نواختن می‌پرداختند.

آنها همچنین زنان را به اردوگاه می‌آوردند و در چادرهایی - که به اندازه چادر خودشان بود - و در همان حوالی بر پا شده بود، اسکان می‌دادند. زمانی که اردوگاه برچیده می‌شود، زنان خدمتکار صوفی در یک طرف پشت سر زنان شاه گرد می‌آیند. زنان لباس‌های بسیار زیبا و فاخر می‌پوشند و با بهترین و اصیل‌ترین اسب‌ها - همراه با بهترین تجهیزات و ساز و برگ - همچون مردان، بخوبی سوارکاری می‌کنند و طرز لباس پوشیدنشان با مردها چندان اختلافی ندارد، جز اینکه بر سرشان روسری و بر چهره‌اشان روبنده می‌بندند و گیسوانشان را بافته بر روی شانه می‌ریزند. زنان در موقع سوار شدن بر اسب - بین خود و کوهه زین - در قسمت جلو تعدادی بالشتک - که از پارچه نرم و براق ساخته شده است - قرار می‌دهند تا بتوانند بر روی آنها لم دهند. مردها نیز لباسهای زیبا و فاخر می‌پوشند و البسه‌شان عبارتست از: قبای ابریشمی و ردا - که از پارچه‌های مخمل و یا قرمز روشن و بنفش بافته شده - است. افراد عادی که استطاعت تهیه پارچه ابریشمی ندارند قبای آنها از پارچه کتانی کلفت و نفیس - به رنگ آبی و سفید - است و ردای آبی رنگ - با پارچه انگلیسی - در بر می‌کنند و ساق پیچ آبی رنگ می‌بندند و کفش چرمی محکم و مقاومی - که میخ‌های زیادی به تخت آن زده شده و صفحه آهنی بر پاشنه آن کوبیده شده - که نوک آن حالت برآمدگی دارد - پا پوششان را تشکیل می‌دهد. آنها همچنین تسمه چرمی چین خورده نازکی - که آهن نیز در آن بکار رفته - به دور کمر می‌بندند و خنجر لبه تیز خود - که از فولاد ناب ساخته شده - بطور اریب در آن قرار می‌دهند، طوری که تا رانشان می‌رسد. مردان ایرانی تا جوان هستند صورتشان را تا ته می‌زنند و فقط سبیل می‌گذارند، اما

بعدها که موی صورتشان به سفیدی گرایید، ریش بلندی می‌گذارند. ایرانیان بر اسب‌های هیکل دار و قدرتمند سوار می‌شوند. زین با رکابی بلند و تسمه رکاب و نیز تنگ - پراق و یال و کوپال این اسب‌ها را تشکیل می‌دهد. رکاب این اسب‌ها درست مثل رکاب اسب‌های دوران باستان است، با وجود این تنها آهن بیشتری در آن بکار رفته است. مهار این اسب‌ها نیز تا حدودی مانند لگام اسب‌های اسپانیایی است اما آهن آن کمتر است. ایرانیان کلگی و دم بند (پاردم) اسب‌اشان بطرزی سفت و محکم می‌بندند و سینه بند اسب‌ها - کلاً پنبه‌دوزی شده و بیشترشان مانند زین آنها، آبی رنگ است. افزون بر این کفل اسب‌ها را نیز با پارچه ابریشمی یا زربفت می‌پوشانند. سواران ایرانی اکثراً در زمان صلح تیر و کمان با خود حمل می‌کنند و در زمان جنگ زره محکمی به تن کرده و با نیزه‌ای نوک تیز همراه با چوب دستی - که به رنگهای سبز و قرمز رنگ آمیز شده - و بیرق رنگی کوچکی - که از پارچه ابریشمی ساخته شده - خود را مسلح و مجهز می‌نمایند. هنگامی که این اردوگاه در زمینی صاف و هموار بر پا می‌شود - که به ندرت هم روی می‌دهد - فضای بسیار زیادی را اشغال می‌کند و بارها من شاهد آن بودم که پرندگان از یکسو به سوی دیگر اردوگاه در پرواز بودند و ایرانیان نیز از همه سو با صدای بلند فریاد می‌کردند و لذا پرندگان در میان چادرها فرود می‌آمدند و آنها را با دست می‌گرفتند.

یادآوری می‌گردد که بیشتر اوقات در نیم فرسنگی این اردوگاه، اردوگاه دیگری هم - با چادرهای بسیار زیبا و دلپذیر - بطور مستمر بر پا می‌شود که در آن تجار و کسبه بی‌شماری - که همه نوع کالا به آنجا می‌آورند - حضور دارند. کالاهایی که در این اردوگاه عرضه می‌شود عبارتند از: لباسهای ابریشمی با آسترهای گرانبها، زین و برگ اسب، زین اسب، که بطرزی استادانه ساخته شده است، گندم، جو، گوشت، کره، میوه و برنج. ضمناً در این اردوگاه آشپزهایی هم حضور دارند که همه قسم غذاهای لذیذ و مطبوع به فروش می‌رسانند. ایرانیان، این اردوگاه را «اردو

بازار» می‌نامند که درست شبیه بازار مکاره بسیار بزرگی است. این اردو بازار کلیه مایحتاج شاه اسماعیل را تهیه می‌کند.^۱

ایرانیان به منظور استفاده و بهره‌برداری از چراگاههای تازه، محل اردوگاه را تغییر می‌دادند و بی هیچ تردید اشتها و پاهای سنگین اسبها و شترها این تغییر محل را به صورت امری ضروری در می‌آورد.

بنابر این آنها در حوالی رشته کوههایی که از سمت مغرب، دریای خزر را محصور می‌کرد (احتمالاً رشته بکرو داغ Reshte_Ye_Boghrov Dagh) اردو زدند و چند روزی در آنجا ماندند و پرتغالی‌های - هیئت بالتاسارپسا - هم همراه آنها در این اردوگاه بسر بردند، آنگاه این اردوگاه را نیز برچیده و به چراگاهها و کوههای نزدیک شهر اردبیل، نقل مکان کردند. بنا به گفته آنتونیو تنریرو، اردبیل شهری بود پر جمعیت با عمارات و ابنیه باشکوه و دارای مزارع پر از گندم و جو و باغات میوه. اردبیل در گذشته شهر شیخ حیدر - پدر شاه اسماعیل - بود و جسدش در یکی از مساجد مهم این شهر به خاک سپرده شده است.

گفتنی است که پرتغالی‌ها در نزدیکی اردبیل راجع به بیماری و مرگ قریب‌الوقوع شاه اسماعیل باخبر شدند، لذا آنها از ترس اینکه مبادا بعد از مرگ شاه اسماعیل مورد دستبرد واقع شوند و نیز بمنظور اینکه خود را از خطرهای ناشی از کشمکش‌های تعیین جانشین ایمن دارند به یکی از کاروانسراهای پرت و پنهان آن حوالی پناه بردند و با تفنگچیان، خود از آن حفاظت کردند و آنگاه به مقصد تبریز - با سرعت هر چه بیشتر - پا به رکاب نهادند و فاصله اردوگاه تا تبریز را در سه شبانه روز و بدون استراحت طی کردند و تنها مدت زمان اندکی را به غذا دادن به اسب‌ها اختصاص دادند.

در تبریز پرتغالی‌ها مطلع شدند که شاه اسماعیل دار فانی را وداع گفته است که بنا به نوشته مورخ ایرانی، حسن روملو این حادثه در روز ۱۸ رجب سال ۹۳۰ هجری قمری مطابق با ۲۲ ماه مه سال ۱۵۲۴ میلادی روی داد^{۱*}.

فرزند شاه اسماعیل، طهماسب، که جوانی نیرومند و ده ساله (یا ۱۶ ساله) بود، جانشین پدر گردید. بعد از این حادثه در ایران هرج و مرج و ناامنی حاکم گشت. آنتونیو تنریو ثبت کرده است که سه الی چهار روز بعد از ورود پرتغالی‌ها، یکی از صاحب منصبان عظیم‌الشان شاه با تعداد زیادی سواره وارد تبریز شد و شهر را برای شاه تازه کار ایمن ساخت و ساکنان را تهدید کرد که در صورت بروز شورش و آشوب، آنها با انتقامی سخت روبرو خواهند شد. در این روزها پرتغالی‌ها نیز در محل سکونت خود مسلحانه و با تفنگ‌های پُر کشیک می‌دادند و در خانه‌هایی که در نخستین روز ورودشان به تبریز در آنجا جا گرفته بودند، خود را محصور نمودند. آنتونیو تنریو آنگاه ادامه می‌دهد:

این صاحب منصب شاه جدید بطور مستمر همراه با نیروی سواره نظام تحت امرش در شهر تبریز به گشت زنی می‌پرداخت و دیری نپایید که دوباره مغازه‌ها و دکانهای کسبه و تجار باز و شروع به کار کرد. سپس این خبر سر زبانها افتاد که شاه طهماسب از محلی واقع در سه منزلی شرق شهر تبریز، وارد این شهر شده است. بعد از ورود شاه طهماسب و افراد اردوگاهش به تبریز، او از خزانه‌داران پدرش حساب و کتاب خواست و چون آنها نتوانستند حساب پس بدهند، لذا دستور داد تا بعضی از آنها را بگونه‌ای سخت و ظالمانه به محاکمه کشند و بقیه را تا توانست دار و ندارشان را مصادره کرد و صاحب منصبان بلند مرتبه‌ای که نسبت به او مرتکب

*- حسن بیگ از فضلا و دانشمندان عصر خود بود که در اواسط قرن دهم «حسن التواریخ» را تألیف کرد که در آن حوادث

سالهای ۹۰۰ تا ۹۸۵ ه.ق و سلطنت شاه طهماسب در آن به ثبت رسیده است. مترجم

1- Hassan-1- Rumlu. A chronicle of the early Safawis, Being Ahsanul-Tawarikh ,Gaekwad's Oriental series, vols.I & II, Baroda, 1931 & 1934 .

English Translation by C.N. Seddon

خلاف شده بودند، با دستان خود به هلاکت رساند و از دم تیغ گذرانید. شاه طهماسب بعد از اینکه اینگونه بی رحمانه با افراد رفتار کرد تعدادی شیر و خرس هم از پای در آورد. او با انجام این کارها می‌خواست در دل مردم ترس و هراس بوجود آورد، زیرا انجام اینگونه کارهای سنگدلانه رسم پادشاهان این دیار بود^۱.

چند روز که گذشت سفیر پرتغال - بالتاسارپسوا - رهسپار اردوگاه شاه جدید شد تا استوارنامه‌اش را به ایشان تسلیم کند و آنتونیو تنریرو از پرتغالی‌ها جدا شد و به‌مراه هفت نفر ارمنی، تبریز را به مقصد اورشلیم ترک کرد. با رفتن آنتونیو تنریرو ما هم متأسفانه از سرانجام سفارت بالتاسارپسوا بی‌خبر ماندیم، هر چند فرنانو لوپز دو کاستانهدا "Fernaõ Lopez De Castn Heda" قاطعانه می‌گوید که شاه جدید - شاه طهماسب - بدون اینکه درخواست‌های سفیر پرتغال را بپذیرد و یا اینکه به او پیشنهادی بدهد، سفیر را مرخص کرد و بالتاسارپسوا با نارضایتی به هرمز مراجعت کرد^۲.

1- Tenreiro, Capitulo XIX.

2- Castan Heda, Livro Vi Capitulo XLVII

فصل یازدهم

امارت و شهر لار به روایت آنتونیو تنریو

شهر لار در قلمرو ایران واقع است و بین چند رشته کوه قرار دارد و حصارى محکم - که با سنگ و گچ بنا شده - آن را در بر مى گیرد و چون تا حدودى در آن کاشى لعاب دار بکار رفته، این حصار از ظاهرى دلپذیر برخوردار شده است. در درون این حصار عمارات زیبا و باشکوه وجود دارد و راهها و شوارع شهر لار بنحوى پسندیده کشیده شده است. جمعیت شهر لار ۴۰۰۰ نفر است که همه اکثراً مسلمان و ایرانی و سفید پوست مى باشند و به «لاری» موسومند. البسه لاریها از پارچه کتان است که در فصل زمستان آن را ضخیم و پنبه دوزى مى کنند و در تابستان آن را دور خود مى پیچند و جدا از شلوار، زیر شلوار هم مى پوشند. لاریها کفشى بپا مى کنند که نوک آن داراى برآمدگى است. این پا پوش و بویژه تخت آن از تکه های باریک پارچه کتانى ساخته شده که بسیار هم بادوام مى باشد. در شهر لار بطرزى استادانه نوعى کمان موسوم به «کمان ترکی» مى سازند که به جهت زیبایى آن به جاهای مختلف برده مى شود و «کمان لاری» به همان صورت پر آوازه است که نزد ما «کلاخود میلان» شهرت دارد. لاریها دستارى از جنس پارچه ابریشمى - بدون اینکه آن را دور سرشان بپیچند - مى پوشند و بعضى هم در زیر این دستار، کلاه - کلاه شاه اسماعیلی - بر سر مى گذارند.

مواد غذایی عمده لار عبارتست از خرما و جو - که در شهر به وفور یافت می‌شود و با آن کیک و شیرینی می‌پزند، اما گندم در لار به وفور به دست نمی‌آید. گوشت مصرفی لاری‌ها گوشت بز و حیوانات کوهی است که خود آن را با تیر و کمان صید می‌کنند، زیرا لاری‌ها در شکار حیوانات بسیار ماهر و چالاک هستند و لذا آنها در زمان صلح هم مانند زمان جنگ - همواره خود را با تیر و کمان مجهز می‌سازند. امیر لار، ملک و زمین زیادی ندارد. در خارج از شهر و در جوار حصار لار دهکده‌های بزرگ و باشکوهی وجود دارد و مثل شبه جزیره اسپانیا - پرتغال پر از درخت میوه است و افزون بر آن در این دهکده‌ها درخت خرما نیز به وفور وجود دارد. در شهر لار تعدادی یهودی ایرانی که افرادی مستمند و بومی محل‌اند، زندگی می‌کنند. پول رایج لار که به «لاریم» "Larim" موسوم است، در این شهر ضرب می‌شود و ارزش آن سه وینته "Vintes" است.

در لار تعداد زیادی قاطرچی وجود دارد. هر یک از این قاطرچی‌ها تعداد ۷ یا ۱۴ و یا ۲۱ رأس قاطر دارند که هر دسته قاطر را که شامل هفت رأس می‌شود یک «قطار» می‌گویند. برای مثال می‌گویند فلانی قاطرچی (استربان) یک و یا دو قطار قاطر است. قاطرچی‌ها در سرتاسر خاک ایران مسافرت می‌کنند و بگونه‌ای قابل اطمینان امتعه و کالا را از شهری به شهر دیگر حمل می‌کنند و راهزنان جرأت حمله به آنها را ندارند، زیرا آنها ضمن اینکه افرادی بسیار پرقدرت و نیرومند می‌باشند با تیر و کمان و سپر فولادی و قداره هم خود را مسلح و مجهز می‌سازند (ضمناً در اینجا آنتونیو تنریو به صورت جمله معترضه که نه به موضوع مربوط است و نه اینکه واقعیت دارد - به تیمور لنگ اشاره می‌کند و می‌نویسد که لاری‌ها اظهار می‌دارند، تیمور لنگ در گذشته قاطرچی و بومی لار بوده است).

در سرتاسر ایالت لار، زمین‌ها ناهموار و کوهها هم سخت و رنج آور و پر از توده‌های ریگ می‌باشد و هیچ رستنی و درختی در آن نمی‌روید. اما در دره‌ها - واقع بین این رشته کوهها - درخت خرما، چاههای آب شیرین و آب انبار - جهت

ذخیره آب باران - وجود دارد. پرورش مادیان و اسب در لار، پیشه عمده‌ای محسوب می‌گردد. لاری‌ها اسب و مادیان را به هرمز برده و جهت تجارت به هند انتقال می‌دهند. آب و هوای لار در تابستان بسیار گرم است، اما به گرمی هرمز نمی‌رسد. باران در لار کم می‌بارد و مثل اروپا دارای فصل‌های زمستان و تابستان می‌باشد. در رشته کوه کوچکی که در نزدیک لار واقع است، بعضی از حیوانات چیزی را ببار می‌آورند که اندازه آن به تخم ماهی - اشپیل - بزرگی می‌ماند و در شکم این جانوران به سنگ تبدیل می‌شود و لاری‌ها آن را «بزار» "Bezar" می‌نامند و برایشان بسیار گرمی و بالارزش است، زیرا از آن به عنوان پادزهر استفاده می‌کنند. علت بوجود آمدن این سنگ، گیاهی است که جانوران می‌خورند و در سایر جاها یافت نمی‌شود. رنگ این سنگ سبز سیر است و اندازه آن به اندازه انگشت کوچک انسان است و من خود تأثیر آن را تجربه کرده‌ام.*

* - پزشک پرتغالی موسوم به آمانوس لوزینانوس - در صفحه ۱۸۸-۱۸۶ کتاب خود منتشره در سال ۱۵۵۳ و نیز - گارسیا دآرتا - در صفحه ۴۵ و ۵۸ کتابش منتشره و در سال ۱۵۶۳ گوا - و مخصوصاً پزشک اسپانیایی بنام دکتر نیکولاس دومناروس در اثر خود به سال ۱۵۶۵ سرویل - با تعریف و تمجید زیاد راجع به خاصیت این دارو "Bezar" برای معالجه امراض غش، کرم و زهر، مطالب زیادی عنوان کرده‌اند، اما پزشک انگلیسی بنام فردریک سلیر در کتاب خود که به سال ۱۷۱۵ در لندن به رشته تحریر درآورده می‌کوشد تا خاصیت دارویی بزار را بی اعتبار نشان دهد. مؤلف.

فصل دوازدهم

شهر شیراز به روایت آنتونیو تنزیرو

شیراز شهری است بزرگ و مرکز ایالت فارس که در نزدیکی رشته کوهی - که به سمت غرب کشیده شده - قرار دارد. این شهر، شهری است باستانی که حصارى سنگى - که در خیلی جاها هم ویران شده - آن را در بر مى گیرد. در شیراز جمعیت زیادی سکونت دارند (بنا به گفته گیل سومز در سال ۱۵۱۵ جمعیت این شهر ۳۵۰۰۰ نفر بود). در مرکز ایالت فارس، عمارات مجلل و باشکوهی وجود دارد که پنجره‌های آنها دارای جام‌های شیشه‌ای است زیرا در فصل زمستان هوای این شهر بسیار سرد می‌شود. شیراز در نزد ایرانیان بسیار مشهور و پرآوازه است، طوری که آنها می‌گویند، روزگاری که شیراز آباد و پررونق بود، قاهره، حومه آن محسوب می‌گردید. ساکنان شیراز اکثراً ترکمن و فارس‌اند و رنگ چهره و بشه‌اشان سفید و بسیار خوش سیما و دارای اندامی متناسب می‌باشند، اما آنها زبانشان متفاوت است، زیرا ترک‌ها به زبان ترکی و فارس‌ها به زبان فارسی - که شیرین‌تر و بهتر از زبان ترکی است - تکلم می‌کنند. ساکنان این دیار البسه کتانی - که در فصل زمستان آن را پنبه‌دوزی می‌کنند - می‌پوشند و کسانی که استطاعت دارند از پوست‌های نفیس و گرانبها جهت آستر استفاده می‌کنند، زیرا این پوست‌ها در این سرزمین بسیار گرانبه‌است، اما افراد عادی جهت آستر، پوست بره و روباه - بکار می‌برند.

شیرازی‌ها زیر شلوار می‌پوشند و مچ بند می‌بندند و کفشی بپا می‌کنند که به کف آن میخ‌های فلزی زیادی زده شده است. قبایی که شیرازی‌ها در بر می‌کنند از پارچه آبی و قرمز - که در این دیار بسیار گرانبها است - ساخته شده است. در این دیار گوشت، کره، گندم، جو، برنج، زعفران به وفور یافت می‌شود و تمامی این اقلام در این سرزمین تولید می‌گردد. در شیراز باغ‌های گل و میوه و نیز مزارع سرسبز و باغ‌های میوه‌هایی از قبیل سیب، گلابی، هلو، به و انگور الیکانت "Alicant"، وجود دارد و بخصوص در شیراز گل رُز پُر قرمز رنگ فراوان است که از آن گلاب زیادی می‌گیرند و با میوه‌ها نیز مربا می‌سازند و در هرمز می‌فروشند. در اینجا همچنین اسب‌های زیادی پرورش می‌دهند که به منظور تجارت به هند می‌فرستند.

گفتنی است در شیراز به باغ گلی - که حصار آن دو فرسنگ بود و به شاهان گذشته تعلق داشت - قدم نهادم. در این باغ چیزهای ستایش‌آمیزی وجود داشت، بویژه کاخ‌هایی که از سنگ مرمر و سنگ‌های دیگری بنا شده و دارای پنجره‌ها و جام‌های شیشه‌ای بسیار زیبایی بود. این کاخ‌ها بسیار باشکوه و استادانه گچ‌بری و کاشی کاری شده بود. کاشی‌هایی که در این کاخ‌ها بکار رفته بود از نوع لعابدار بود که در شیراز ساخته می‌شد. در این باغ - همچون شبه جزیره اسپانیا و پرتغال - همه گونه درخت و رستنی وجود داشت که به ردیف کاشته شده بود. درخت‌های بلند قامت و تنومند سرو بطور انبوه در کنار هم و در دو ردیف روبروی یکدیگر قرار گرفته و راهی باریک از میان آنها می‌گذشت. شاخه‌های این درخت‌ها چنان در یکدیگر پیچ خورده بودند که در نیمه روز آنجا همچون شب تاریک می‌نمود، طوری که من می‌ترسیدم پا به درون آن بگذارم. در این باغ گل، در فصل مناسب، گل رز قرمز پُر به وفور به دست می‌آید و هر روز بیش از ۱۲۰۰۰ پوند جمع آوری می‌گردد.

در وسط این باغ آبگیر و استخر بسیار بزرگی واقع شده که در میان آن نیز خانه‌ای بسیار زیبا - که امیر منطقه آن را برای تفریح و سرگرمی خود بنا کرده است - قرار دارد. موقعی که صوفی - شاه اسماعیل - در این شهر حضور داشت، به منظور تفریح و باده‌گساری رهسپار این باغ گل شد و آنگاه خود به اتفاق امیران و صاحب منصبان با یک فروند قایق کوچک پا به درون این خانه نهاد و در آنجا به خوردن و باده‌گساری پرداخت. سپس شاه اسماعیل دستور داد تا آنها در این آبگیر به شنا و زد و خورد بپردازند که در نتیجه تعدادی از آنها غرق شده و جان خود را از دست دادند (زد و خورد یا غرق شدن؟) که این امر موجب شادی و لذت فراوان او شد.

فصل سیزدهم

شرح به شکار رفتن شاه اسماعیل و شرکت فرنانو گومز دو لومز

به روایت گیل سیموئیز ۱۵۱۵ - ۱

شاه اسماعیل در روز یکشنبه مورخه نهم سپتامبر ۱۵۱۵ رهسپار شکار شد و قسمت اعظم افراد اردوگاه را هم با خود برد. در آنجا افراد ترتیبی دادند تا مسافتی به اندازه سه یا چهار فرسنگ از منطقه‌ای ناهموار واقع در رشته کوههای بسیار بلندی در حوالی مراغه - در متن اصلی به صورت "Margoa" ضبط شده - به محاصره در آورند. افراد در حالی که سرگرم این کار بودند پی بردند که در میان تعداد زیادی جانوران شکاری قرار گرفته‌اند. لذا آنها دست به کار شدند و این جانوران را به زور در منطقه بزرگی گرد آورده و طوری به محاصره در آوردند که همه این جانوران شکاری در حصار گرفتار شدند. در این موقع شاه اسماعیل دستور داد سفیر پرتغال - فرنانو گومز دولومز - به او محلق شود. به محض اینکه سفیر و همراهانش به او پیوستند، شاه اسماعیل وارد این حصار - جایی که جانوران وحشی گرفتار شده بودند - شد. در این حصار بیش از ۱۵۰۰ جانور وحشی از قبیل گوزن نر، آهو، قوچ، بز نر، بز وحشی، خرس، شغال، گرگ و خرس - گرفتار شده بودند. شاه کمان به دست وارد میدان شد و بلافاصله آنها را نشانه گرفت و با هر تیری که پرتاب می‌کرد سه جانور را از پای در می‌آورد. بعد از اینکه تعداد زیادی از

این جانوران به هلاکت رسانید و خود به علت استفاده از کمان خسته شد، دست به شمشیر پهنی برد و به جان آنها افتاد و با هر ضربه‌ای که به آنها وارد می‌کرد از سر تا دم جانور شکافته می‌شد، طوری که هر قسمت از بدن آن به سویی به زمین فرو می‌افتاد و بدینوسیله این جانوران را تار و مار کرد و بعد از اینکه بسیار خسته و کوفته شد، درمیش خان - از نزدیکان شاه، حکمران ولایت و فرمانده قراولان - وارد این کارزار گردید.

با وجودی که سایرین هم در این شکار تلاش زیادی کردند، مع‌الوصف ضربات آنها مثل ضربات شاه اسماعیل - کاری و کارساز نبود. پس از اینکه کشت و کشتار این جانوران به پایان رسید برای شاه شراب و خیار و توت آوردند. شاه دستور داد تا به سفیر پرتغال هم شراب داده شود. آنگاه شاه اسماعیل رو به سفیر کرد و گفت آیا پادشاه پرتغال هم اینگونه شکار می‌کند و سپس ادامه داد که در خلال یک فصل زمستان تعداد ۲۵۰۰۰ جانور در ساوه (در متن Sau ضبط شده) و در زمستان دیگری نیز تعداد ۵۲۰۰۰ رأس حیوان در اصفهان (در متن Espao ضبط شده) شکار و به هلاکت رسانیده است. شاه بعد از اینکه تمامی آنچه را که شکار کرده بود به اردوگاه فرستاد، خود نیز جهت صید ماهی به مقصد محلی واقع در یک فرسنگی آنجا، پا به رکاب نهاد و در آنجا با دستان خود به صید ماهی با تور دستی، پرداخت.



آلفونسو دو آلبوکرکی

فهرست اعلام

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

(٢)

آبادہ: ۶۲

آب فسا: ۸۹

آجودا: ۶۲، ۶۵، ۶۶

آذربایجان: ۲۹

آسیا: ۱۳، ۱۴

آفریقا: ۳، ۴، ۲۵

آلبوکرک: اکثر صفحات

آلفونسو دو آلبوکرک: اکثر صفحات

آلفونسو سوم: ۲۵

آلفونسو لوپز داکوستا: ۱۴، ۱۶

آنتونیو تئریرو: ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱

آنتونیو دو کامپو: ۱۴، ۱۶

آنتونیو دو نرونھا: ۸۶

آنتونیو راپوسو دو بڑا: ۴۸

آنتونیو فرناندز: ۵۸

آنتونیو گیل: ۸۲

آندرو کورسالی: ۸۳

ابراہیم بیگ: ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۲، ۷۴

ابراہیم شاہ: ۷۸

ابواسحاق: ۸۱

ادوارد مونوکس: ۷

ارامنہ: ۷۰

اردبیل: ۱۰۵

- اردو بازار: ۱۰۴
 ارمنستان: ۴۵، ۸۲
 ارمنی: ۷۶، ۱۰۷
 ارمنی ها: ۷۶
 اروپا: ۳، ۷، ۱۱۰
 اروپای شرقی: ۳
 اروپاییان: ۳
 اسپانیا: ۷، ۸۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲
 استراتژیک: ۸
 استعمارگران: ۹
 استعماری: ۵، ۹
 اسقف سگوویا: ۲۱
 اسلام: ۹۰
 اسلامی: ۱۴، ۱۰۰
 اسماعیل عادل شاه: ۳۳، ۶۴
 اصفهان: ۶۲، ۶۳، ۹۳، ۹۴، ۱۱۵
 اصفهانک: ۶۲
 اعیلحضرت: ۲۵، ۲۶، ۷۳، ۷۹
 افشارها: ۹۷
 افشاری: ۹۷
 اقیانوس هند: ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۴۷
 الب لو: ۹۷
 الگارو: ۲۵
 الله وردی خان: ۸
 الیزابت اول: ۷

الیکانت: ۱۱۲

امام قلی خان: ۸، ۹

امپراتوری: ۳، ۱۴، ۲۹، ۸۲

امپراتوری روم: ۲۹، ۸۱

امیرابوسحاق: ۲۰

امیر هارون: ۸

انگلستان: ۷، ۶۸

انگلیس: ۸

انگلیسی: ۸، ۱۰، ۲۹، ۱۰۳، ۱۱۰

انگلیسی ها: ۲۹

انیالو: ۹۷

اورا: ۴۱

اورشلیم: ۲۷، ۱۰۷

اوسالو: ۹۷

اوگوستوس: ۸۲

ایران: اکثر صفحات

ایرانی: اکثر صفحات

ایرانیان: ۲۹، ۵۱، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹

(ب)

بادنجان بیگ: ۶۲، ۷۲

باروس: ۵۲

باریم بنات: ۵۲

بازار مکاره: ۱۰۵

بالتاسار: ۸۶

- اردو بازار: ۱۰۴
 ارمنستان: ۴۵، ۸۲
 ارمنی: ۷۶، ۱۰۷
 ارمنی ها: ۷۶
 اروپا: ۳، ۷، ۱۱۰
 اروپای شرقی: ۳
 اروپاییان: ۳
 اسپانیا: ۷، ۸۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲
 استراتژیک: ۸
 استعمارگران: ۹
 استعماری: ۵، ۹
 اسقف سگوویا: ۲۱
 اسلام: ۹۰
 اسلامی: ۱۴، ۱۰۰
 اسماعیل عادل شاه: ۳۳، ۶۴
 اصفهان: ۶۲، ۶۳، ۹۳، ۹۴، ۱۱۵
 اصفهانک: ۶۲
 اعیلحضرت: ۲۵، ۲۶، ۷۳، ۷۹
 افشارها: ۹۷
 افشاری: ۹۷
 اقیانوس هند: ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۴۷
 الب لو: ۹۷
 الگارو: ۲۵
 الله وردی خان: ۸
 الیزابت اول: ۷

الیکانت: ۱۱۲

امام قلی خان: ۸، ۹

امپراتوری: ۳، ۱۴، ۲۹، ۸۲

امپراتوری روم: ۲۹، ۸۱

امیر ابوسحاق: ۲۰

امیر هارون: ۸

انگلستان: ۷، ۶۸

انگلیس: ۸

انگلیسی: ۸، ۱۰، ۲۹، ۱۰۳، ۱۱۰

انگلیسی ها: ۲۹

انیالو: ۹۷

اورا: ۴۱

اورشلیم: ۲۷، ۱۰۷

اوسالو: ۹۷

اوگوستوس: ۸۲

ایران: اکثر صفحات

ایرانی: اکثر صفحات

ایرانیان: ۲۹، ۵۱، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹

(ب)

بادنجان بیگ: ۶۲، ۷۲

باروس: ۵۲

باریم بنات: ۵۲

بازار مکاره: ۱۰۵

بالتاسار: ۸۶

بالتاسارپسوا: ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۷

بحرین: ۵، ۷، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۷۵، ۸۱

برازدوآلبوکرک: ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۵۲، ۵۵، ۸۰

بریتانیا: ۱۰، ۲۷

بریم بناری: ۳۲، ۵۲

بزار: ۱۱۰

بژا: ۳۲

بصره: ۸۱، ۸۳

بلوچ ها: ۵۵

بناب: ۷۳

بندرعباس: ۵۸، ۶۲، ۸۶

بنگال: ۱۰۱

بنی اسرائیل: ۱۴

بیجاپور: ۲۲، ۳۱، ۳۳، ۶۴، ۷۲

بین النهرین: ۶۰، ۸۲

بیونات: ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۷

(پ)

پادشاه: اکثر صفحات

پاردم: ۱۰۴

پترودلوا: ۶۲

پترودلوالا: ۶۰

پدروآلبوکرک: ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱

پدرو دو آلبوکرک: ۴۷

پدرو دو آلیونم: ۵۴

پرتغال: اکثر صفحات

پرتغالی: اکثر صفحات

پرتغالی ها: اکثر صفحات

پل شهریور: ۶۲

پل نو: ۶۲

پیامبر: ۹۰

تبرستان
www.tabarestan.info

(ت)

تانگواس: ۷۸

تبریز: ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴

تخت جمشید: ۶۲

تراژان: ۸۲

ترک: ۲۸، ۲۹، ۵۶

ترکمن: ۸۹، ۹۶، ۱۱۱

ترکمن ها: ۸۹، ۹۵، ۹۷

ترک ها: ۲۲، ۲۶، ۶۶، ۷۰، ۱۰۹

ترکی: ۴۱، ۸۸، ۹۷، ۱۱۱

ترکیه: ۲۹

تریستانوداکونها: ۱۳، ۱۴

تریستانودوگا: ۴۸، ۴۹

تنگه هرمز: ۴

توران شاه: ۴۸

توماس هربرت: ۶۲

تیمور لنگ: ۱۰۹

(ث)

ثمود: ۱۴

(ج)

جائو تکسیرا: ۴۸، ۴۹

جائو دوباروس: ۱۸، ۲۰، ۳۲، ۵۵، ۵۷

جائو دو میرا: ۸۲، ۸۳

جائو فریرا: ۳۲

جائو کالدير: ۳۲، ۳۸

جاسک: ۸، ۵۵

جدعون: ۱۴

جدیس: ۱۴

جنگ چالدران: ۶۴

جنگ مکه: ۷۲

جوائو دو گووا: ۸۶

جوا دانوا: ۱۴

جیب السیر: ۷۷

(چ)

چالدران: ۷۷

چنگیز خان: ۴۳

چول: ۳۳

(ح)

حام: ۱۴

حبشه: ۲۵

حجامت: ۸۸

حسن زنگنه: ۱۱، ۲

حضرت علی: ۸۸

(خ)

خلیج عدن: ۱۴

خلیج فارس: اکثر صفحات

خلیل سلطان ذوالقدر: ۷۷

خواجه امیر: ۲۷

خواجه عطا: ۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۲۸

خواجه علی جائو: ۳۲، ۵۲

خواجه علیم: ۳۲

خیر: ۶۰

دابل: ۳۳

دارا بگرد: ۶۱

دارکان: ۶۱

داروغه: ۶۹، ۷۰

دام فرانسیسکو دوالمیدا: ۱۵

دام گارسیا ترونه: ۷۴

دجله: ۸۲

درمیش خان: ۱۱۵

درمیش خان شاملو: ۶۷

دریاچه مهارلو: ۶۱

دریای سرخ: ۳۱، ۴۷، ۴۸، ۵۱

دریای عرب: ۵۲

دریای مدیترانه: ۳

دکن: ۲۰، ۳۰، ۳۱، ۴۴، ۷۲

دم فرناندو کوئین هو: ۲۳

دورات گالوام: ۳۰

دوک: ۶۸

دوگارسیا دو سیلوا فیگروند: ۶۲

دو مانوئل: ۲۱، ۲۵، ۳۱، ۵۱، ۵۴، ۷۹، ۸۴

ده بید: ۶۲

ده گردو: ۵۸، ۶۲

ده گرگ: ۶۲

دی دوواریت دو منز: ۱۰۱

دی گارسیا: ۵۳

دی گارسیا نرونها: ۵۳، ۵۴

دیو: ۲۶

(د)

رئیس حمید: ۵۵

رئیس شرف الدین فالی: ۵، ۶

رئیس نورالدین: ۵۱

راکسل: ۴۸

رباط صالح الدین: ۶۲

رشته ی بکرو داغ: ۱۰۲

روسیو: ۳۹

روسیه: ۶۸

روم: ۸۲

روی گالوائو دومنز: ۴۷

روی گومز: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸

روی گومز دو کاروال هوسا: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۲

ریشهر: ۴۸، ۸۱

رؤسای فال: ۵

رودخانه فرات: ۸۲

رونالد بیشاب اسمیت: ۱

(ز)

زرادخانه: ۱۸

زنجان: ۶۵، ۹۵

زنجیران: ۹۱

(ژ)

ژان اوین: ۸۰، ۸۹، ۹۱

ژرمن ها: ۲۹

(س)

سام: ۱۴

سانتیاگو: ۷۰

ساوه: ۶۵، ۹۵، ۱۱۵

سحار: ۱۵

سرافین: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۷، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۸

سرویل: ۱۱۰

سفیر: اکثر صفحات

سلطان مقرن بن زامل: ۵

سلغر شاه دوم: ۶

سن بارتلومیو: ۴۶

سن توماس: ۴۶

سنه: ۵۵

سن ژرژ: (کشتی): ۸۲

سورات: ۸

سو کو تورا: ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۴۸

سیف الدین: ۴۸

(ش)

شاه اسماعیل: اکثر صفحات

شاه کستیل: ۶۸

شاء عباس: ۸، ۹

شاه عباس بزرگ: ۷

شاهنشاهی: ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۴۵

شیخ اسماعیل: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۶۵

شیخ اسماعیل سلطان: ۲۲

شیراز: ۱۸، ۳۷، ۶۰، ۶۲، ۶۹، ۷۷، ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۲

شیعه: ۲۲، ۲۹، ۹۰

شیعیان: ۹۰

(ص)

صفویه: ۱۰، ۱۱

طارم: ۵۹، ۶۰

طسم: ۱۴

طهماسب: ۱۰۰، ۱۰۶

(ع)

عادل شاه: ۲۱

عبدالخلیفه: ۸۶

عثمانی: ۳

عثمانی ها: ۷

عراق: ۲۹

عرب: ۶۰

عربستان: ۱۳، ۲۵، ۴۷، ۵۵، ۵۶

عربی: ۱۰، ۱۴، ۴۸، ۹۰

عشاء ربانی: ۷۶

علاء الملک: ۸۰

علی بیگ ذوالقدر: ۷۷

عمالقه: ۱۴

عمان: ۹، ۱۴

عنبر: ۱۰۱

عهد عتیق: ۱۴

(ف)

فارسی: ۱۰، ۱۱، ۴۳، ۶۴، ۱۱۱

فال: ۸

فرات: ۸۱، ۸۲

فراده: ۲۸

فراده جائوا: ۲۷

فرانسوی: ۸۰

فرانسه: ۶۸

فرانسیسو دو سوما: ۶۷، ۷۴

فرانسیکو دوتاوورا: ۱۴

فرانک: ۷۰

فردریک سلیر: ۱۱۰

فرنائو: ۵۸

فرنائو دو الکاکوا: ۸۰

فرنائو گومز: ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۱

فرنائو گومز دو لومز: ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۴

فرنائو لویز دو کاستانهدا: ۳۱، ۷۹، ۸۶، ۱۰۴

فرنائو مارتینز: ۸۰

فرنائو مارتینز اوانجلو: ۷۹، ۸۰

فرناندز جائو دو سوسا: ۵۸

فکان (خور): ۱۵

فلسطین: ۱۴

فلورانس: ۸۳

فورگ: ۶۰

(ق)

قاسم بایندر: ۹۵

قاضی: ۱۵

قاهره: ۱۱۱، ۲۶، ۲۷

قرآن: ۱۸

قرآن کریم: ۱۴

قره آقاج: ۹۱، ۸۹

قزلباش: ۹۰

قشم: ۸

قطیف: ۷۵، ۷۲، ۵۵

قلهات: ۱۵، ۶، ۵

قم: ۹۵، ۶۵، ۶۲

قوریات: ۱۵

قولیر: ۷۷

قومیش: ۶۲

قومیشه: ۶۲

(ک)

کارزین: ۹۱

کارما: ۶۲

کاستانهدا: ۵۲، ۳۲، ۳۱، ۱۹

کاشان: ۹۵، ۹۳، ۷۶، ۶۴، ۶۳، ۶۲

کالا دو: ۸۶

کالیکوت: ۳۲

کامبریج: ۶۰

کانانور: ۲۷، ۳۱، ۳۲

کانبای: ۳۰

کجاوه: ۳۳

کروزادو: ۵۳، ۶۱، ۷۴، ۱۰۱

کریستاوائو سرکادو: ۴۸

کشیش: ۸۶

کشیش ها: ۷۶

کلاهدود میلان: ۱۰۸

کلیسا: ۴

کمان ترکی: ۱۰۸

کمان لاری: ۱۰۸

کمپانی هند شرقی: ۷

کوچین: ۳۲

کور سلیمان قورچی: ۷۷

کوری: ۱۹، ۲۲، ۳۳

کوشک زرد: ۶۲

کوه اسکندر: ۹۳

کویمبر: ۸۵، ۸۶

کهربا: ۱۰۱

کهورستان: ۸۷

(گ)

گارسیا ترونها: ۷۴

گارسیا پیرز: ۵۸، ۶۷

گارسیا دآرتا: ۱۱۰

گاسپار کوریا: ۲۳، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۲

گاسپار میلیهرو: ۸۶

گاسپاریا: ۷۴

گرجستان: ۶۵، ۶۶، ۶۷

گرجی ها: ۶۵

گردنه شبلی: ۹۶

گمبرون: ۸

گوئز: ۳۲، ۵۲

گوا: ۵، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۴، ۶۹، ۸۰

گوادری: ۵۵، ۵۶

گومز: ۷۴

گووز: ۱۹، ۷۷

گیدئون: ۱۴

گیلان: ۶۷، ۶۹، ۹۸

گیل سومز: ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۱

گیل سیمونیز: ۱۱۳

(ل)

لار: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

لارستان: ۸، ۸۰

لاری: ۷۸، ۱۰۵

لاریم: ۱۰۹

لاریها: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

لر: ۶۵، ۶۷

لندن: ۶۰، ۱۱۰

لوپز دوسکویرا: ۸۴

لوپوسوآرز: ۵

لورفزو دو مدیسی: ۸۳

لولو: ۴۸

لولوتم: ۴۸

لی. استرنج: ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳

لیسبون: ۶، ۱۲، ۲۳، ۳۹، ۵۷

لیگ: ۱۵

(م)

ماداگاسکار: ۱۳

مارشال: ۲۳

مارکوس اولیپوس تراژنوس: ۸۲

مازندران: ۹۸

ماکالا: ۱۲، ۱۳

مالابار: ۳۱، ۴۶، ۵۲

مانوئل: ۱۹، ۲۰، ۷۱

مانوئل اول: ۱۶، ۱۸، ۵۲، ۸۴، ۸۵

مانوئل تلس: ۱۴، ۱۶

ماین: ۶۲

مجارستان: ۶۸

محمد باقر وثوقی: ۱، ۳

محمود: ۳۱

مدین: ۱۴

مراغه: ۷۳

مسقط: ۸، ۱۵

مسلمانان: ۳، ۱۳، ۲۵، ۴۸، ۶۵، ۸۸

مسیحیان: ۵۸، ۶۱، ۷۰

مصر: ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۷۲

مغستان: ۳۳

مغول ها: ۶۰

مکران: ۵۵

مورچه خورت: ۶۳

مونوکس: ۸

مولوک هرمرز: ۴

میار: ۶۲

میدانیات ها: ۱۴

میرابواسحاق: ۴۸، ۴۹، ۶۴، ۸۱

میرابوکاکا: ۲۰

میربوکاکا: ۲۰

میرجلال الدین: ۵۹

میرحسین: ۲۶

میراز حسین اصفهانی: ۶۴، ۷۱

میرشکار: ۴۲

میگل فریرا: ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۱

۵۲، ۹۶

میمند: ۹۱

میناب: ۸

(ن)

نایب السلطنه: اکثر صفحات

نفتا: ۹۷

نونوواز دو کاستلوبیرانکو: ۱۵

نیکولاس دومناروس: ۱۱۰

تبرستان
www.tabarestan.info

(و)

واسکوپیرز: ۴۸

ورگان: ۷۶

ویسنه کوریا: ۸۶

وینته: ۱۰۹

(ه)

هالول: ۴۸

هرمز: اکثر صفحات

هربرت: ۶۲

هلند: ۷

هند: اکثر صفحات

هند شرقی: (کمپانی): ۷

(ی)

یزدخواست: ۶۲

یوسف عادل شاه: ۲۰، ۲۲

یهود: ۱۴

منابع و مأخذ مؤلف

- 1- Albuguerque, Braz de..... 1500-1580
- 2- Amatus Lusitanus..... 1511-1568
- 3- Barros, Joao de 1496-1570
- 4- Castanheda, Fernao Lopes de d. 1559
- 5- Correa, Gaspar d. 1559
- 6- Couto, Diogo de 1542- 1616
- 7- Ferreira, Miguel(apud Gaspar Correa)..... fl. 1509- 1540s
- 8- Goes, Damiao de 1502-1574
- 9- Herbert, Thomas 1606- 1682
- 10- Monardes, Niculoso de ca.1512- 1588
- 11- Orta, Garcia dad.1568
- 12- Ramusio, Giovarmi Battista1485-1557
- 13- Silva Figueroa, Don Garcia de1550- 1624
- 14- Simoes, Gil fl. 1515- 1516
- 15- Tenreiro, Antonio fl.1523-1565
- 16- Valle, Pietro della1586- 1652

شعر
میلج
پیت

تبرستان
www.tabarestan.info
بامرتضی

جانب آهکی من زنگ
کنارش شبنم یاد همیشه شای در انسان بوشرعای است که جنبید
... نه از نیندگیای بیای مدعی و کارکنی بنده پنج خاص مابقی
شبه دید که خطیب
بنسباده پاک کنار این تمام رنگی جنبی است.
موفق باشید

حسن حبیبی
۱۳۸۴/۲/۲۴



بنسباده ایران شای

ریش

اداره چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
آرامش ۳۳ (تهران)
مطبعه و چاپخانه:
۱۳۶۵-۱۳۶۶
۸۰۶۶۱۳۶-۸ : تلفن
۸۰۶۶۱۳۹ : شماره فاکس
پست الکترونیک:
info@iranologyya.com

عید
ایچ
پیست

تبرستان
www.tabarestan.info
برمنی

جناب آقای مهندس نرنگه دهن دولت
گدش شریفیاد این شایه در استان بوشهر می است که جنابلی
کتابخانه شخصی خود را که ۱۸۰۰ جلد بوده است به حق شریفیاد کرده اند.
بنیاد پاسکندار این اقدام فرهنگی جنابلی است.
موفق باشید.

محمد حجتی
۱۳۸۶/۶/۲۴



بنیاد ایران شناسی

نیش

دفتر: تهران، خیابان شیخ بهایی
ایران شناسی (۲۳ شعبه)
مسئول دفتر:

۱۳۶۶-۱۳۶۶

تلفن: ۸۰۶۶۱۳۶-۸

موبایل: ۸۰۶۶۱۳۶

پست الکترونیک: bto@iranologyto.com



دانشگاه پیام نور
(مرکز اوز)

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

تاریخ: ۱۵ مرداد ۸۵

شماره: ۶۰۹/۷۶۴

پیوست: —

بسمه تعالی

جناب آقای وطن دوست مدیر عامل محترم شرکت پلیمر

باسلام:

احتراما، بدینوسیله مراتب قدردانی و تشکر خود و دانشجویان این مرکز را جهت کمکهای بی دریغ حضرتعالی در چاپ کتب بسیار مفید و ارزنده پیرامون مسایل خلیج فارس اعلام می دارم جهت اطلاع حضرتعالی بعرض می رساند که کتب چاپ شده آن موسسه محترم مورد استفاده کامل اساتید و دانشجویان قرار گرفته است خداوند شما را در تداوم این امر پسندیده و انسانی فرهنگی یاری دهد.

از طرف استادان دانشگاه پیام نور
دکتر رحیمی نژادان استاد علوم اجتماعی

دکتر رحیمی نژادان

تاریخ
شماره
پیرست



دانشگاه تبریز
دانشکده علوم انسانی و اجتماعی

تبرستان
www.tabarestan.info

ریاست محترم بنیاد ایران شناسی، بوشهر

با سلام

احتراماً به استحضار می‌رساند گروه تاریخ دانشگاه تبریز همواره از آثار تالیفی و ترجمه‌ای مربوط به تاریخ ایران که به همت مسئولین محترم آن بنیاد، به‌خصوص به پایمردی جناب آقای عبدالزهرای وطن دوست مدیر عامل محترم شرکت پلیمیر ایران به زیور طبع آراسته شده بهره برده است. ضمن تشکر از جنابعالی و همکاران محترم، خواهشمند است مراتب سپاسگزاری اینجانب و سایر اساتید گروه تاریخ دانشگاه تبریز را به نحو مقتضی به حضور محققان و مترجمان ارجمند همکار آن بنیاد و جناب آقای مهندس عبدالزهرای وطن دوست اعلام فرمائید.

با تشکر





جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شماره
تاریخ
پرست

دانشگاه ادبیات و علوم انسانی تبرستان

بسمه تعالی

جناب آقای وطن دوست مدیر عامل محترم شرکت پلمیر

باسلام :

برخود لازم می دانم از تلاش و مساعی حضرتعالی در چاپ کتب بسیار ارزنده پیرامون مسایل خلیج فارس تشکر و قدردانی نمایم چاپ و انتشار مجموعه نفیسی که آن موسسه محترم هزینه های آن را برعهده داشته است در شناخت و معرفی کامل خلیج فارس و مناطق پس کرانه ای آن به ویژه ((بوشهر)) تاثیر بسیاری داشته است از خداوند توفیق حضرتعالی را خواستارم .

استادیار مسایل خلیج فارس

دکتر محمد باقر وثوقی

دورنویس: ۶۴۰۷۴۲۱ تلفن: ۶۱۱۲۵۷۶، ۶۱۱۲۵۷۵

تاریخ: ۸۱/۲/۴۱
شماره: ۷۲۵/۱۳۸

تبرستان
www.tabarestan.info

به نام خدا

جناب آقای عبدالزهرای ولندوست

مدیر عامل محترم گروه صنعتی پلیمر یوشهر

با سلام و احترام

بدینوسیله مراتب سپاس خود را از ارسال ۶ جلد کتاب ارزشمند که با سرمایه آن مؤسسه محترم و با ترجمه شیوای استاد ارجمند حسن زنگنه چاپ و منتشر شده ابراز می‌دارم و از خداوند متعال توفیق حضرتعالی را در تدویم فعالیت‌های فرهنگی که بی‌تردید از ماندگارترین فعالیت‌های انسانی است خواهیم و امیدوارم روابط فرهنگی آن مؤسسه و بنیاد فارس شناسی نیز قوام و تدویم لازم را بیابد به پیوست چند اثر منتشر شده از سوی این بنیاد تقدیم می‌شود. ع ۲۵



باسپاس و آرزوی توفیق الهی
کمالی مدیر بنیاد



این کتاب با حمایت مالی مهندس عبدالزهره وطن دوست
مدیرعامل گروه صنعتی پلیمر بوشهر به چاپ رسیده است.

استاد "حسن زنگنه" سال ۱۳۲۸ در بوشهر متولد شد. تحصیلات ابتدایی را از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۴۰ در دبستان های باقری ، فردوسی و مهران گذراند و سپس با تحصیل در دبیرستان سعادت ، در سال ۱۳۴۶ مدرک دیپلم در رشته طبیعی را از این دبیرستان اخذ نمود. وی خدمت سربازی را در سپاه دانش با عنوان مترجم یونسکو در سال ۱۳۴۹ به پایان رساند و پس از آن با همین عنوان به فعالیت در شرکت ها و مؤسسات خصوصی و دولتی پرداخت. ایشان تا کنون در کنگره ها و سمینارهای علمی فرهنگی متعددی شرکت داشته که از آن جمله می توان به کنگره هشتمین سالگرد شهادت رئیسعلی دلواری در بوشهر ، فارس شناسی در شیراز ، کنگره بزرگداشت آیت ... حاج سید عبدالحسین لاری در لارستان و ... اشاره کرد. استاد حسن زنگنه همکاری صمیمانه ای با زنده یاد حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا نبوی و دکتر عبدالکریم مشایخ در راه اندازی مرکز ایران شناسی (شعبه بوشهر) داشته و اسناد معتبری رابه این مرکز اهدا نموده است.

پاره ای از آثار ترجمه شده و تألیفات ایشان بشرح زیر است :

- ۱- هجوم انگلیس به جنوب ایران - نوشته جی. بی. کلی
- ۲- لشکرکشی انگلیس به جنوب ایران - نوشته گرنی داد
- ۳- میرمهنّا و شهر دریاها - گردآوری و ترجمه
- ۴- دریای پارس و سواحل متصل - نوشته دونالد هاوولی
- ۵- خلیج فارس از دوران باستان تا اواخر قرن ۱۸ - نوشته سیوری و جی. بی. کلی
- ۶- گزارش های سرپرستی کاکس سرکنسول انگلستان در بوشهر - نوشته پی. زد. کاکس
- ۷- خاطرات فردریک اوکانر - نوشته فردریک اوکانر
- ۸- چالش برای قدرت و ثروت در جنوب ایران - نوشته استفان رای
- ۹- حمله ناپلئون به مصر و رقابت فرانسه و انگلیس در ایران - نوشته جی. بی. کلی
- ۱۰- جنوب ایران به روایت سفر نامه نویسان - گردوری و ترجمه
- ۱۱- تجارت برده در دریای پارس توسط اعراب - ام. ریکس
- ۱۲- خلیج فارس در آستانه قرن ۲۰ - نوشته بریتون بوش
- ۱۳- مأموریت سرپرستی کاکس در ایران و خلیج فارس - نوشته گریوز
- ۱۴- روابط ایران و انگلیس در خلال جنگ جهانی اول - نوشته اولسون
- ۱۵- اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق - همکاری با دکتر غلامرضا وطن دوست با مقدمه همایون کاتوزیان و محمد ترکمان
- ۱۶- نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی - نوشته رونالد بیشاپ اسمیت
- ۱۷- جنگ انگلیس و ایران ۵۷ - ۱۸۵۶ - گردآوری و ترجمه
- ۱۸- نقش آرامنه در انقلاب مشروطیت
- ۱۹- ایران و خلیج فارس - نوشته استاندیش
- ۲۰- ظهور وسقوط بوشهر - نوشته ویلم فلور
- ۲۱- روابط دولت و جامعه شهری در بوشهر و جزیره خارگ - نوشته وانسه مارتین
- ۲۲- روابط هلندی ها و خلیج فارس - نوشته ویلم فلور
- ۲۳- مشروطیت به روایت بالیوز انگلستان در بوشهر ۱۹۰۵ - ۱۹۱۵
- ۲۴- برازجان بازار شهری در پس کرانه ی خلیج فارس - نوشته ویلم فلور
- ۲۵- تألیف فرهنگ اقتصادی
- ۲۶- اوضاع اجتماعی ایران در دوره قاجار- نوشته وانسه مارتین
- ۲۷- فرهنگ ضرب المثل های انگلیسی - فارسی
- ۲۸- کشکول نصیر

دو داستان کوتاه با عناوین : ۱- یک تکه نان - دکتر برنارد ۲- گردن بند بدلی - گی دو مو پاسان

ترجمه مقالات متعددی پیرامون مسایل سیاسی و تاریخ خلیج فارس ، جنگ جهانی اول و انقلاب مشروطیت که در مطبوعات محلی و کشوری به چاپ رسیده است.